

# اسرار الالہ

حرف

ک - ی

تألیف

فاضل مازندرانی

«ک»

در الواح و آثار بسیار رمز از کاشان  
 و از کرمان میباشد و در کتاب بیسان  
 است قوله :

(ک)

« و داخل جنت الله میشوند که اعظم از هر جنت است و از ذکر  
 کاف نجات مییابند » الخ که در آن کفر میباشد و در آثار بسیار  
 از بیمه اسلامی فارسیه « کن » یا کاف و نون رمز از کلمه « کن »  
 خلقت و شریعت و برای جادی از لفظ مذکور در قرآن قلمبسته :  
 ( انما امرنا اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون )

میباشد و در کتاب اقدس است قوله :

« قبل ان يقتل الكاف بركه النسن » و در آثار و الواح بسیار  
 بر این طریقی مذکور گردید از آن جمله در لوح زیارت سید الشهدا  
 همین بن ظی است قوله :

« لولاك ما ظهر حكم الكاف والنسن »

کاپس

میس لیلیان کاپس امریکائی برای

تعلیم انگلیسی در مدرسه تربیت

Lillian Frances

بهائیان طهران سال ۱۳۲۹ هـ ق

Kappes

از امریکا با ایران آمده در آن مدرسه معلمه شد .

مؤتسلی مبلورات امری

۱۲۹ بیع



بالحاق كاف حرف تصغیر بکاخ بمعنی

قصر و نام معموره ای از توابع گناباد

خراسان که بعضی از اهالی بهائیی

(کاخک)

و مذکور در الواح اند . در لوحی است قوله :

" جناب ملا محمد تقی هوالمقدر علی مایشاء ما ابدع قلمی

الاعلیٰ الخ و در لوحی دیگر :

" یا محمد علیک بهائی از برای اهل کاخک عنایت خواستی

یک صحیفه مبارکه از ملکوت علم الهی نازل و ارسال شد "

کاسه عربی قدح و پیاله آبخوری . کووس

جمع در لوحی است :

(کاس)

" اناناشکوم الذین اختلفوا فی امر الله

و بهم تکدر صافی کاس عرفانی "

در خطاب وصایای عهد :

" بین مخالف سبع ضاربة و ذئاب کاسرة "

(کاسرة)

الخ استخوان شکننده و خورنده .

شهر معروف ایران و از مراکز اولیه امر

بدیع و مشروح و مفصل در تاریخ مذکور

و بکرات در توابع الواح و آثار از آنجمله

(کاشان)

باین عناوین در الواح :

" ک جناب محمد بهک بسمی العلیم کتاب الله نزل بالحق تنزیلا

من لدن علیم حکیم الخ و قوله :

" ک جناب سید فرج الله " ک جناب سید نصر الله آقاغلامعلی

آقاسید محمد کاروانسرا در آقامحمدعلی مخمل باف آقا

رجبعلی آقاشعبانعلی آقامحمد هاشم مشکی باف آقامحمد

علی قمصری آقامحمد آقاسید نصر الله ابن الذی فاز "

" ک جناب سید باقر " و " ک جناب حاجی میرزا جانی جناب

حاجی محمد حسین جناب نواب جناب میرزا القاسم جناب

استاد حسین عموزینل و در آثار غصن اعظم عبدالبهاء باین

عناوین :

" کاشان جناب خواجه ربیع " و " کاشان بواسطه جناب خواجه

ربیع جناب آقاغلامحسین در بندی جناب آقارحمن کلیمی

جناب آقاییهودا و آقاسلیمان ولدان ملا اسمعیل جناب آقا علی

اکبر آقا باقر جناب آقامیرزا هاشم و ابن ایشان جناب آقا

یهودا و آقامیرزا الیاس و آقامیرزا نور الله و جناب حق نظرو

جناب آقامیرزا داود ولد ابراهیم علیهم بهاء الله الابهی و نیز

جناب عموزینل ایضا :

" کاشان بواسطه حضرت خواجه ربیع کلیمی علیه بهاء الله الابهی

حضرات مؤسّسین مدرسه وحدت بشر جناب میرزا اسحق

جناب آقامیرزا رحمان جناب آقاربیع جدید جناب آقارحمن  
جناب آقامیرزا یوسف علاقه بند جناب آقاشموئیل جناب آقا  
یوسف شالوم جناب آحسین پهلوان جناب آمیرزا الیاس آشور  
جناب حاجی غلامرضا جناب آداد زرگر جناب حاجی داو  
علیهم بهاء الله الاهی " ایضا :

" جناب آمیرزا اسحق جناب آقاصموئیل جناب آقامیرزا عنایت الله  
جناب آقاهاشم پشته باف جناب آقامحمد هاشم جناب استاد  
حسین نجار ک جناب حاجی محمد حسین جناب لقائوسی  
جناب میرزا الیاس " عبدالمیثاق میثاقیه پسر آقا از مؤمنین آنجا  
و باو چنین فرمودند :

" لقب خاندان میثاقیه است و این منقبت الی الابد باقی " و نامهای  
بسیاری از بهائیان دوره های اسبق و از آنجمله آقاشیرعلی  
و استاد حسینعلی نعلبند در تاریخ ظهور الحق ثبت است .

حاجی سید کاظم رشتی در آثار امر جدید

کثرت ذکر یافت و در کتاب رهبران بزرگ  
و رهروان و در اسرار الآثار عمومی

(کاظم)

تفصیل داده شد و در این کتاب شمه ای ذیل شرح نامهای باب  
و حسین و علم و سلوک و بقره و جواد و غیرها ثبت است و در کتاب  
تفسیر کوثر چنین مذکور میباشد : قوله :

" ولا محیی لهم الا ان یکفروا بکاظم واحمد صلوات الله علیهما  
لان الذین صدقونی من ابطال تلك الفئة لیکون النص من  
عندهما فی حقهم " و قوله :

" وان کنت من اصحاب کاظم سلم الله علیه لتعلم سر القول الخ  
و قوله :

" و اننی حامل علم مثل کاظم فان اظهر الله امرأ فهو قرّة عینی  
والّا لا دھیت ولا اقول اننی حامل امر دون ذلك " و قوله :  
" وعلیک وعلی کل من اتبعنی حق بان یزور اثمة المدل هنالك  
منی ثم مرقد کاظم سلام الله علیه " و در بیان است قوله :

" زیرا که ادنی تلامذه مرحوم سید اعلی علو علما و حکمای روی ارض  
را پشت پازده و در اشخاصی که تصدیق حجیت آیات نموده اند  
چه از این طائفه چه غیر اینها نزد هیچکس شبهه ای در علم و  
فتوای ایشان نبوده و نیست " و در ذیل نامهای علم و سلوک و بقر  
بعضی از مواردی که ویرا بنام " معلّم " و " سیدی " ستودند  
مذکور است . دیگر از کاظم نامان کثیر الذکر در آثار این امر :

ملا کاظم طالخونچه ای (قریه ای از اصفهان) که بشهادت رسید  
و در بسیاری از الواح مذکور میباشد از آنجمله نبذه ای ذیل نام  
حسن ذکر است . دیگر :

شیخ کاظم سمندر قزوینی که ضمن نام سمندر مذکور و در آغاز

لوح فثواد "ك ط" رمز از اوست . دیگر :

حاج محمد کاظم اصفهانی که پنج برادر بودند و نوبتی سه برادر را با پسر حاجی که بعداً ارباب معروف شد با مـــــ ظلّ السلطان در اصفهان حبس کردند و چون تلگرافخانه آنجا بملاحظه از ظلّ السلطان مخایره امور برخلاف میل وی بطهران نمیکرد آقا میرزا محمد حسن اصفهانی (سلطان الشهداء) حاجی عبدالله نجف آبادی را فرستاد و دستور داد زنان بهائیان در کاشان بتلگرافخانه رفته شکایت بطهران کردند تا محبوسین آزاد شدند ولی بقاء در اصفهان سخت بود لا جرم بسبزوار رفته مقیم گشتند چنانکه ذیل نام خضراء ذکر است و ذکر :

آقا میرزا کاظم بن شهید یعنی پسر میرزا محمد باقر شهید شهر شهید هراتی در الواح و آثار بسیار است و نیز در بعضی آثار غصن اعظم عبدالبهاء ذکر .

سید کاظم یزدی مجتهد مفتی مذبحه سال ۱۳۲۱ هـ ق است و ذیل نام آسیه هم زکری از کاظم نام میباشد .

اصل کلمه هندی و مستعمل در عربی و

(کا فور) فارسی نام درخت و ماده و روغن

خوشبوی معروف در قرآن است :

"انّ الا برار یشرّبون من کأسی کان مزاجها کافوراً" در مجمع البحرین

است :

"ای مائها کافوراً و هو اسم عین فی الجنّة مائها فی بیاض الکافور و راحته و برده" و در قاموس است :

"که کافور چشمه ای در بهشت میباشد" و شیخیه از اینجمله اصطلاحی گرفته بر عالم و مقامی معنوی اطلاق کردند چنانچه حاجی سید کاظم رشتی نام کافور از آیه مذکوره را گرفته بر عالمی از عوالم الهیه اصطلاح نمود که نزد پیروانش شهرت یافت چنانچه از حضرت نقطه در توقیع خطاب بمحمد شاه است :

"ولا یزال یخلو کافوریت کینونیت ذات ازلی خود است" از حضرت بهاء الله در لوحی است :

"بحر الاحدیة المنفجرة من جبل الکافور".

اصل کلمه روسی و اطریشی و مستعمل در

(کالسکه) عرف فارسی میباشد . در رساله مدنیّه

است قولـــــ

"محتاج بکالسکه آتشی نبوده و نیستم" که مراد اطاق قسّار مسافرین در قطار راه آهن میباشد .

(کامل پاشا) یوسف کامل پاشا که در ایام اقامت ابهی

باسلامبول بملاقات و پیام دولتی آمد در ظهور الحق و اسرار الآثار

العمومیّه بتفصیل ذکر است .

(کب)

وسط آسمان . در دعا و ذکر محمد

(کبد السماء) تقیخان تاگری از حضرت عبدالبهاء :

" فی هذه النيران المطهنة الى کبد

السماء "

در کتاب بیان است :

(کبر - استکبر) " الباب الثالث والعشرون الواحد الثامن

اذن ان یکبرن علی النقطة خمس وتسمین

مرة فی اولیها و آخریها ملخص این باب آنکه ..... امر شده

که در حین استواء آن بر عرش خود وانتقال آن از عرش اول نمود

و پنج کلمه تعظیم گفته شود و در غیر آن پنج تکبیر زیاده اذن داده

نشد " الخ و در آثار امر بهائی جمله " کبر علیه من قبلی " بسیار

است یعنی بر او در حین ملاقات از جانب من تحیت " الله ابهی "

یا " الله اکبر " و مانند آن برسان چنانچه در عرف مسلمانان

است که سلام را با و برسان " الله ابهی " مرابا و ابلاغ دار. و

در آثار مرکز عهد ابهی بسیار است که " از جانب من تحیت ابدع

ابهی برسان " و در لوح رئیس است :

" و یکبر عليك آل الله " و در لوح صلوة است :

" ثم یکبر ثلاث مرات " که معمولاً طبق انتخاب فصن اعظم

عهد البهاء " الله ابهی " گفته میشود و اصلاً در کتاب بیان

چهار جمله :

" الله اکبر الله اعظم الله اجل و الله ابهی است و

در آثار مولی الوری عبدالبهاء تفصیل بیان گردید که در کتاب

امر و خلق مسطور است . و در دعا بدعوه محیی الانام است :

" کبر اللهم یا الهی طی مظاهر الشهادة الذین انفقوا

ارواحهم واجسادهم الخ که مفادش چنین میشود خدایا بر

شهداء بهائی الله ابهی گو و شاید مراد لازم الله ابهی گفتن

یعنی بذل احترام و رحمت و عنایت باشد و در لوح رئیس است :

" انه استکبر علی الله " او بر خدا بزرگی کرد .

عربی قید و بند . کبول جمع . در خطای

است :

(کبل)

" والکبول اثر لقبولی فی عتبة البهاء "

و در زیارت محمد تقیخان تاگری : " ثقلت علیهم الکبول "

در لوح فواد است :

(کبیر)

" قد اخذ الله کبیرهم " مراد از آن چنانچه

در ذیل فواد بیان میباشد فواد پاشا

صدر اعظم دولت عثمانی است .

در کتاب اقدس است :

"انّ اول ما كتب الله على العباد" وقوله : (كُتِبَ)

"كتب في قلوبهم الايمان" وقوله :

"قد كتب عليكم الصلوة" وقوله : "قد كتبنا عليكم الصيام" الخ

و در همه اينها بمعانی تقدیر کرد - فرمان داد - جمع کرد -

فرض کرد - حتم کرد میباشد . و از بیانات غصن اعظم

عبد البهاء برای جمعی راجع بکیفیت کتابشان است :

"من بیشتر مکاتیب بدست خود مینوشتیم و لکن چون سه انگشتان

دستم از کثرت کتابت از کار افتاد محتاج شدم که کاتبی بگمارم

تا آنکه دستم براه افتاد و من تا قبل از صعود جمال مبارک با حدی

از احباب مکاتیب مینوشتیم تا آنکه میرزا آقاه شهباز نزد من مقدر آمد

نامه فرستاد که جوابی ندادم و بالاخره بعمرز آقا جان بنسوخ

شکایت از من نوشت که نمیدانم سبب عدم کتابت ایشان چیست

پس جمال مبارک مرا طلبیده سؤال کردند چرا برایش ننویسمی

بنویسم پس جوابی برایش نوشتم باین مضمون ای حضرت

ورقا آید ملا اعلی را نشنیدی پس چرا منتظر و متوقّـع

صدای بعوضه هستی الی آخره و نویستی جمال مبارک مرا طلبیدند

و گفتند که بالا باشم و در اطاقشان بخواهم پس فرمودند عرائض

بسیار شد چه تدبیری میکنی گفتیم من برای جواب نویسمی

حاضریم پس جمال مبارک عارضی باین مضمون نوشتند که فلانسی

متعهد و متکفل جواب عرایض گردد و همانشب پنجاه جـواب

نوشتم و از آنوقت تا حال بهمه مکاتیب جواب مینویسم "

در قرآن مصطلح بر منزل من جانب الله میباشد

(کتاب) قوله تعالى :

"ذلك الكتاب لا ريب فيه هُدًى للمتقين" وقوله :

"تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم" وقوله : "هذا كتابنا

ينطق عليكم بالحق" وقوله : هو الذي انزل عليك الكتاب (وقوله)

ومن يكفر بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخرة فقد ضلّ ضلالاً

بعیداً) و در سرائح جمال ابی نیز بر سبب آیات مذکور

قرآن بسیار میباشد قوله ج ع : "تنزيل الكتاب من الله"

وقوله : "هذا كتاب من لدى العظیم" و در توقیعات و آثار

اولیه حضرت نقطه مراد و متباد را از لفظ "الكتاب" تفسیر فرموده

یوسف بود . کتاب نیز بمعنی مفروض و مجموع در قرآن است :

"انّ الصلوة كانت على المؤمنين كتاباً موقوفاً" در کتاب اقدس است

"قد رزقناکم من کتاب الطاء..... من کتاب الخاء" الخ یعنی

از مفروض یا مجموع طاء و خاء و غیرهما . و اهل کتاب در آثار اولیه

باب اعظم بر مسلمین خصوصاً اثنی عشریه و یوزده ملاحیان

میباشد . کتاب حضور را آثار و افواه این امرومّنین مرا در میرزا

آقا جان خادم است که در نام آقا و خادم تفصیلی است .

مکتب، در کتاب اقدس است :

" ازا اراد مطلع التوحید مکتب التجرید ..... قل انا دخلنا مکتب العمانی والتبیان ..... انا دخلنا مکتب الله " الخ مراد تبیین کلمات نقطه راجع بمن یظهره الله موعود است که در حقیقت ذکر مکتب و مدرسه فرمودند و باینان مدرک اعتراض و انکار خود نسبت بمقام ابهی قرار دادند .

مکاتیب نام مجموعه هائی از آثار غصن اعظم عبدالبهاء بدستورش گردید که شیخ فرج زکی کردی در قاهره مصر فراهم آورد، طبع نمود .

کتاب در خطاب و مناجاتی است :

" وانصرهم فی کل الاحوال بملائكة قدسك التي هم جنود لا یرونها و کتاب غالبه علی جیوش الملا الا دنی " الخ جمیع کتبه دسته از سپاه

عربی تلریگ در لوح رئیس است :

" بحیث ینوح الکثیر فی الهضاب "

بجائی رسید که تلریگ در تپه هابناله

(کثیب)

ومویه افتد .

و کثیب احمر تلریک سرخی در طریق اعمال حج حاجیان و دعائی دارد که در احادیث امامی ذکر است و حاجی سید کاظم

رشتی اصطلاحی از این گرفته در درجه و مقام عرفانی رمزی پیوسته نام برد و بر همین وتیره از نقطه اولی در شرح البهاء است قوله :

" وانت الیوم لولم تلق مافی یمینك والشمائل من سبحات الدقائق و اشارات الرقائق لم تقدر ان تسلك الی الله فسی ارض کثیب الاحمر " و در توقیعی است قوله :

" وان کثیب الاحمر والیرفر شأن من مقامات الجنان " الخ و در ضمن نام رضوان و نیز حسن از توقیعی نقل است . و در لوحی است قوله :

" ان یا حاء اسمع نداء البهاء الذی ینطق فی الکثیر الاحمر مقام الذی انقطع عنه حکم القدر " و در لوحی دیگر خطاب بشیخ سلمان :

" فطوبی لمن یمشی علی کثیب الاحمر " و از غصن اعظم عبدالبهاء است قوله :

" و ارض حمراء و کثیب احمر مقصد مقام قضا " است زیرا در اصطلاح اهل الله بیضاء مقام مشیت است و خضراء مقام قدر است و حمراء مقام قضا است و صفراء مقام امضاء است پس ارض حمراء مقام شهادت کبری است " و در توقیع دعای الف است قوله :

ولذا قد نسب محمد رسولك صلواتك علیه واله له فی مقام الظاهر

رتبة القضاء الى نفسه وجعل حاملها حجتك الشهيد حسين  
بن علي آية وحدانيتك " الخ چنانچه در نام حمزة ورضا نیز  
شمه ای ثبت میباشد .

بضم و سکون عربی کود و خرمن : در لوح

بحاجی محمد کریمخان است : (کُدس)

" اگرچه هر طبری از کدس رحمت رحمانیه

و خرمن حکم صد انیه نصیب نبرده " الخ .

و کُرَب عربی دلگیری و مشقت در لوحی

بحاجی ذبیح کاشی قوله : (کُرَبَة)

« جناب ذبیح علیه بها " الله بنام خداوند

یکتا قلم اعلی شهادت میدهد بغربت و کریمت و بلایای توفسی

سبیل الله رب العالمین " الخ

شهر معروف در عراق بنام و عنوان ارض طف

و ارض مقدسه و کربلا و غیرها در الواح (کَرَبَلَا)

و آثار تکرار ذکریافت از آنجمله در خطابی

در حق زمین المقربین است :

" فاضطرّ الى الهجرة والجلّاء الى ارض الطّف فتحمّل کلّ کسرب

وبلاء الى بقعة کربلاء " الخ و تمام احوال مرتبطه باین امر در

آنجا در تاریخ ظهور الحق مسطور است و مدفن مادر باب اعظم

در آنجا میباشد و شمه ای در ذیل نامهای طیف و حسن ذکر است :

عربی بمعنی رجعت و حمله در لوحی

بحاجی ذبیح کاشی : (کَرَة)

" قل یا قوم قد جاءت کَرَة اخرى و اتی الرحمن

بسلطان عظیم "

(کَرث - اکثرث) ذیل نام اکثر ذکر است .

از نظر احوال عمومی در اسرار الاثار العمود

(کَرْد - کوردستان) و از نظر واقعات امریهائی در مابین کردها

و کوردستان در تاریخ ظهور الحق مخصوصاً

در ضمن شرح اقامت جمال ایهی در سلیمانیه و در این کتاب نیز

در ذیل نام سلیمانیه و عبد و امین و غیرها مسطور میباشد و آثار

و نامه های ایهی مرتبط بآنجا و آن مردم بسیار است که بعضی

از آنها مانند قوله :

" دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کزدیو و در ملولم و

انسانم آرزوست " الخ معروف و از مردم آنجا که مؤمن و یامحبب

باین امر بودند عده ای در الواح و آثار ذکر یافتند و مخصوصاً

میرزا اسد الله اصفهانی و ذوالفقار خان و شیخ فرج الله زکّی

و شیخ محیی الدین از اهل سنندج و حوالی در آثار غصن اعظم  
عبدالبهاء نامبرده اند و تفصیل گشته شدن سید اعمی هندی  
در آن خطه در تاریخ ظهور الحق ثبت است . و چون فرهاد  
میرزا معتمد الدوله عم ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۴ هـ ق بحکومت  
آن خطه منصوب گشت که تا سال ۱۲۹۰ برقرار بود و شاه در  
آن سال خواست باروهای رود و اورا برای نیابت سلطنت بطهران  
خواست و معتمد الدوله در ورود بکردستان دانست که حسن  
سلطان اورامی از اهل اورامان با دو برادرش بهرام بیگلر  
مصطفی بیگلر سالهاست که بر حکام اورامان یاغی اند پس بصوب  
خاک مریوان حرکت کرد و آنها را بتدبیر گرفت و حسن سلطان را  
گشت و برادران مذکورش را با خود بار دوی سنندج آورد و حسن  
سلطان مذکور موافق اطلاعی که بدست رسید قاتل ابوالقاسم  
همدانی همراه جمال ابیہی در سلیمانیه بود و تفصیلی از چگونگی  
آن ایام در کردستان بواسطه دکترونقشبندی از بومیان معروف  
آنجا که از سلاله شیخ نقشبندی است و بواسطه حسن حقیقی  
خلف میرزا اسدالله اصفهانی نامبرده نقل شد که خلاصه اش  
اینست :

جمال ابیہی در ماه محرم ۱۲۷۱ بیاباغ کون در سرحد طویل و  
بیاره بخانقاه شیخ سراج الدین ورود کردند و شیخ محمد

ارشد اولاد شیخ سراج مذکور در آن خانقاه محض پذیرائی  
ایشان حجره ای معین و مستخدم دائمی مقرر کرد و شیخ محمد  
خود شبانه روز بحضور بود و اهالی آن منطقه جمال ابیہی را  
بنام درویش محمد میخواندند و مدت اقامت بدین طریق دو ماه  
بہایان رسید و ابوالقاسم نام گماشته ابیہی رهسپار ایران شد و  
همینکه از آنجا بگراویدول رسید در آنکوه ها بدست سارقین بہا  
ارہ سربریده گردید و خبر بشیخ عبدالرحمن برادر شیخ محمد  
مذکور رسید و تعقیب کرد و خبر بشیخ محمد داد و او دستور کفن و  
دفن صادر کرد و دفن نمودند و این واقعہ در چهار فرسنگی  
خاک عراق در قریہ ای در بیلوک اورامان کردستان که تا سنندج  
تقریباً ۲۱ فرسخ است واقع شد و همینکه خبر بحضرت بہاء اللہ  
رسید بہمراہی شیخ محمد مذکور بطرف سلیمانیه حرکت کردند  
و بخانقاه شیخ مولانا خالد وارد شدند و مولانا خالد در کسوه  
سرگومنزلی راتہیہ کردہ ایشانرا در آنجا پذیرائی نمود کہ تا  
شش ماه مہمان وی بودند و بعداً جمال ابیہی بہمراہی شیخ  
مولانا بہمداد حرکت نمودہ و شیخ محمد رالقہ شیخ بہاء الدین  
دادند کہ شاید مثنوی فارسی خطاب با و است و او بہ بیمارہ عودت  
کرد و حجرہ ای کہ جمال ابیہی بدو فرسخی سرحد در خاک  
عراق منزل داشتند دستور داد مہر و موم کردند و مقبرہ آقا زمان



در گراوید ول بدستور بهاء الدین و محیی الدین و شیخ عبد الرحمن تأسیس شده .

(کُرسی)

عربی صندلی و تخت و آنچه بر آن نشینند کُرسی جمع و کُرسی نیز مرکز و پایتخت . در

قرآن بتجلیل و تعظیم قدرت الهی است "وسع کرسیه السموات والارض" که بنام آیه الکُرسی شهرت یافت و در کتاب اقدس است :

"على الكرسي الموضوع على السرير" که مراد صندلی میباشد . و در لوح رئیس است :

"ندامینمودند که سلطان میآید کرسیها را بگذارید" و در لوح حکما است :

"فانظروا فی اليونان انا جعلناها کرسی الحکمة فی برهة طویلة" که مراد پایتخت و مرکز است . و در لوحی است :

"اگرچه در ظاهر بر اکراس رفیع و اعراض منیع جالس باشند" الخ که ظاهر عبارت بتمام المناسبة میرساند اکراس جمع کُرسی استعمال شد و نیز ممکن است اکراس جمع کُرس و بمعنی مبانی و یا آشیانه ها باشد .

(کُرْکُول)

شهری مشهور در کردستان . شرح عبود ابهی از آنجا و دیگر اوضاع آنجا مرتبط

باین امر در تاریخ ظهور الحق ثبت است .

در خطابی است :

(کَرَم)

"تعلق قلبك، بکلمة الله و خدمتك فسی کرم الله ..... حتی تخدم فی کرمه العزیز"

الخ باغ پر درخت .

(کُرمَان)

استان شهر جنوب شرقی ایران و شهر کُرسی آن مرکزی در عصر بیان برای امر جدید بود و بنوعی که در ذیل نام یحیی

و حرف ك است در آثار نقطه بیان برمز "ارض کاف" مذکور گردید و تفصیل احوال آنجا در ظهور الحق ثبت است و در این کتاب هم ذکری در ذیل نام صادق میباشد و از مؤمنین آن عصر حاجی محمد ابراهیم بن حاجی اللهویری که آثارش در بلاد موجود است دیگر :

آقامیرزا محمد علی امین الرعایا که بنام حاجی امین معروف بود و نیز برادرش حاجی محمد روغنگر و غلامرضا و حاجی حسین عصا که گفتند در طهران مفقود و مقتول گردید . و در دوره ابهی نیز گروهی بودند که در الواح مذکورند و کرمان برمز "ك" ثبت میباشد از آنجمله در یکی از آثار و یا مضاء خادم است قوله :

« انسان متحیر است که جمیع اهل بیان کذب و مفتریات اهل  
فرقان را دیده و شنیده اند و در یوم الهی ظاهر شد آنچه که  
مستور بود آیا مجدداً چگونه با وهامات قبل اعتکاف نموده اند  
گاهی مرآت میگویند گاهی وصی میگویند گاهی ولی میگویند  
صد هزار امثال این نفوس بلکه ای خلق شده و میشوند لا ینفعهم  
الا سماء و ما عندهم و ما ینفعهم هو رجوعهم الی الله المهیمن  
القیوم بمشاهد اطفال باغب طین مشغول اند سبحان الله  
باب کذبی در « کتاب مفتوح » شده که عالم متحیر است و کذلک  
خدا و حیلۀ دیگر صدق الله العلیّ العظیم . در کتاب اقدس  
در ذکر آن ارض نازل شده آنچه متبیین را کفایت مینماید  
موقن باین امر عظیم عالم را بشکل کف تراش مشاهده مینمایند  
حق عباد بیچاره را حفظ نماید چه که مجدداً ارباب عمایم بر  
اعراض قیام نموده اند الخ و در کتاب اقدس این خطب  
است :

« یا ارض الکاف والراء انا نراك علی ما لا یحبّه الله ونری منك  
ما لا اطلع احد الا الله العلیم الخبیر ونجد ما یرمک فی  
سرّ السرّ عندنا علم کلشی فی لوح مبین لا تحزنی بذلك سوف  
یطهره الله فیک اولی بامی شدید یدکرونی باستقامه  
لا تمنعهم اشارات العلماء ولا تحجبهم شبهات المریین و در

لوحی است قوله :

« ارضك و هم لازم است شخص عاقلی بکمال حکمت در آن ارض  
گاهی مرور نماید و بقدر امکان در آنجا توقف کند و بکمال حکمت  
رفتار نماید چه که جعفر کذاب در آن ارض ظاهر فی الحقیقه  
جعفر کذاب این است نه آنکه از قبل با و نسبت داده بودند  
ابنائش اخبث از او الخ . مراد ملا جعفر بابی ازلی کرمانی و  
پسرانش شیخ احمد روحی و برادرانش اند که بتفصیل در  
ظهور الحق مکتور است و از معارف مؤمنین این دوره حاجی  
محمد رحیم با خواش - آقا محمد کریم و آقا محمد رفیع و سلاله  
حاجی محمد رحیم بنام رحیمی اکنون در جامعه هستند . دیگر  
استاد عسکر دیگر دستور رستم پاری و نیز میرزا بهرام و سید  
اسد الله تارزن و کریمانی حسینعلی معروف بکریمانی حسین  
عبد الرشید و گشتاسب ساسان پاری و ارباب خدا دار پاری  
کیخسرو آبادی و نیز میرزا محسن معروف بمیرزا صادقی فسرّاش  
پست و تلگراف و از سلاله هریک اکنون در اهل بها موجودند  
و نیز بهرام جان بود و از معارف اهل ایمان جوانی زاد معوضعلی  
درویش بنام حاجی عوض در حدود سال ۱۲۸۰ ه. ق. ایمان  
آورد و باقلیلی از مؤمنین معاشرت کرد و با میرزا باقر (شهید)  
غالباً شبیه احتفال انس داشتند و خبر بسمع حاجی محمد رحیم

خان بن حاجی محمد کریمخان رسید و بواسطه زوجه کربلائی که انتسابی بعید داشت و تطمیع کردند از موقع اجتماع شبی در آن خانه آگاه گردید و کسان حکومت بفرستاد تا دستگیر کردند و از آنجمیع احمد پسر ملا جعفر و احمد پسر مشرف بوعده و وعید رها شده در رفتند و کربلائی حسینعلی و میرزا باقر و حاجی عوض را بحبس انداختند و حاجی سید جواد شیرازی الاصل امام جمعه که میرزا باقر برایش بخط خوش مشهور خود قرآن و غیره نوشت شفاعت کرد و حاکم شیخی نامبرده نیز دریافت و امام جمعه وعده و نوید بحبسبان داد تا جلویشانرا باز گذاشت و آنها گریختند و عذر آورد که بسعی و زور خود در رفتند و کربلائی حسین و حاجی عوض خلاص شدند ولی میرزا باقر را حسب تعقیب و ابلاغ حاجی محمد رحیم خان در رفسنجان بدست آورده بحبس کرمان برگردانند و بدستور وی کار آنمظلوم را در سجن بسرانجام رسانند و جسد را از آنجا بیرون انداختند و حاجی سید جواد که بقصد استخلاصش قدم بر میداشت واقعه را بچشم دیده زهی متأسف و متأثر گردید و حاجی از همان زمان از ایران گریخته بعباکرفت و بنام درویش معروف گردید و شیرینی ببهائیان آنحدود داد تا نام درویش را از آغاز اسم وی متروک کرده حاجی نیاز خوانند و از دوبرادرش نیز یکی بایمان بهائی

وارد شد . دیگر از معارف اهل بها ساکن کرمان حاجی محمد طاهر اشراق یزدی الاصل مشهور بقندهاری بود که عاقبت در شهر کرمان درگذشت و خاندان اشراقی از او برقرارند و در الواح مذکور میباشد از آنجمله قوله :

" یا محمد طاهر یذکرک المظلوم ..... قد سمعنا نداءک و ما انشأته فی ذکرک المظلوم " الی آخرها . و در آثار غصن اعظم عبدالبها " عده بسیار مخاطب شدند قوله :

" کرمان جناب آقا حسن آقا علینقی آقا نصرالله معاون حاجی آقابیک آقا سیف الله بیک آقا محمد رضا و غلامحسین آقا علی اکبر قناد آقا علی اکبر بقال آقا محمد علی ..... از تعذبات تقی شقی مرقوم نموده بودید که مانند استر شرور رفوس ( بمعنی لگدن ) و شمس و خرون و جفول ( بمعنی رمنده ) است و رفوس متتابعش بجان آزادگان متواصل " این نفوس هقرب صفات افعسی سیرت ما رفتارند و رعیت حتی حکومت بشرشان گرفتار ولی غافل از اینکه خداوند منتقم هرچند صبور است ولی غیرا است عنقریب چنان تیشه بر ریشه این ستمکاران زند که اشجار آمالشان از بیخ برافتد ان ربک لیالمرصاد " الی آخرها و قوله :

" کرمان جناب آقا شیخ یحیی سردار نصرت آقا سید سلیمان

آقامیرزا حسن وکیل آقامیرزا علیخان و نجل عزیزشان جناب حاجی محمد رحیم جناب آقامیرزا محمود روضه خوان جناب استاد علی عسکر نخود بریز کربلائی حسن اخوی حاجی محمد قالی باف کربلائی اسد المذائر میرزا ماشاء الله زائر آقامحمد آقا تاجر یزدی آقامیرزا محمد علی منشی کربلائی حسن علی سیف الله خان ملا خداداد کیخسرو ملا خدامراد بهرام میرزا برزو اسفندیار کیخسرو خداداد دینیار مهربان کیخسرو مهربان اسفندیار مهربان بهرام لهراسب دینیار لهراسب دینیار بهرام بهمن بهرام اردشیر جمشید آقا علی اکبر قالی باف آقا کربلائی ابوالقاسم قالیباغ کربلائی ابوالقاسم کربلائی نظر عطار استاد ابراهیم عطار کربلائی نصر الله آقا غلامحسین آقامحمد کفاش مشهدی علی سروستانی آقامحمد علاقه بنند استاد محمد حسن بناء حاجی ابراهیم تاجر آقامحمد علی تاجر آقامحمد تقی ولد معاون کربلائی قالی باف میرزا علی اکبر قرآش میرزا حسن اخوی آقامحمد بن کربلائی علی استاد حسن فخار آقامحمد حسین وکیل الرعایا آقامحمد باقر تاجر سروستانی آقامیرزا محمود آقامحمد علی صراف و قوله :  
 " کرمان جناب انتظام الوزارة میرزا علیخان منشی اخوی مرحوم بصیر دیوان استاد عبد الکریم حاجی محمد رحیم "

کربلائی امان الله آقامیرزا سید احمد منشی آقامحمود آقا تاجر کربلائی حسن صراف آقا جواد و پسرش آقا ماشاء الله سیف الله خان اخوی جناب آقا ابراهیم عطار میرزا مصطفی خان آقامحمد باقر علاقه بند کربلائی قالی باف عبد الله بیک آقامحمد رفیع حاجی محمد آقامحمد علاقه بند کربلائی محمد قالیباغ نور الله خان ..... استاد اکبر شیشه گر آقا کاظم خدا داد فارسی خدامراد فارسی اسفندیار فارسی شهریار فارسی دینیار مهربان دینیار کلانتر آقا نصر الله معاون التجار وکیل کربلائی حسن وکیل آقامیرزا حسن علی خان سرهنگ توپخانه و حاجی محمد کریم قالی باف .

واقعات مرتبط بآن بلد راجع بامریع

(کرمانشاه) در ضمن احوال قره العین و سفرهای

ایهی و دیگر امور در تاریخ بتفصیل

مذکور و از مؤمنین متقدمین این امر در آنجا شیخ محمد مدرس بود که در عراق سکونت داشت و در قضیه حبس و نفی عده بابیان از آنجا برای طهران که از آنجمله ملا محمد جعفر نراقی بود و مشروحاً در تاریخ مسطور میباشد شیخ محمد را چون بکرمانشاه رساندند حسب اقدام بعضی از اهالی شاهزاده عماد الدوله والی ویرا بخشید و رهانمود و او در آنجا متدرجاً بمدرسه آخوند

مدرس و معروف گردید و معدودی از بابیان ازلی اهل کرمانشاه ویرا از خودشان میدانستند و عده ای از بهائیان که اهل آنجا بودند ویرا بهائی میسرند تا هنگامی که کار بهین طرفین بمجلس مناظره و محاوره کشید ویرا بهر قطع دعوی حاضر کردند و او حق را بهائیان داد و از آنگاه ازلیان ویرا شناخته احتراز کردند و پس از وی پسرش شیخ علی از معارف بهائیان بود ولی از آنخاندان اشخاص صالحی در این امر برجای نماند و مدتی حبیب نجف آبادی در کرمانشاه مقیم بوده با محضرابهی درسین عراق و ادرنه و عکا مراسله داشت و ملافین بهائی در آنجا مراوده نمودند و میرزا ابوالفضل گلهایگانی در آنجا تبلیغ نمود و نزدیک بآن بود که گرفتار حکومت و در خطر واقع شود و مرور ایام جمعی از بنی اسرائیل و مسلمین آنجا در این امر درآمدند و امر بهائی در آنجا استقرار گرفت و آن عده ازلی متدرجا در گذشتند و اکنون جمعیتی بهائسی در آنجا در این امر درآمدند و امر بهائی در آنجا برقرار و محفل کرمانشاه محفل مرکز قسمت غرب و محفل سنندج و خسروی و جمعیتهای کردند و صحنه و دینور و غیرها تحت سرپرستیش اداره میشوند .

(کرمل)

کوه مقدس معروف در حیفا فلسطین که شرح آن نام در اسرار الانوار العمومیّه و تمامت مقام و احوال آن راجع باین امر در ظهور الحق و شمه ای نیز ذیل نامهای حیفا و خضر و طوسی و کرم و تقی و غیرها ذکر است و لوحی راجع بآن معروف بلوح کرمل میباشد قوله :

" حَبِّذا هَذَا الْيَوْمَ الَّذِي فِيهِ تَضَوَّتْ نَفَحَاتُ الرَّحْمَنِ فِي الْمَكَانِ  
حَبِّذا هَذَا الْيَوْمَ الْمُبَارَكِ الَّذِي لَا تَعَادِلُهُ الْقُرُونُ وَالْأَعْصَارُ  
حَبِّذا هَذَا الْيَوْمَ اذْ تَوَجَّهَ وَجْهُ الْقَدَمِ إِلَى مَقَامِهِ اِذَا نَارُ الْأَشْيَاءِ  
وَعَنْ وَرَائِهَا الْمَلَأَ الْأَعْلَى يَا كَرْمَلُ انْزِلِي بِمَا أَقْبَلَ عَلَيْكَ وَجْهَ اللَّهِ  
مَالِكُ مَلَكُوتِ الْأَسْمَاءِ وَفَاطِمَةُ السَّمَاءِ اِذَا أَخَذَهَا اهْتَزَّ السَّرُورُ  
وَنَادَتْ بِأَعْلَى النَّدَاءِ ..... طُوبَى لَكَ بِمَا جَعَلَكَ اللَّهُ فِي هَذَا الْيَوْمِ  
مَقَرَّ عَرْشِهِ وَمَطْلِعَ آيَاتِهِ ..... يَا كَرْمَلُ بَشِّرِي صَهْبِيُونَ قَوْلِي اتَّسَى  
الْمَكْنُونُ ..... سَوْفَ تَجْرِي سَفِينَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَيُظْهِرُ أَهْلَ الْبَهَاءِ  
الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِ الْأَسْمَاءِ " الخ و در لوح شیخ است  
قوله :

" کرمل در کتاب الهی بکرم الله و کرم الله نامیده شد کوم تپه را میگویند و این مقامی است که در این ایام از فضل دارای ظهور خباء مجد بر آن مرتفع گشته طوبی للواردین و طوبی للمقبلین و

از غصن اعظم عبدالبهاء است قوله :

"وبشارت كبرى اينكه هيكل مطهر منور مقدس حضرت اعلى روحى له الفداء بعد از آنكه شصت سال از سلطه اعداء وخوف از اهل بغضا همواره از جاني بجاني نقل شد و ابدًا سكون و قرار نيافت بفضل جمال ابهى در يوم نوروز در نهايت احتفال باكمال جمال وجلال در جبل كرملى در مقام اعلى در صندوق مقدس استقرار يافت ..... و از تصادفهاى عجيب آنكه در همان روز از شيكاگو تلگرافى رسيد مضمون اينكه از هر شهرى از شهرهاى امريك احباء بالنيابه از خود مبعوثى انتخاب نمودند و شيكاگو فرستادند چهل مبعوث در شيكاگو جمع شدند و قرار قطع مشرق الاذكار و بنيان داند تا كل احبائى امريك در بنيان مشرق الاذكار در شيكاگو مشترك باشند اين اجتماع در نوروز واقع شده قرار قطع داده و مژده تلغرافى بارض مقصود فرستادند نام آلمانى معروف در رساله مدنيه است قوله :

(كروب)

Krupp

"آيا ممكن است كه تفنگ و توپ عارى

با تفنگ هنرى مارتى و توپ كروب مقابلى نمايد ؟"

در شرح ها است قوله :

"وانهم ( انبياء و اوصياء و مؤمنين )

(كروبيين)

الكروبيين الذى قال الصادق فى شأنهم انهم قوم من شيعةنا من الخلق الاول جعلهم الله خلف العرش لوقسم نور واحد منهم على اهل الارض لكفاهم ولما سأل موسى ربه ما سأل امر رجلاً منهم فتجلى له بقدر رسم الابرّة فدك الجبل وخر موسى صمعا" و در كتاب ايقان است قوله :

" چنانچه حضرت صادق در وصف كروبيين مي فرمايد قومى از شيعيان ما هستند خلف عرش" و در لوحى است قوله :

" مقام الذى يطوفن فى حوله ارواح المقربين ثم افئدة الكروبيين الخ و اصل كروب عبرى و بمعنى فرشته و كروبيم جمع و در تورات نيز مذکور است و در اسرار الاثار العمومية تبیین میباشد .

در عربى بلفظ سوریه نوعى از عربانه و

گارى سوارى و از اينرو عربانه سوارى

مرکز عهد ابهى عبدالبهاء نزد بهائيان

معروف بنام كرويه شد .

كريم

كريم در لوح رئيس :

"أُرسل ( حضرت محمد ) اليه كتاباً

كريم" گرامى و پسند و با ارزش و حاجى

محمد كريم خان كرمانى در اسرار الاثار العمومية بتفصيل بيان

است و در آثار ابهى در ابطال و ازهاق او در كتاب ايقان و

(حاجى محمد كريميان)

غیره بیانات و آیات بسیار معظم و موثری موجود میباشد از آن جمله در لوح قناع است قوله :

" هو القهار ان یاکریم ان استمع نداء ربك الا بهی من السدرة المنتهى ینطق انه لا اله الا هو المہیم القیوم " و در کتاب اقدس قوله :

" اذکروا الکریم ان دعوانه الی الله انه استکبر بما اتبع هواه بعد ان ارسلنا الیه ما قرئت به عین البرهان فی الامکان وتمت حجة الله ..... الی ان اخذته زبانية العذاب عدلاً من الله انا کنا شاهدین " و نیز از کریم نامان کثیر الذکر در آثار و افواه اهل بها آقا محمد کریم عطار در طهران است و " ک ر " رمزی از آن است قوله :

" ک ر ان استمع النداء مرة اخرى من البقعة النوراء " الی آخر و در لوح حج خطاب بعلّ محمد نبیل زرنندی است :

" وانک انت یا محمد اذ ارایت الکریم فی المدينة ذکّره بذکر من لدنا ثم بشره برضوان قدس کریم قل یا کریم قم عن مقامک ثم صحّ بین السموات والارض بما ظهر سرّاً لا مر عن مشرق اسمه البدیع فاخرق حجابات الوهم لیطلع عن خلفها جمال القدم بانوار عزّ لمیع ..... وانک انت یا کریم لا تصبر فی آن ثم بلغ فی امر ربک الی کلّ عالم بصیر "

الی آخرها و در مناجات طلب مغفرت در حق او و پدرش خطاب است قوله :

" ف خلف من بعده هذا الخلف الصادق عبدک الکریم ذ و خلق عظیم و اوقد سراج ابیه " الی آخرها و ذکر حاجی عبد الکریم طهرانی ذیل نام امریکا است و عبد الکریم اشراق خیاط متولد به سال ۱۲۵۴ شمسی هجری در طهران ابن ابوالقاسم نام معروف بقاضی از علمای شیخیه سالها در طهران نشر دعوت امریهائی کرد تا به سال ۱۳۲۷ درگذشت .

مربّ خسرو فارسی در لوح رئیس است :  
 " ومنهم کسری الذی ارسل الیه کتاباً کریماً " مراد خسرو پرویز است .

(کِسرِی)

عربی سستی و سنگینی و تنبلی و بیکاری که عرفاً کسالت گویند در لوح طب است :  
 " بهاتسلم النفس من الکسالة وسوء "

(کَسَل - کَسَال)

الحال " و در لوح حکماء :

" اجتنبوا التکاهل والتکاسل "

و خسوف هر دو در حق شمس و قمر هر دو اطلاق میشود ولی حسن و شهرت کسوف در شمس و حسن و شهرت خسوف

(کُسُوف)



در قمر است . در لوحی است :

" انا نشكومن الذين اختلفوا في امر الله وبهم تكدر صافي كأس  
عرفاني بين بريتي وكسف شمس تقديسي " ودر خطابی و مناجاتی  
بطلب مغفرت در حق حاجی ذبیح کاشانی است :  
" وانتقل الى ارض شديدة الكسوف والخسوف تتموج فيها  
راية الظلم " که مراد طهران پر جور و عدوان است و در ذیل نام  
طهران ذکر می باشد .

فارسی بمعنی بیفیرت و زن بعمد ، در

خطابی است :

(کشخان)

" یزید پلید و خولی کولی و سنان کشخان

و شمر بد چهر " الخ

نام قریه ای از توابع کاشان که در ایام

میثاق غالب اهالی که بیانی بودند

بهائی شدند و تقریباً اکثریت بر بیانیان

و دیگر مسلمانان حاصل کردند و اسمی آنان در عنوان خطاب

چنین بود :

" جناب ملا حبیب الله نجل ایشان جناب آقامیرزا محمود

جناب آقا محمد حسین ، رجبعلی ، جناب آقا محمد اسمعیل ،

محمد ، جناب آقا صفر علی علی محمد ، جناب علی جان ، جناب

عباس علی شمس ، جناب استاد صفر علی حسن ، رحیم ، جناب  
آقا اسد الله ، جناب عباس علی کریم ، جناب مسیب ، جناب  
حاجی فضل الله ، جناب رضا عزیز ، علی محمد ، جناب محسن ،  
جناب آخوند ملا ولی الله ، جناب آقامیرزا ابوالقاسم طرقي ، جناب  
آقامیرزا علی اصفهانی ، جناب آقامیرزا محمد علی خان نطنزی ،  
جناب آقا عباس آقا علی اکبر ، جناب آقا عباس رحیم ، محمد علی ،  
جناب آقا رضا مشهدی جعفر ، جناب آقا عبدالحسین علیهم  
بهاء الله الاهی

قریه ای از توابع ساری مازندران است

که از مؤمنین اولین آنجا آقا محمد علی

بقیه السیف قلمه طبرسی و زوجه اش

باد و پسرش آقا علی اکبر و محمد قلی و خاندانشان در خانیان اند

و برادر آقا محمد علی مهدی نام معروف بمیرزا آقا و پسرش

میرزا ذبیح الله و مهدی معروف به آقا جان و خاندانشان

در خشان اند و برادر دیگرشان آقا عبد الله که هم از بقیه السیف

بود و آقامیرزا حسن معروف بمیرزا حسن بابی از مادر برادرشان

و از پدر پسر عمویشان و نیز از بقیه السیف بود و احفاد دختری

داشت و آقا ولی و خاندان عطائیان و یحیی و برادرش مطلب

خانواده ترابی و مشهدی علی اکبر و برادرش با خانواده محسنی

(کفشگر کلا)



ومیربابا سلیلی ومیرآقا باخانواده اش میری ومیرزاخان وبرادرش  
خان آقا خانواده درخشانی وبعداً میرآقا برار همزاد ومیر  
عابدین خانواده اش عابدین نیز در امر درآمدند .

در لوحی است :

(كُفْكَفَة) " هذا كتاب ينطق بالحق وفيه يذكروا  
يسر به افئدة المقربين ..... قل قد  
تموجت بحور العظمة من هذا البحر المتلطم المكفكف الموج  
السيال العظيم الخ " كُفْكَف اسم فاعل رباعي مجرد بمعنی  
جلوگیرنده هر مقدم مخالفی است و این آیه در تجلیل در پای  
افتد ار خود میباشد و اگر کفکفه عربی مأخوذ از کف فارسی کُفْكَف  
بمعنی جوشان و پر کف گفته شود شاید .

عربی کور نابینا در خطابی است :

(كفیف) " وأما كفیفوا الا نظار احتجبوا فی ظلام  
حالك عند بحبوحة النهار "

در لوح حکماء راجع بیونان است :

(كَلّ) " وكلّ لسانها " زبانش کند شد . و در  
سوره الصاد است :

" ان استقم فی يوم الّذی فیہ تعمی الابصار ويكّل کلّ اللسان  
وتضطرب افئدة المدّعين " و در نسخه ای یککل دیده شد

وشاید اصل " یكلّ الالسنّ ویا " یكلکل اللسان " بمعنی  
عرفی بود .

عربی بمعنی هر دو کلا در مذکر کلتادر  
(کِلا - کِلتا) مؤنث در قرآن است :

" اما یبلغنّ عندك الکبر احدهما او  
کلاهما فلا تقل لهما اق " و در کلمات مکنونه :

" ان اصابتك نعمة لا تفرح بها وان تمسّك ذلّة لا تحزن منها  
لأن کلتیهما تزولان فی حین " و در خطاب وصایای عهد است :

" من کلتی الشّجرتین الرّیائیتین " الخ  
مصدر عربی حفظ و حراست . در خطاب  
وصایای عهد است :

(کِلائَة) " وادخلهم فی حصن حصین کلائتک  
عن سهام الشّبهات " الخ

دکتر کلاک خانم امریکائیه بهائیه با  
دکترمودی بایران آمد و در مدرسه تربیت  
(کِلالِک) بهائیان طهران بتربیت و تعلیم

Dr. Sarah Clock  
نونهالان اشتغال جست .

(کَلان) فارسی بزرگ . کلانتر بزرگتر و شهر بان  
بلد را بفارسی کلانتر و ترکی داروغه

میگفتند . محمود خان نوری در ایام اولیه این امر کلانتر طهران بود .

در اصطلاح بیان رمز از عدد جامع  
(گلشی) ۳۶۱ میباشد قوله :

"وبعین یقین نظر کن که ابواب دین  
بیان مرتب گشته بعدد گلشی" الخ

صادره از مقام بهاء الله بمعنی  
(کلمات مکنونه) سخنان پوشانیده و مہر کرده مصون و  
مستور از عالم بشر و از دستبرد خلق کہ  
فارسیہ آن شامل فصول ۸۲ گانہ قصیرہ عمیقہ رمزیه عرفانیہ  
اخلاقیہ است و اشارہ باحوال جامعہ اہل بیان در آن ایام  
دارد در عربیہ آن اصول و روئیں تجربیات و احساسات روحانیہ  
در ۲۱ فصل کوتاہ بصریّت فصیحی میباشد . در سنین اقامت  
بفداد پس از عود از کردستان در فجرهای ایام هنگام گردش  
تنہا در کنار جلہ متدرجاً صدور یافت چنانچہ در ضمن اثری  
خطاب ہزین العزیزین چنین مسطور است قوله :

"از کلمات مکنونہ ذکر نمودہ بودید بعضی از آن در یک لوح  
مرّۃ واحدہ نازل ولیکن در بعضی احیان فقرات دیگر نازل شدہ  
بعضی کل را جمع نمودہ اند و بعضی متفرّق است اگر جمع شود

احسن بودہ" الخ و لذا او جمع نمود و نسخ موجودہ آن از  
حیث ترتیب فصول متفاوت اند و چون ہر فصلی مستقل است  
ہاکی نہ و فقط در یکجای آن غفلت و بی اطلاعی در نسخ مطبوعہ  
واقع شدہ و آن اینکہ در نسخہ ای در عبارت "بقعہ مبارکہ  
زمان" باسقاط نقطہ "زا" "رمان" ضبط شد و نسخ مطبوعہ  
بدون اطلاع از آن تقلید کردند و تفصیل آن در نام زمان  
ثبت میباشد . و در لوحی است قوله :

"از قبل این مسجون کلمات مکنونہ کہ از مشرق علم ربّانیہ در این  
طلیعہ فجر رحمانیہ اشراق نمود ہر احبّاء القا نمایند تا کلّ  
بانوار کلمہ منور شوند و وصایای الہی را امام وجوہ خود نظر  
نمایند کہ مباد غافل شوند و محتجب مانند" و از غصن اعظم  
عبدالہیاء در خطابی است قوله :

"ہاید کلمات مکنونہ فارسی و عربی را یلاً و نہاراً قرائت نمائیم  
و تضرّع و زاری کنیم تا بموجب این نصایح الہی عمل نمائیم  
کلمات مقدسہ بجهت عمل نازل شدہ نہ بجهت استماع" الخ  
و در مقدمہ قسمت عربی کلمات مکنونہ چنین مسطور است قوله :  
"هذا ما نزل من جبروت العزّة بلسان القدرة والقوّة علی  
النّبیّین من قبل وانا اخذنا جواهرہ واقمصناه قمیص الاختصار  
فضلاً علی الاختیار لیوفوا بمہد اللّٰہ ویؤدّوا اماناتہ فی انفسہم

ولیکونن بجوهرالتقی فی ارض الروح من الفائزین \* ودر خاتمه فارسیه چنین مسطور قوله :

"سروس معانی بدیعه که ورای پرده های بیان مستور و نهان بود به عنایت الهی و الطاف ربّانی چون شمع ضیاء جمال دوست ظاهر و هویدا شد شهادت میدهم ایدوستان که نصرت تمام و حجت کامل برهان ظاهر و دلیل ثابت آمد دیگر تاهمت شما از مراتب انقطاع چه ظاهر نماید کذلک تمت النعمة علیکم و علی من فی السموات و الارضین و الحمد لله رب العالمین \* و در ضمنی چند تعبیرات و تشبیهات زیبا از صور معانی عالیّه که بر قلب مصفی جلوه نمود موجود است که مذهب ظاهره مراد نیست از آنجمله فصل قوله :

"ای پسر انصاف در لیل جمال هرگز بقاء از عقبه زمرّی و فناء ..... و جمیع مذکور شد الا اسمی از اسماء و چون استمرار رفت حرف اول اسم از لسان جاری شد اهل عرفات از مکامین عز خود بیرون دویدند و چون بحرف دوم رسید .... زیاده براین جائز نه انا کنّا شهداء علی ما فعلوا و حیثین کانوا یفعلون \* و از غصن اعظم عبدالبهاء است قوله :

"مقام و عقبه زمرّی وفا باصطلاح شیخ جلیل احساسی و حضرت اعلی روحی له الفداء قدر است و این عقبه بسیار صعب المرور

است ..... آن اسم اسم اعظم است مراد جمال مبارک است و آنچه الیوم در دست معانی دو حرف از اسم اعظم است و آن ب و ه \* و قوله :

"ملاحظه فرمائید آن اسمی که در آن زمان بتمامه ذکر نشد چه بود ملاحظه نمائید که بیوفایان چه کردند و چه جفائسی روا داشتند از بهی نبود که نکردند صدقهای ندارند که نزدند و بسیف جفا هر دم جسد مظلوم را قطعه قطعه کردند و آن در نزد جمیع واضح و مشهود است عجبت از این آنکه با وجود این ظلم و ستم رشدهات جفا اظهار مظلومیت نیز میفرمایند فاعتبروا یا اولی الالباب \* و فصل دیگر قوله :

"ایدوستان من یاد آرید آن مهدی را که در جیل فساران که در بقعه مبارکه زمان واقع شده یا من نمودید \* الخ و غصن اعظم عبدالبهاء چنین فرمودند قوله :

"این عهد و میثاق است که جمال مبارک در ارض مقدس بقلم اعلی در ظلّ شجره انیساف گرفتند و بعد از صعود اعلان شد \* و قوله :

"و اما مراد از آن عبارت کلمات مکنونه یعنی صبح صادق روشن ظهور است که حضرت اعلی تجلی فرمودند و مراد از شجره مبارکه جمال قدم است و مراد از آن فضا فضای دل و جان است و حضور خلق عبارت از حضور روحانی است نه حضور

جسمانی و ندای الهی در فضای دل و جان بلند و چون خلق  
هشیار نشدند لذا مدهوش گشتند" و قوله :

"آن صبح صادق روشن فجر میثاق است و شفق عهد نیر  
آفاق شجره انبیا شجره مبارکه است که در فردوس اعظم نشو  
و نما نموده و سایه بر جمیع آفاق افکنده" فصل دیگر قوله  
"سطر سیم از اسطر قدس که در لوح یا قوتی از قلم خفی ثبت  
شده" و از غصن اعظم عبدالبهاء است قوله :

"این الواحی از عالم ملکوت است که از قلم اعلی در لوح محفوظ  
مرقوم است چنین الواحی از عالم ملکوت در عالم ناسوت نازل  
نگشته بلکه در خزائن غیب محفوظ و مصون است اگر وقتی  
نفسی چنین الواحی ابراز نماید و نسبتش بحق دهد که  
این لوح یا قوت است یا لوح پنجم از فردوس است اصل  
ندارد و در سفرنامه امریکا است :

"از غصن اعظم عبدالبهاء از معنی الواح زهرجری در کلمات  
مکنونه سؤال کردند فرمودند مراد لوحی از الواح مبارکه  
است و کنایه از اینکه الواح الهیه را باید بر سنگهای گرانبها  
نقش نمود و از اصطلاحات شرق است که لون بیض را بشیت  
و حمرا را بقضا و شهادت و خضرا را بمقام تقدیر  
وصفرا را باجرا امور تعبیر نمایند. و قوله :

"راجع باصل الخسران مقصود این است که انسان تاحق را  
نشناسد از شناسائی خود محروم است زیرا باید اول انسان نور  
آفتاب را ادراک نماید و نور خویش را نیز مشاهده کند زیرا  
بی نور هیچ چیز مشاهده نشود" و اصلا مکنون و مکنونه بمعنی  
نهان کرده مهر کرده. و در لوح رئیس است :

"كما ترى النطفة انبها بعد ارتقاها الى المقام الذى قدّر  
فيها يظهر الله بها نفسها التى كانت مكنونة فيها".

در آثار این امر کلمه الله الکبری و مانند  
آن بر مظاهر ارادة الله و جلوه نخست  
اقسام کلام - کلیم  
اعلی و ابهی شد. در کتاب اقدس  
مکمل طور  
است قوله :

"هذا من امره المبرم واسمه الاعظم وكلمته العليا و مطلع  
اسماءه الحسنی لو انتم من العالمین" و در لوح همانکچس  
صاحب معروف است قوله :

"بنام خداوند یکتا ستایش بیننده پاینده ایراسزا است که  
بشبنمی از دریای بخشش خود آسمان هستی را بلند نمود....  
و این شبنم که نخستین گفتار کرد گار است گاهی بآب زندگانی  
نامیده میشود..... پس دانسته شد نخستین بخشش  
کردگار گفتار است" الی آخرها و در ذیل "اسم" درج است که

کلمه الاعظم بر منبر کاشی اطلاق گردید . و در لوح رئیس است :  
 " والنفس التي هي المقصود انها تبعث من كلمة الله " الخ که  
 مراد از کلمه الله همان جلوه نخست الهی میباشد . و از بیانات  
 غصن اعظم عبد البهاء در جواب شیخ فرج الله در حیفادری خصوص  
 اختلاف معتزله و اشاعره در موضوع حادث یا قدیم بودن قرآن  
 در عصر خلفاء عباسی قوله :  
 " کلام هر سه قسم است یکی لفظی که عبارت از تموج هوا باشد  
 که صماخ گوش را متأثر میکند و یا مرکب و مشکل حروفات یکی  
 تصویری یعنی مطلبی که آنرا انسان پس از تعقل میفهمد و یکی  
 معنوی هر دو اول حادث است ولی سومی قدیم است چون  
 راجع بعلم الهی است و مبداء آن کلمات در علم خداست لذا  
 قدیم است "

کلیم الله لقب حضرت موسی شده که در قرآن است " کلّم الله  
 موسی تکلیما " و در لوح رئیس است :

" انا اظهرنا الکلیم من بیهة رغمالنفسه ..... " و قوله :  
 " وعند کلشی من الاشياء قام کلیم الامر لا صفاء کلمة ربک العزیز  
 العلیم ..... لو ادرکه الکلیم لیقول لك الحمد بما اريتنی  
 جمالک " و برادر ابوبنی معروف بهاء الله میرزا موسی کلیم  
 که در ظهور الحق شرح داده شد و معدودی از الواح و آثار

صادره بنام کلیم در ذیل نام موسی ذکر است . و نیز در لوح  
 خطاب بعبد الوهاب است قوله :  
 " مکلم طور برورش ظهور مستوی " الخ .

(کلین)

که بضم اول و فتح دوّم معروف است  
 و قاموس بفتح اول و کسر دوّم ضبط نمود  
 از قراءه ری برد و شرح ایام توقف بهاب

اعظم در آنجا در تاریخ ثبت میباشد .

(گیولند)

Cleveland

شهری در ایالات متحدہ امریکای شمالی  
 مرکزی از اهل بها در آنجا متمرکز گشته  
 در سفرنامه و آثار غصن اعظم عبد البهاء  
 مذکور میباشد .

(حاجی میرزا کمال الدین)

(کمال پاشا)

بن از اهل نراق مخاطب در لوح معروف  
 " کلّ الطعام " و الواح دیگر بخطاب  
 " پاکمال " قوله :

" هو العزيز ان يا کمال الدین ان

اشهد فی نفسك انه لا اله الا هو المبدع البديع " الخ و از  
 آنجمله لوحی است که از عکا خطاب با و بهائیان نراق صدور  
 یافت و از نعاق ناعقین انداز فرمودند و او شاید تا قریب  
 بسنین ۱۳۰۱ ه. ق. در حیات دنیوی بود و در ضمن نام

علی نیز ذکر است . دیگر کمال پاشا و اتاترک در اسرار الاثر العمومیة شرح و بیان است .

(کُمُون)

مصدر بمعنی پوشیده و نهان بودن .

در لوحی مصدر :

"دی شیخ با چراغ همی گشت گردشهر"

قوله : "شاید که این کمون سبب ظهور گردد"

عربی گنج . کنوز جمع . مکنز گنجینه .

(کَنَز)

مکانز جمع . در کلمات مکنونه است قوله :

"وما ینبغی لنفس لا یدرکه احدٌ ولس"

تحصیه نفس قد اخزنه فی خزائن سرّی وکنائز امری تلتطفاً

لعبادی وترحمًا لخلق " الخ که کنائز بوزن خزائن برجای

کنوز یا مکانز طبق عرف استعمال شد و عبارت کنز و کنز مخفی

برزات باری تعالی اطلاق میکنند چنانچه گفتند که حدیث

قدسی است :

"کت کنزاً مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف"

و در کتاب اقدس است :

"قل قد جعل الله مفتاح الكنز حیّ المکنون لوانتم تعرفون

لولا المفتاح لکان مکنوناً فی ازل الازل لوانتم توقنون"

و در لوحی است :

"امروز را مثل نبوده نیست چه که کنز مخزون ظاهر و با سم

اعظم معروف " الخ و از غصن اعظم عبد البهاء شرح عرفانی

مشهوری بر حدیث مذکور مشتهر و منتشر میباشد و چنانکه

مستور است در ایام ادرنه علی شوکت پاشا که بمقام عرفان

موصوف و بکثرت مریدان معروف بود خواستار شرحی بر آن حدیث

شد و بدریافت تفسیر مذکور قانع و مسرور گردید .

و پنج کنز نوشته از نبیل زرنندی در ضمن تاریخ منشورش برای

این امر است که خلاصه تعالیم ابهی را در سنین بغداد بعنوان

پنج کنز ضبط نمود .

مستر و میسین کنی از بهائیان امریکا

که اخلاص و خدماتشان در سفرنامه

(کنی)

امریکا مسطور و در آثار مرکز عهد ابهی

Edward Kinney

عبد البهاء مذکورند و اول مجمع بهائیان امریکا در حضور

مولی بخانه شان تحقق یافت .

معبد یهود و نصاری و مخصوصاً معبد

نصاری و جمع آنها کنائس جمع در لوح

(کنیسه)

بناصرالدین شاه است :

"واستراحت الوحوش فی کنائسها" الخ که کنائس بنوع

تشبیه برجای کنز و یا اصلاً بمعنی کنس استعمال شد .

و بمناسبت مقام نقلی از مجمع البحرین میشود :

" فی حدیث الدعا غیر خزا یا ولا ندائی وهو من خزی بالكسر من باب کلیم فهو خزیان اذا استحیی حیاء مفراطاً وجمع الخزایا والندائی جمع نادم وحقه فی القیاس نادمین وانما جمع علی ذلك اتباعاً للكلام الاوّل والعرب تفعل ذلك للآزواج بین الكلمة كقولهم الخدایا والعشایا "

عربی غار و پناهگاه و آقا، در مناجاتی است : (كهف)

"سبحانك اللهم يا الهی و سیدی و مولای و معتمدی و رجائی و كهفی و ضیائی " و در قرآن سوره الكهف و قصه أصحاب كهف معروف است قوله تعالى :  
" ام حسبك ان اصحاب الكهف والرقيم كانوا من آياتنا عجايبا " و شرح و هم تأویل آن در آثار این امر بارها ذکر است که در کتاب امر و خلق ثبت میباشد .

عربی قدح و استکان آبخوری بی دسته .  
(كوب) اكواب جمع در كلمات مكنونه است قوله :  
" لتشرب من زلال خمير لا مثال وكوب مجد لا زوال " و در لوح بنصیر قوله :

"ليظهر عليكم لآلى المكنون من هذا الكوب المخزون

سورة الكوثر سورة ای از قرآن قوله :  
(كوثر) " انا اعطيناك الكوثر فصل لربك وانحر "

آن شانتك هو الا بتر " مابتوبسـيار فراوان دادیم بهرورد گارت نماز گزار و قربانی کن که بدگوی تو بی بریده و بی نسل و اثر است " و آورده اند هنگامیکه پسر پیغمبر عبد الله نام در گذشت عاص بن و ایل تهمی ویرا آبت گرفت یعنی بی عقب و قریش ویرا صُنُبُور یعنی درخت خرمای بی برگ و بار و مرد خوار و زبون بیکن خواندند و لذا این سوره بر وی نزول یافت و از نقطه اولی شرحی تأویلی و باطنی حسب خواست آقا سید یحیی و حید اکبر در شیراز بر این سوره صدور یافت و در آنمیان است قوله :

" یا یحیی فأت بآية مثل تلك الآيات وبالفطرة ان كنت ذي علم رشید ..... و اننی انا ذا انادی باذن الله فی جو العما و لیس منزل فی قلبی بداء القضاء لعن الله الذین افتروا علی فی الامضاء فهل من مبارز یبارزنی بآیات الرحمن وهل من مبارز یبارزنی ببینات الانسان وهل من ذی صیصیة یقوم معی فی میدان الحرب بسیوف اهل البیان وهل من ذی قوۃ یتکسب مثل تلك الآيات فی جحد الشمس والقمر بحسبان آیا یامن فی ملکوت الامر والخلق ان فتی عجباً هذا قدر کب فرس الجلال



..... فاعلم ان لتلك السورة المباركة معاني كلية في مقام الظاهر  
فمنها ما انت تعرفه من الكوثر حكم الولاية مخاطباً لمحمد  
رسول الله <sup>بآل الله</sup> قد اعطاك علياً ثم في قوله فصل لربك اشارة الى  
ولاية الحسن ثم في قوله وانحر اشارة الى شهادة الحسين ثم  
في قوله ان شئتك هو الا بتر مقامات الفجار ودرجات رؤسا اهل  
النار حيث يطلق بذلك تلك الحروف <sup>فاعرف</sup> احرف شئتك هو الا بتر  
ائمة النار الذين كانوا في تلقاء ائمة الحق ذا ظلم عظيم و ان  
عذبهم هي ثلثة عشر حرفاً بمثل ما قضى في تلقاء شمس النبوة  
والولاية ..... ثم ان تجعل المخاطب بقية الله وتاوى الكوثر  
بنفسى لانها هو ماء الحيوان الذى يحى به الافئدة والقلوب  
..... واتى لو اريد ان افسر تلك السورة بما اعطيناك فى تلك  
الليلة من كاس ماء ورقة الصين لاتبعت منهاج الحق و فسرت  
لحقيقة الامر ولكن اليوم خوفاً من فرعون وملاه وحفظاً للحواريين  
من قوم على وشيعته لم افسر حقيقة ذلك التفسير ..... وان  
على ذلك اللحن لو قرأ احدٌ من رجال الاعراف يؤتى زوجته  
ماء الحيوان تلك السورة المباركة فقد قرأ فى رضاء الله وحببه  
وان بمثل ذلك فليعلم عباده المؤمنين وانا ذا الماكنة فى مقام  
اثبات الدين افسر تلك السورة المباركة فى شأن القائم وان  
ذلك باذن من اولياء الله حيث اشاروا لاهلنا بان القرآن

نزل فى حقنا الى آخرها ودر ذيل نامهاى بقره وجواد  
وقائم نیز ذكرى از آن است . وكلمة كوثر در بسيارى از الواح  
وآثار امين امر بنوع تبیین و تلويح و تشبيه ذكر يافت از آن جمله  
در صلوة يوميه است :  
" ايرب فاجعل صلوتى كوثر الحيوان ..... والفانى بيرد كوثر  
البقاء من ايامى جودك " ودر لوحى است :  
" قد اجرينا كوثر المعانى والبيان " وقوله :  
" من شرب كوثر الحيوان من كووس كلمات ربّه الرحمن " وقوله :  
" اسرعوا الى كوثر الفضل " وقوله :  
" لان فيها جرى السلسيل والتسليم ثم هذا الكوثر المقدس  
الاطهر " وقوله :  
" آب زندگانی بیان الهی است و همچنين بیناتش جهد نمائید  
شاید اهل عالم از این كوثر باقى بحیات ابدی فائز شوند و بنور  
حكمت و بیان امكان را منور دارند " وقوله :  
" از كوثر بیان آذان امكان از قصص كاذبه مظهر شود " وقوله :  
" الحمد لله بحرارة محبت مشتعل اند و بنور معرفى مزین  
كوثر وصال كه ائمن جواهر عالم است و اعلى از ماء حيوان الحمد لله  
بحفظ آن فائز شده و ثمره آن را ظاهر نموده الخ و در ضمن تمام  
سلسبيل هم ذكرى از كوثر است .



عربی پیچ و گردش عمامه گرد سر اِکوار جمع  
(کُور) وباصطلاح فلسفی د وائر گردش وسیع

عالم وجود را ادوار واکوار یاد کردند .

وازمركزه د ابهی عبدالبهاء درخطابی که ذیل نام مریم درج  
است قوله :

" درکور مسیحائی و دور عیسوی " الخ و درضمن نام دور هم ذکر  
است .

فارسی کاخ وقصر وساختمان بلندو

(کُوشک) کوشک نام قریه ای از توابع آباده مرکز

جمعی از اهل بهاء و مذکور در تاریخ

است . کوشکه باغ نام قریه ای از توابع سبزوار بر مرک و ش در  
الواح مذکور میباشد از آن جمله قوله :

" یا یراعتی اسمع ندائی انا اردنا ان نذکر اولیاء الرحمن  
واحباءه فی الکاف والشین لیفرحوا بمعنایه ربهم فی المآب انا  
ذکرناهم من قبل مرّة بعد مرّة وهذا کرّة اخری فضلا من عندی  
وانا العزیز الفضال لا یعزب عن علم ربک من شئی و هو العزیز  
العلام " .

عربی تپه خاک . در کتاب اقدس است :  
(کُوم) " هذا یوم فیه سرع کوم اللّٰه " منظور

این است در این روز جبال مقدسه که موعود بجلوه الهیه  
بودند بوعده و وصال خود رسیدند و در لوح بشیخ اصفهانی  
است قوله :

" کوم تپه را گویند .

در رساله مدنیّه است :

(کُومُون) " در سنه هزار و هشتصد و هفتاد میلادی

که محاربه بین آلمان و فرنسا واقع شد

..... و حرکات موّحشه طائفه کمون " .

فارسی جمع کی بمعنی پادشاه بزرگ .

در لوحی بوصف انقطاع است قوله :

(کیان)

" ثمّ اذکر النعمان الذی کان من اعزّ

الطوک ومن قبله احد من الکیان اذا تجلّت علی قلبهما شمس

الا نقطاع ترکا ما عندهما وخرجا عن بیتهما مقبلین الی العراء "

مراد سلسله پادشاهان کیان است .

در کتاب اقدس است :

(کَیْف)

" وکیف هذا العالم الصّغیر " وقوله :

" وکیف الا وساخ المنجمدة و درونها "

کلمه کیف در عربی برای استفهام و پرسش از چگونگی و حالت

است ولی در امثال این موارد استفهام مجازی مفید ضعف و

بی اهمیتی و بطور اولی مشمول حکم بودن میباشد یعنی تاجه  
رسد باینعالم کوچک و یا بچرکهای خشکیده و پست تر از آن .  
در ذیل نام حرف از اثر نقطه در سبب  
(کیمیای) کیمیا اشاره ایست و در ذیل نام اکسیر  
هم ذکری میباشد و از مقام ابهسی  
الواح متعدد در علم کیمیا صد دریافت که مشهور است و نهی از  
مباشرت و ممارست در آن فرمودند و در کتاب ایقان و غیره  
عباراتی است که دال بر انحصار آن علم بخودشان دارد و در  
کتاب امر و خلق و در اسرار الآثار العمومیه تفصیلی ثبت است .

## حرف «گ»

گتسینگر  
از بهائیان اولین معروف امریکا ساکن  
کالیفرنیا شوهر میس لواکه در آستار  
Dr. Edward Getsinger  
Mrs. Lua  
غصن اعظم عبدالبهاء مذکور است و در  
ایام مسافرت با خانم در هندی در آثار بکثرت مذکور گردید .

که در ذیل نام استرآباد ذکر است و  
گرگان قصه بلوک آشتیان که از آنجا  
عده ای از اهل بها برخاستند و در تاریخ

ثبت میباشد .

مستر لوئیس گریگوری از سیاهان ایالات  
متحده شمالی امریکا رئیس یکی از  
(گریگوری) Louis Gregory  
قدیمیترین انجمن معارف سیاهان آنجا  
و نیز حقوقدان و مشغول در دایره خزینة دولت و امور مالی و از  
مبلغین معروف بهائی که سالها بنطق و تبلیغ در امریکا و غیرها  
کوشید و سال ۱۹۲۹ در رمله اسکندریه بزیارت مرکز عبده  
ابهی عبدالبهاء رسید و هنگام مسافرت در بلاد امریکا مابین  
او و میس متهو از دختران بهائی لندنی که هنگام سفر در ناپولی  
Louis Mathew  
منتظر بوده طتزم سفر شده همراه رفت و برای اشتها را نظراین امر  
در اختلاط و امتزاج نژادها خود عقد ازدواج بست و گریگوری  
سالها عضو محفل علی بهائیان ایالات متحده و کانادا و عضو  
محفل روحانی واشنگتن بود .

فارسی مذکور ذیل نام غصن از جواهر  
زیور زنان که از الماس باطلاگی ساخته  
(گل الماس) شود و در نام الماس ذکر است .

خطه ای از توابع ولایت ادرنه و هم قصه  
مرکز آن خطه و بند تجارتی . تفصیل  
(گلیپولی) Gallipoli  
واقعات توقف تبعیدی ابهی با همراهان

وحرکت از آنجا با کشتی بسوی عکا در ظهور الحق ثبت است .  
در لوح رئیس است قوله :

" بعد از ورود گلی بولی عمر نامی بین باشی بین یدی حاضر الخ  
استان معروف شمالی ایران که اوضاع  
(گیلان) امر بهائی در آن قسمت مفصلاً در ظهور الحق  
و مختصراً در ذیل نامهای رشست و  
لا هیجان و غیرهما مذکور میباشد . در یکی از آثار با مضاه  
خادم چنین است قوله :

" ای محبوب من ناس را بر استقامت بخوانید که بشأنی مستقیم  
مانند که ماسوی الله را معدوم دانند چه که مبادا بخوار عجل  
از حق محروم و ممنوع گردند چنانچه در گیلان امری واقع شد  
اگرچه بعد ملتفت شدند امثال این امور ثابت نخواهد ماند  
ولکن باید دوستان حق بشأنی راسخ باشند که احدی نتواند  
ایشانرا از صراط مستقیم منحرف نماید و آنچه از قلم امنع اقدس  
در این مقامات نازل شد متصلاً بخوانند که شاید محفوظ بمانند  
بما اراده الله " الی آخرها و قوله :

" و نفس که هر دو از عقل ناس و اخبت ناس بوده بگیلان رفته  
و چه فتنه برپا نموده اند یکی دعوی نمود که من غصن اکبر  
هستم و آن نفوسی که در آن ارض بودند فوراً قبول کرده اند

و نفسی دیگر دعوی حقیقت نموده او را هم قبول کرده اند  
قد خسر الطالب والمطلوب اگرچه بعد برایشان کذب هر دو  
معلوم شده ولیکن از اول باید اعتنا بچنین نفوس ننمایند بلکه  
بقدرت ایمان و قوت محبت رحمان بتأدیب آن دو نفس غافل  
قیام نمایند سبب و علت این امور تحقیقات موهومیّه بعضی  
شده هر روز ندائی مرتفع از هر کنار عجل ظاهر و خلق هم  
ضعیف و بی استقامت بمجرّد آنکه خوار عجل مرتفع شده بعضی  
من غیر شعور ساجد و طائف ..... ملاحظه در عهد کلیم  
فرمائید بعد از آنکه بطور تشریف بردند لاجل احکام الهیه  
و او امر ثلاثین بار بعین کامل شد مراجعت فرمودند خلّـق  
کثیری بخوار عجل از حق ممنوع و محروم گشته اند فرمود ایتـوم  
من سالها بآیات الهیه و بیانات ربّانیه و شئونات قدرتیّه و  
ظهورات احدیه ما بین شما بودم و شمارا بحق دعوت نمودم و  
شما هنوز بتماده متوجه انوار وجه قدم نشدید چه شد که بیک  
خوار عجل عاکف و ساجد گشتید " الخ

## حرف «ل»

(ل) لام مکسور در عربی وارد بر اسماء مجرور  
از حروف جاره و در معانی کثیره استعما

میشود که از آنجمله استحقاق میباشد چنانچه در کتاب  
اقدس است :  
" تسع ركعات لله منزل الآيات " و قوله :  
" طوبى لمن شرب كوثر البقاء من يد الفضل والعطاء " و قوله :  
" لك الحمد يا من فى قبضتك زمام الاديان " و قوله :  
" كما تترك العظام للكلاب " و قوله : " له الامر والخلق "  
و قوله :  
" وجعلنا الدار المسكونة والالبسة المخصوصة للذرية "  
دیگر معنی تعلیل. نیز در کتاب اقدس است :  
" قد احب الله جلوسكم على السرر والكراسى لعز ما عندكم "  
و قوله :  
" لذا انزلنا اللوح وزيناه بطراز الاحكام " و قوله :  
" قل انه قد انزل بعض الاحكام لئلا يتحرك القلم الاعلى "  
فی هذا الظهور " الخ و معانی دیگر در کتب نحو تفصیل  
داره شد . و نیز لام مکسور زائده برای تأکید نفی و برای  
تبیین فاعلیت و مفعولیّت و برای استفاه و غیرها میباشد و اسم  
مؤول مابعد آن در محل مجرور است و قوله :  
" تزوجوا يا قوم ليظهر منكم من يذكرنى بين عبادى " که ل  
جاره مذکوره از مختصات اسم است و چون بر فعل مضارع

در آید آن فعل بتقدیر آن ناصبه منصوب و بتأویل مصدر  
مجرور قرار میگیرد یعنی " لظهور من يذكرنى " و نیز لام  
مکسور برای افاده طلب و دعا و نظائر آنها میشود و مابعدش  
فعل مجزوم میباشد و چون واو و فاء و حتی و شتم عطفی  
قبل از آن در آید غالباً سکون خوانده میشود و دخول  
امر مذکور غالباً بر صیغه غایب فعل مضارع و کمتر در دو صیغه  
متکلم وارد میگردد و از آن کمتر ورود در شش صیغه مخاطب  
میشود . و لام مفتوحه مفید معانی چندى است . اول  
تأکید در مضمون جمله و در صورتیکه ان از حروف مشبّه بفعل  
در کلام باشد لام مذکور در وسط جمله یعنی بر رأس خبر آن در  
میآید و الا در رأس جمله قرار میگیرد . در کتاب اقدس است :  
" قل انه لروح الحيوان " و قوله :  
" قل ان هذا الهو القضا العثيت " و قوله :  
" لعمري لا تبقى عزة الاعزاء " و قوله :  
" قل هذا الظهور يطوف حوله الحجة والبرهان " و قوله :  
" قل هذا السماء فيها كنز ام الكتاب " و " قل هذا الهو العلم  
المكنون " در معنی البیب ابن هشام است :  
" اللام الزائد وهى الداخلة على خبر المبتداء فى نحو قوله  
" ام الجليس لعجوز شهرته " وقيل الاصل " لهن عجوز شهرته "

دیگر :

لام جواب قسم که در کتاب ایقان خبر مأثور از امام جعفر صادق را آوردند " واللّٰه لیمحصّن واللّٰه لیفریلن " در فعل مضارع مجهول جمع مذکر غائب مؤکد بانون ثقیله یعنی بخدا این مدعیان تشییع و محبت باما پاک و خالص و امتحان کرده و بفرمال زده میشوند . دیگر :

لام جواب لولا قوله :

" لولا المفتاح لکان مکنونا فی ازل الآزال " و در اسرار الآثار العمومیه پیش از این تفصیل است .

در عربی با قسمی است چون لا نفی

(لا)

جنس در کتاب اقدس است :

" لا بأس علیکم فی الكتاب " وقوله :

" من اول الذی لا اول له " وقوله : " وان ازداد لا بأس "

وقوله : " لا اله الا انا " و در خطاب وصایای عهد است :

" صریحاً لا حراك للاعضاء " بخاک افتاده اعضا بی حرکت .

دیگر " لا " عاطفه در کتاب اقدس :

" زینوها بما ینبغی لها لا بالصّور والا مثال " وقوله :

" انا امرناکم بکسر حدود النفس والهوی لا مارقم من القلم "

الاعلی " دیگر " لا " جواب در کتاب اقدس قوله :

" وهل رأیتم لعا عندکم من قرار او وفا " لا ونفسی الرحمن "

وقوله :

" هل تعرفون من ای افق ینادیکم ربکم الا بهی وهل علمتم "

من ای قلم یأمرکم ربکم مالک الاسماء لا وعمری " .

دیگر " لا " نفی در کتاب اقدس قوله :

" لا یقبل احدهما دون الآخر " وقوله :

" علی شأن لا توصف بالا زکار " و در خطاب وصایای عهد است :

" لا تأخذهم لومة لائم ولا تلهمهم تجارة ولا عزة ولا سلطة "

عن عهد الله " الخ ملامت هیچ ملامت کننده ای آنانرا "

نگیرد و اثر نکند و باز ندارد و هیچ تجارت و عزت و فرمانداری "

ایشانرا از عهد و پیمان خدائی باز ندارد .

دیگر " لا " نهی در کتاب اقدس است :

" ولا تضیعوا اوقاتکم بالبطالة والكسالة " وقوله :

" لا تجعلوا اعمالکم شرک الآمال " و در کتاب اسرار الآثار العمومیه "

تفصیلی است .

در لوح سلطان است :

" لا بدّاً حفظاً لعباد الله معبودی "

(لا بدّاً)

بوالی عراق توجه نمودند " الخ کلمه "

لا بدّاً بالاء نفی جنس و مبنی برفتح و بد بمعنی چاره و

و محذوف الخبر یعنی " هیچ چاره موجود نیست " و عرفاً بمنزله کلمه مفرده " جبراً " و " کرهاً " قرار گرفت و لذا به تنهایی و حالت نصب استعمال میشود .

عربی اسم فاعل در لوحی است :  
 " بلاء لا زب " بلاء غلیظ چسبناك ثابت . (لا زب)

شهر مشهور کشور هلند در اروپا محل  
 انعقاد نخستین کنفرانس صلح جهان  
 در اوایل ایام میثاق مرتبط و مذکور در  
 این امر گردید و بعضی در آنجا از بومی و خارج محب و متعلق  
 بودند و خطاب به لاهای از آثار نفیسه شهریه میباشد که در  
 جواب نامه انجمن صلح صادر فرموده اند قوله :  
 " در این ایام يك نامه بتاريخ ۱۱ فوریه ۱۹۱۶ رسید و فوراً  
 جواب تحریر میگردد " الخ و در نامه خطاب با حمد یزدانی  
 است که در سال ۱۳۳۹ هـ . ق مطابق ۱۹۲۰ مأمور نشر این  
 امر در آن کشور فرمودند قوله :

" نامه ای از بعضی از اعضای مجلس صلح نیز رسید و جوابی  
 مرقوم گردید بایشان تسلیم نمائید معلوم است که ایمن  
 جمعیت چنانچه شهرت دارد نیست ..... در مقام صحبت

اشاره کنید که مجلس لاهای پیش از حرب رئیسش امپراطور  
 روس بود و اعضای اش غلظت با وجود این مانع از این حرب مهیب  
 نگشت حال چگونه خواهد شد زیرا در مستقبل حربی شدیدتر  
 یقیناً واقع گردد یقیناً در این شبهه ای نیست " وقوله :  
 " ای حقیقت جو شخص محترم " الخ

در لوح بشیخ محمد تقی مجتهد  
 اصفهانی است : (لا یعزب)  
 " انه لا یعزب عن علمه من شئ " که

در قرآن است :  
 " وما یعزب عن ربك من شئ " از او چیزی دور و نهان نمیشود  
 عزب یعزب عزوب .

یزال مفی به لم ولا مضارع زال بمعنی  
 جدا شد و نمیشود مانند " مزال " **لَمْ يَزَلْ**  
 بافاده دوام و پیوستگی در گذشته و **لَا يَزَالُ**  
 آینده یعنی همیشه بوده و خواهد بود و حتی عبارت " لا یزال " **لَمْ يَزَلْ**  
 بمنزله اسم مفرد وصفی مانند دائم و باقی و ابدی و غیره  
 وصف برای خدا کثرت استعمال یافت و در آثار ابهی کثیرا لا استعا  
 است . از آنجمله در لوحی است :  
 " هو العزيز لم يزل نفحات قدس رضوان عنایت الهی درویدن

بوده ولا یزال روائح عزّ معنوی از زمین عرش ربّانی در هبوب خواهد بود" و در لوحی دیگر :

" هو الله العزيز توحيد بدیع مقدس از تحدید و عرفان موجودات ساحت عزّ حضرت لا یزال را لائق و سزا است که لم یزل ولا یزال در مکن قدس اجلال خود بوده " و در محلی دیگر قوله :

" شاید بمنایات سلطان لا یزال بطکوت باقی در آید " .

خورد تند و تیز . آلباب جمیع . در

(لُبّ) لوحی است :

(لبیب) " تفکر لتعرف ما کان مستوراً عن " اولی الالباب " لبیب عاقل . الباء جمع . در لوح طب است :

" لسان القدم ینطق بما یكون غنیة الالباء عند غیبة الالباء " .

عربی کلمه ای است که پس از استماع امری بمعنی اطاعت و اجابت و اقدام

اکید مکرر گفته میشود . کبّی یعنی

لبّیک گفت و اجابت کرد . در صورت صلوة کبیر است :

" ولبّیک لبّیک اصفیاءک فی هذا الغضاء " و در خطابی در حق زین المقربین است قوله :

" ربّ ربّ انه سمع نداءک عند تبلّج صبح احدیتک ولبّی لنداءک " الخ .

عربی حجاب و نقاب بر بینی و پیرامونش

در لوح بحاجی محمد کریم خان است :

" وكذلك اللثام مخصوص بالمرأة یقال

لثمت المرأة ای شدّت اللثام علی فمها ثم استعمل فی الرجال والوجه كما ذکر فی الكتب الا ربّیة .

عربی آب زیار در لوح به اشرف است :

(لُجّة - لُجّی) " ثم از کرم لدنا احباء الله الذین

مانعهم الا حجاب عن الدخول فی

لُجّة بحر رحمة ربّک المعطى الکریم " .

لُجّی دریای وسیع اللُجّة . در لوح به احمد است :

" تالله الحقّ ان بحرا عظم لُجّی " الخ .

عربی مراقبت تحت نظر . در لوح

(لِحَاط - لِحَاطَات) به نصیر است :

(مُلاحَظَة) " لحاظ الله در فوق رؤوس ناظر واحدی

بأن ملتفت نه " لحظات جمع لحظَة نگاهى . نیز در لوح

به نصیر است :

" لحظات عنايتهم بد و ستانم ناظر " ملاحظَة بمعنی مطالعه و

دقت نظر .

(لَحْنُ)

عربی در کلمات مکتوبه است :  
 " کَلَّمَا نَزَلَتْ عَلَيْكَ مِنْ لِسَانِ الْقَدَرَةِ وَ  
 كَتَبْتَهُ بِقَلَمِ الْقُوَّةِ قَدْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى قَدَرِكَ  
 وَلَحْنُكَ لَا عَلَى شَأْنِي وَلَحْنِي " بمعنی لهجه و لغت .

(لِحْيُ)

عربی در لوح به اشارات است :  
 " زَمَامُ الْبَسَةِ وَتَرْتِيبُ لِحْيٍ وَاصْلَاحُ آن  
 در قبضه اختیار عباد گذارده شد "  
 جمع لحیه ریش والبسه جمع لباس پوشاک .

(لَدُنَّهٗ)

عربی در مناجاتی در خطابی در حَقِّ  
 بهائیان است :  
 " رَبِّ اجْعَلْ يَوْمَهُمْ هَذَا سَعِيدَ الْآثَانِ  
 ..... لَدُنْهُ الرِّدَاءُ " الخ بمعنی نرم و ملایم ردا که مراد  
 آرامش و آسایش اخلاق و احوال میباشد .

(لَدَيْ)

عربی بمعنی عند عربی و نزد فارسی  
 در لوح به اشرف است :  
 " ثُمَّ اعْلَمَ بَأَنَّ تَمِّ مِيقَاتِ وَقُوفِكَ لَدَيْ  
 الْعَرْشِ ..... ثُمَّ ذَكَرَهُمْ بِمَا وَرَدَ عَلَيْنَا مِنَ الَّذِينَ هُمْ خَلَقُوا بِأَمْرِ  
 مِنْ لَدُنَّا "

(لُرُ)

قومی معروف در ایران در یکی از آثار  
 ابهی است قوله :

" عَرِيضَةُ درویشعلی بحضور فائز  
 و هذا ما نَزَّلَ لَهُ اِي لِرِبْخْتِيَارِي مِنْ بَخْتِ يَارْتِ بَادِكِ بِاخْتِيَارِ  
 بِوَجْهِ مَخْتَارِ تَوْجِهٍ نَمُودِي بِصِرْمَدُوحِ آنِ اسْتِ كِهَ بَايْنِ مَقَامِ  
 جَلِيلِ وَ ذَكَرْ جَمِيلِ فَاثِزْشُدِي وَ اكْثَرِي اَزْ فِصْحَاءِ وَ بِلْغَاءِ بِعِيدِ  
 وَ مُحْرُومِ مَانَدَنْدِ كُلِّ لِرِ اَقْبَلِ اِلَيْهِ اَنَّهُ دُرُّ وَ كُلِّ خُلُوعٍ مُنْعِ عَنْهُ  
 اَنَّهُ مُرٌّ " الی آخرها .

(لَضْلَاضُ)

عربی بمعنی مراقب و متوجه جوانب خو  
 در لوح به حاجی محمد کریم خان است :  
 " وَلَا تَكُنْ كَالْأَرْقَمِ اللَّضْلَاضِ "

(لَطْفَعْلِي)

لطفعلی قزوینی بهائی در آثار ابهی  
 ذکر است قوله :  
 " وَنَذَكَّرُفِي هَذَا الْمَقَامِ مِنْ سُنِّي —  
 بِلَطْفَعْلِي " الخ . و لطفعلی خان گلبادی مازندرانی سردار  
 جلیل در دورهٔ میثاق مذکور و مشهور بود .

(لَطْيُ)

عربی آتش و شعله و دوزخ . در مناجاتی  
 و خطابی است :  
 " وَاجْعَلْنِي مُنْجَذَبًا بِذِكْرِ أَحْبَائِكَ وَ



ومتسقرا بلظی نارمحبّة اصفیاءك " وقوله :

" واحترقت بنيران الهجران ولظی الحرمان .

لعب بازی و شوخی . طعّب بازچه

(لَعَب - مَلْعَب) در لوح بشارات است :

" ولكن يا قوم اياكم ان تجعلوا انفسكم

طعّب الجاهلین " و در لوح دنیا است :

" بعضی از رجال خود را طعّب جاهلین نمودند .

در عرف ادبی ملائی فارسی عصر

(لَعَلَّ) قاجاریه در جمل فارسی بکثرت استعمال

میشد و بهمان معنی لعلّ از حروف

مشبّهة بالفعل عربی بود و در کتاب بیان امثال این عبارت

مذکور است قوله :

" و از جوهر دلیل نظر برنداشته لعلّ در آنروز نجات یابی "

که بفارسی شاید و گویا و ظاهراً گفته میشود .

مصدر عربی بمعنی رسوائی و خواری و

(لَعْن - لَعْنَة) طرد و تعذیب و دشنام است و در

قرآن موارد لعنت غالباً شیطان و

ارکانش از رؤساء منافقین و کفارند و در آثار باب اعظم نیز

امثال ملا جواد برغانی و همراهانش و غیر هم از رؤساء

منافقین و معارضین مذکور در تاریخ اند و در آثار ابهی غالباً

راجع به ابیان و زلیان میباشد . از آنجمله است قوله :

" قل يا ملعون انك لو امنت بالله لم كبرت بعزه و بهائه " و در

لوح رئیس است :

" ان الذين ضيّعوا الا امر وتوجّهوا الى الشيطان اولئك

لعنهم الا شياء " و اولئك من اصحاب التسمير " اول خطاب

بملا جعفر نراقی بابی است که در آن ایام ساکن عراق بود و

دوم راجع به میرزا یحیی ازل و پیروانش میباشد و راجع به فروران

و متعزّضان باعمال دیگران هم ذکر لعنت است . و در لوح دنیا

راجع به ذمّ کثرت لعن بغیر حق قوله :

" حال از حقّ جلّ جلاله بطلبید که حزب شیعه راهد ایست

فرماید و از صفات نالایقه نجات بخشد از لسان هریک از آن

حزب در هر یوم لعنت ها مذکور و طمعون باعین خلقی از غذاها

یومیّه آن حزب است " الخ . و آثار ابهی که در منع از لعن

و طعن در ایام اخیر هشان صد دریافت در کتاب امر و خلق ثبت

میباشد .

عربی شدت خستگی و از کار و ماندن

در لوحی است :

(لُغُوب)

" کیلا یا خذک موت ولا نصب ولا لغو "

ونصب نیز بمعنی خستگی است و در سغب نیز ذکر است .

مصدر عربی بمعنی دیدار و برخورد و

(لقاء) روبرو شدن . و نام لقاء الله از قرآن

متداول گشت . قوله :

"الا انهم في مربة من لقاء ربهم الا انه بلكشئ محيط" و در آن کتاب وقوع لقاء الله در یوم مآل بسبك دیگر کتب مقدسه سامیه بلکه پیش از آنها استعمال یافت و بسیاری از متدینین محمول بظاهر و بنوع تشبه و تجسم گرفتند و تنزیهیهین قائل بحذف مضاف و تأویلات دیگر شدند و برخی بفسفه های اسراریه و غیرها متشبث گردیدند ولی مقام نقطه و مخصوصاً مقام ابهی در کتاب ایقان و غیره مراد از لقاء الله را ظهور اعظم خودشان بیان کردند از آن جمله در لوحی است :

"فلما ختم النبوة بحبيبه و وعد العباد لقاء يوم القيمة كما انتم في الكتاب تفروون بحيث ما احصينا في الكتاب امراً اعظم من ذلك فلما جاء الوعد ومضى الايام وقضى الامر وغتت الروح ونادت الورقاء وجاء الله على ظلل من الانوار والملائكة كانوا في حوله على بوارق النور يركبون" الخ وقوله :

"هو الباقي هذا كتاب جعلناه لقاءنا للذين اقبلوا الى الله في تلك الايام التي فيها تغيرت البلاد ومن زار ما نزل من

جهة العرش في هذا اللوح ويجد نفسه في ريب من لقاء ربه انه

من اعرض عن الله فالق الا صباح" الخ در ایام فتنه و

انقلاب و اغتشاش اوضاع عکا بود که سفر آنجا و زیارت و لقاء را

اجازه ندادند و زیارت از بعید را لقاء معین فرمودند ولی از

ایران و غیره کثیری بیخبرانه بعزم لقاء سوی عکا میشتافتند و

در نیمه راه از بهائیان خبر یافتند و مراجعت مینمودند و هم در

اوائل سجن عکا نفوس بسیار میرفتند و بعلت مخالفت دولت

عثمانی و مراقبت اعداء فائز بلقاء نشده برمیگشتند و بلسان حال

و مقال مضمون شعر زلالی هروی میسرودند که گفت :

چشمی که بود لایق دیدارند ارم دارم گله از چشم خود از یارند ارم

تلقاء نیز بمعنی دیدار و روبرو شدن و هم جای دیدار است

و در لوح به اشرف قوله :

"وادخلك لقاء العرش" لقاء بمعنی روبرو و جلوانداختن

و داخل کردن در لوح رئیس است :

"ويلقى في القلوب حب اوليائه" و در لوح به اشرف :

"ان يا اشرف اسمع ما يلقيك لسان القدم" که بمعنی یلقی

عليك و از باب منصوب بنزع الخافض میباشد .

عربی عیب گیری بچشم و غیره در کتاب

(لَمَز) اقدس است :

"وما يتحرك به اعين الا مزين" و همز بیشتر در عیب گیری  
بزبان است. در قرآن است: "ويل لكل همزة لمزة".  
و همز عیب گیری با اشارت ابرو و مژه و تفصیلی در اسرار الآثار  
العمومیه است.

عربی کار بیخردی و گناه خفیف در لوح  
(لَمَم) بحاجی محمد کریم خان است:  
"من عجل في اللحم سقط في الندم"  
در خطایی در وصف شهداء خراسان:  
(لَمْ يَتَعَاطَوْا) "ولم يتعاطوا امرا يشمئز منه الحيوان"  
فکیف الانسان "بکاری نبرد اختند  
که حیوان از آن مستکره شود تاجه رسد انسان.

از اقسام تابعه اصفهان در ایام ابهی  
(لِنَجَان) مسکن بهائی گردید چه ملا عبد الله  
که تعلیم و تربیت نونهالان مینمود در  
حدود سال هزار و سیصد و اند هجری قمری بواسطه آقا هادی  
نام اصفهانی که بابرادر بهائیش آقا باقر نام در شهر تجارت  
میکردند و بالاخره در فتنه معروف بفتنه قونسلخانه در سال  
۱۳۲۰ بترس و احتیاط افتاد و از هر دینسلی در جامعه  
مشهود نیست. مطالب این امر بشنید و بسبب رویا که مرغانی

زیبا در ترانه جاء الحق و زهق الباطل خواب دید بهائسی  
شد و خدماتی بسیار در این امر کرد و الواحی در حقش صادر گشت  
و عاقبت در اصفهان بسال ۱۳۵۵ در گذشت و خاندانی بنام  
بزدانی غالباً بهائی از او بر جا است. دیگر آقا سید هرکات  
که از طبقه علماء و سادات بود و در دوره ابهی بزیارت رفت  
دیگر آقا سید عبد الغنی و امثالهم بودند و این امر در آغاز در  
قریه سیده لنجان شد و از آنجا بدیگر قری انتشار یافت که اکنون  
کم و بیش برقرارند.

پایتخت شهیر دولت انگیز که در ایام  
(لَنَدَن) ابهی بعکا جمعیت سکناه اش ۱۸۳۰  
London نفر بود و در لوح خطاب به ملکه  
ویکتوریا است قوله:  
"يا ايها الملكة في لندن" الخ و از غصن اعظم عبد البهاء<sup>ست</sup>:  
"احبای لندن فی الحقیقه ثابت اند و راسخ ..... حزب  
انگیز در جمیع موارد ثابت و مستقیم اند و بحدوث مشاغل جزئی  
نفرزند نوهوس نیستند که ایامی چند بکاری مباشرت نمایند  
و باندك سببی کلال و ملال آرند" الخ و احوال مسافرت بآنجا  
و هم تفصیل بهائیان آنجا در سفرنامه اروپا مسطور است و در  
تاریخ مشروح و در این کتاب هم ضمن نام اروپا مذکور میباشد.

زیبا در ترانه جاء الحق و زهق الباطل خواب دید بهائسی  
 شد و خدماتی بسیار در این امر کرد و الواحی در حقش صادر گشت  
 و عاقبت در اصفهان بسال ۱۳۵۵ درگذشت و خاندانی بنام  
 یزدانی غالباً بهائی از او برجایاست . دیگر آقاسید هرکات  
 که از طبقه علماء و سادات بود و در دوره ابهی بزیارت رفت  
 دیگر آقاسید عبدالغنی و امثالهم بودند و این امر در آغاز در  
 قریه سیده لنجان شد و از آنجا بدیگر قری انتشار یافت که اکنون  
 کم و بیش برقرارند .

پایتخت شهیر دولت انگلیز که در ایام  
 (لندن) ابهی بعکا جمعیت سکنه اش ۱۸۳۰۰۰  
 London نفر بود و در لوح خطاب به ملکه

ویکتوریا است قوله :

یا ایتهالطکه فی لندن " الخ و از غصن اعظم عبدالبهائ<sup>ست</sup> :  
 " احبای لندن فی الحقیقه ثابت اند و راسخ ..... حزب  
 انگلیز در جمیع موارد ثابت و مستقیم اند و بحدوث مشاكل جزئی  
 نلغزند نه هوس نیستند که ایامی چند بکاری مباشرت نمایند  
 و باندك سببی کلال و ملال آرند " الخ و احوال مسافرت بآنجا  
 و هم تفصیل بهائیان آنجا در سفرنامه اروپا مسطور است و در  
 تاریخ مشروح و در این کتاب هم ضمن نام اروپا مذکور میباشد .

(لَهْت) عربی زبان از دهن درآوردن و هف هف سنگ در مناجات نغزین نامه باب اعظم بر سامری و عجل و خوار قوله :

"وَأَنَّكَ لَتَشْهَدُ لَنَا إِرَادَ نَفْسٍ بَانَ يَجْعِدُ حَجَّتِي كَتَبْتُ لـــــــ  
فِي الْحَيِّينَ بِحُثْلٍ مَا إِرَادَ مَنِّي لِيَصْطَ عَنْ لَهْتِهِ وَلِئَلَّا يَجْتَرَحَ عَلَيَّ  
بَعْدَ مَا عَلِمَ أَنَّ عِبَادَكَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ أَتَبَعُونِي وَلَا يَشْرَكُونَ فـــــــ  
مَقَامَ الْحُكْمِ مَعِيَ أَحَدًا" که در اد از لهت دوعه میباشد .

لهت به عربی حرارت و فروز و زبانه آتش  
(لَهْتِيبٌ مُلْتَهَبٌ) در لوح رئیس است :

"بَلْ بِمَا فَعَلْتَ زَادَ لَهْتِيهَا" ، لهت به  
فروزان و جوشان قوله :

"وَأَنَّهُ لَهْيُ النَّارِ الْمُشْتَعِلَةِ الْمَلْتَهَبَةِ" .

عربی عَلم . أَلْوِيَة جمع . در کتاب اقدس  
(لَوَاءٌ) است :

"طَوْبِي لَكُمْ يَا مَعْشَرَ الْعُلَمَاءِ فِي الْبَهَاءِ  
أَنْتُمْ أَمْوَاجُ الْبَحْرِ الْأَعْظَمِ وَالْحَيَّةُ النَّصْرُ بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ"  
ولوایهانی ضمن نام پاریس ذکر است .

(لَوَاقِحُ) عربی بادهای باران دهنده بابر و بار  
دهنده بدرختان . در خطاب معشروف

به معنه است :  
"وَمَرَّتِ الرِّيحُ اللَّوَاقِحُ فِي الْبَقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ طَوْرَ  
سِينَا" .

مارتین لوتر آلمانی مؤسس مذهب  
(لُوتِر) پروتستان متولد بسال ۱۴۸۲ م و متوفی  
Martin Luther بسال ۱۵۴۶ م در رساله مدنییه  
است : "در قرن خامس عشر میلاد لوطر که اول یکی از اعضا  
اشنی مشرعیست مذهبیه قاتولیک در مرکز حکومت پاپ بود و  
مؤخرًا محدث مذهب پروتستان گشت در بعضی مسائل که  
عدم تجویز تزویج رها باین و تعظیم و تکریم صور حواریین و رؤساء  
سلف مسیحین و عادات و رسوم مذهبیه زائده بر احکام انجیل  
با پاپ مخالفت نمود با وجود آنکه در آن زمان اقتدار پاپ  
بدرجه ای بود که کل ملوک اروپا از سطوتش متزلزل و مضطرب  
و ضبط و ربط امور مهمه قطعه اروپا در عین قوت و قدرتیش  
مودع و مرتبط و لکن چون در این مسائل که جواز تزویج رؤساء  
دینیّه و عدم سجود و تعظیم بر تمثال و صور متعلقه در کنائس و  
ابطال عادات رسمیّه زائده بر مضامین انجیل لوطر محقق  
و محقق بود و بواسطه لازمه تزویج تشبث نمود در ظرف ایمن  
قرون اربعه و کسری اکثر اهالی امریک و چهار خمس قطعاً

آلمان و انگلیس و بسیاری از اهالی نمچه خلاصه تقریباً  
دویست و پنجاه کرور از مذاهب سائره نصاری در مذاهب  
پروتستان داخل گشتند " الخ

عربی صفحه پهن از هر چیز که قابل  
کتب و نقر باشد از چوب و سنگ و کاغذ و  
استخوان و غیرها. الواح جمع و  
لوح محفوظ و لوح حفیظ صحیفه الهیه را گفتند که در ذیل  
نام اُم و حفظ ذکر است و در لوح حکمت باین عبارت بیان  
فرمودند :

" کما اردنا ان نذکر بیانات العلماء والحکماء یظهر ما ظهر  
فی العالم وما فی الکتب والزیر فی لوح امام وجه ربک نوری  
ونکتب " و لوح در آثار ابهی اطلاق بر کل آثار معظمه دینیّه  
شد . به نبیل در کتاب اقتدارات :

" ظهور قلم و مبشر جمال و لوح فرستاده بودند و لکن  
جز اظهار سیادت و مظلومیت در آن چیزی نبوده نظر بمصلحت  
الهی امر را ستر فرمودند " الخ ولی اصطلاح در نفس آثار  
صادر از ایشان گردید که بعنوان لوح و الواح همه جا در  
مکالمه و مکاتبه مشهور میباشد . چنانچه اطلاق برنامه هر سوله  
معاندین هم فرمودند و در ذیل نام بغداد درج میباشد قوله :

" قد حضر بین یدینا لوح من احد " الخ و در لوح حکماء  
ذکر الواح هر سیه است و در لوح به اشرف :  
" قم ثم اذهب بلوح الله الی عباده المعریدین " و در کتاب  
اقدس :

" یا قلم الا مر تحرک علی اللوح باذن ربک " و در لوحی است :  
" انا نسق کتاب مره باللوح و اخری باسم آخر ثم اللوح  
بالکتاب و باسماء اخری انه لهو الحاکم علی ما یرید " وقوله :  
" الواح منزله از سما مشیت الهیه در هر شانی نازل ذکر  
باقی نمانده مگر آنکه از قلم اعلی جاری شده و سئوالی مشاهده  
نمیشود مگر آنکه جواب آن از افق سما معانی مشرق و لائش  
گشته اگرچه بسیاری از آنچه نازل شده بضیق وقت و طفیان  
اهل عناد مفقود و محوشده و لکن در تحصیل آنچه موجود است  
همت نما تا بیقین کامل شهادت دهی که جمیع ما ذکر و یدکر  
از قلم قدم جاری گشته " الخ و در کتاب اقدس است :

" قد زینت الالواح بطراز ختم فائق الاصباح " مراد آنکه اهل  
بها بدانند که الواح با خاتم آنحضرت مختوم است و اشتباه  
بمیان نیاید و بیشتر از الواح خصوصاً الواح مهمه عمومیه  
نسخه اصلیه در دست نیست و عده ای از الواح بتسمیه خود  
آنحضرت یا بتلقیب دیگران و غالباً با اضافه با سامی مخاطبین

متدرجاً نامدار شدند مانند : لوح بشارات - لوح اشراقات  
لوح سلطان لوح مریم لوح رئیس لوح شیخ و غیرها که  
در موارد مقتضیه ذکر است و بیشتر نام مخصوص ندارند و عده  
بسیاری از آنها که طرف خطاب و هنگام صدور و علل آنها  
متداول نبود روشن و ذکر گشت و در آثار آنحضرت نامهایی  
بدیع برای عده ای از الواح مانند : قارعة صاخة و غیرهما  
نامبرده شد که در ذیل نام صحیح ذکر می باشد . و نیز نام  
الواح زبرجدیه و یاقوتیه و غیرهما است که مولی البوری عبد البهاء  
بیان فرمودند که چنین الواحی در عالم شهود نزول نیافت .  
و نیز برخی نامه های پرفصاحت و معانی شورانگیز از بعضی  
مهمین مانند آثار منیر منیب کاشانی که ضمن نام آقا زکراست  
تکثیر نسخه و ترتیل و تداول بنام الواح داشت و در خاطر است  
که شبی بحیفا در محضر غصن اعظم عبد البهاء اثر معروف منیر  
مشمول بر بیت : " ای طوطی خوش ناطقه بشکن توقفس را " .  
خواندند و ایشان چنین فرمودند که الواح نیست از نوشتجات  
ایام بغداد است و نیز آنچه کاتبین و اطرافیان ابهــــــــــــــــی  
مینوشتند و منتشر میشد باقی ماند که اهم آنها آثار اغصان  
وخادم و مقداری هم نوشته های محمد جواد قزوینی است که در  
ذیل نامهای آقا جواد و غیرهما ذکر است و خادم در بعضی

نوشتجاتش بهائیان را توصیه کرد که آثار او را جمع آوری کنند  
و غصن اعظم عبد البهاء از او خطی گرفتند که تماماً با ملا ابهــــــــی  
بود و تکثیر نسخه کرد که نزد بهائیان موجود است . و آثاری  
از غصن اکبر فیما بین منتشر گردید که در ذیل نام محمد زکری  
می باشد و برای نمونه قوله :

" هو البدیع فی افق عز منیع ح ع ب د تبارک الذی ارتفع  
السّوات بغیر عمد و استوی علی الماء عرشه و انه بکلّشی شهید  
وانه لا اله الا هو و انه بکلّ علم علیم قل یا عبد اتبع ما ینبطق  
لك الروح بلسان صدق عظیم ثم ابلغ الناس بهذه الایات  
لیتذکروا فی انفسهم ولن یتبموا خطوات کل کافر اثیم قل یا  
قوم آمنوا باللّٰه الذی خلقکم و رزقکم ولا تعترضوا به علی قدر  
نقیرا و قطمیرا قل یا ملا لم تکفرون باللّٰه بارتکم و تعترضون  
بهذه الایات لانّ هذا قد نزل من عند اللّٰه المقتدر العلیم  
الحکیم ثم قل یا قوم قد ظهر غضنفر اللّٰه فی الارض و فر منه کلّ  
حمیر ذی رجلین و ملا قلوبهم من خیفه اللّٰه المقتدر القدیر و ما  
آمن احد منهم ایّاکم ان لا تكونوا بمثلهم مشرکا مرتدا کفـــــــــــــورا  
ثم اسعوا فی سبیلہ لئلا یزلکم الشیطان و ان رأیتم بانه قصـــــر  
علی فناء الباب و یمنعکم عن الدّخول فی بابه و التّشرف بجماله  
اذا انتم لا تلتفتوا الیه فتوکلوا علی اللّٰه ربکم ثم ادخلوا فی حرم

قدس منيعا وانت يا عبد اعمل بما وصيناك به في كتاب  
ربك العزيز المنيرا ثم اشهد بانه لا اله الا هو وانه بكل شئ  
شهيدا ثم اشرب ما يستقيك ساقى الروح من هذا الكوب الذي  
كان من ذهب الايقان مصنوعا ثم ارزق من شراب هذه الشجرة  
غرس في هذا السينا بيد ربك العليم الحليم الحكيم الرحيم  
ثم قل يا قوم اسمعوا نداء هذا الذي ظهر بين السموات والارض  
يقول بان يا قوم آمنوا بالله الذي خلقكم بامر وكونوا بقوله  
سمعا سامعا سميعا ولجماله بصارا باصرا بصيرا وبعجلاله  
نظارا ناظرا نظيرا ثم اشهدوا بانه لا اله الا هو وانه بكل شئ  
علما حكيما قادرا مقدر قديرا سبحانه وتعالى عما تشركون  
به وتعرضون بجماله العزيز المنيرا وانت يا عبد كن في كل آن  
شاكرا لله ربك ومتوكلا عليه وكن في دين الله قائما مستقيما  
والروح والتكبير والبهاء والسناء عليك ان انت متوكلا على ربك  
الرحمن الرحيم وانه بكل شئ حلما وانه قواما كريما علما رحيم  
من النبيل قبل علي \* وقوله :

" هو هو ان يارحيم فاخرج عن تلك الارض من قبل ان يخرج  
الغلام عن بينكم وكذلك نأمر ان تكون لا مربيك مطيعا و  
حين الخروج لا تخرج معك من شئ فاجعل زادك حبسى  
ومقصدك امرى ودرعك التوكل على نفسى التى كانت فى الارض

وحيدا اياك فاحفظ نفسك من معاشره المغفلين ثم وجهك  
عن وجوههم وسمعك من نغماتهم لئلا تأخذ روائح الزنبرج  
من انفسهم وتكون من شاطئ البحر بعيدا ثم ذكر الناس بهذا  
الذكر الا عظم لعل يقوم من الغفلة ويعرفن بارئهم في قيسى  
اسم بديعا فاخرق حجاب الوهم بسلطاني الذي كان على  
العالمين محيطا قل يا قوم لا تبدلوا حب الغلام بدونه ولا  
تشره بدراهم عديدة ان الذين تجدون منهم رائحة الفل  
تالله اولئك اشتر نفسا من النمرود واعظم كفرا من الفرسون  
اياكم ان لا تقربا بهم ثم احترزوا وكونوا فى تجنب سبيها ثم  
اشهد نفسك اعلم من الذين هم ما دخلوا حصن ولا يتى لئلا  
يزلك كبر العماثم من الذين كفروا واشركوا لان العلم هو حبسى  
ومن دونه وساوس الشيطان كذلك القينك من جوهر العلم  
لتكون بذلك عليما \* وقوله :

\* بسم الله البهى الابهى الابهى قد طلعت شمس البقاء عن  
جبين البهاء طوبى لمن استشرق باسراقها قد ظهرت طلعة  
القدس عن مشرق اسم الله الاقدس الاعلى طوبى لمن انقطع  
عما سواها قد اشتعلت نار الله فى سدره الامر طوبى لمن اشتعل  
من لهيباتها قد اتت نفس الله بجنود الوحي والالهام طوبى  
لمن حضر تلقائها قد اشرقت شمس العرفان طوبى لمن استنور



یا نوارها ان یا عبد ان اشکر الله بما استشرقت فی سنة القبل  
من شمس العظمة وحضرت بین یدی نغم الله وشرقت بلقائها  
ایاک ان تحزن من شئی کن منقطعا عن الدنیا وما فیها و  
من امثالها واذکر هؤلاء الاسراء فی ایامک ثم انقطع عمن  
على الارض ومن اسبابها والیماء علیک وعلى من اخذ جواهر  
الحکمة من اصداقها احبای آن ارض را از قبل این بنسوده  
تکبیر بلیغ برسانید و جمیع را بیدایع عنایت الهی و فیوض رحمت  
رحمانی مبشر و متذکر نماید عبد الله العلی محمد علی \* .

وآثاری از غصن اعظم عبد البهاء که حسب دستور مرقوم میفرمودند خصوصا  
تفسیر د و آیه از تفسیر احسن القصص و تفسیر حدیث " کنت کفرا " و  
و خطاب شهیر بلیغ بخراسان نیز معروف میباشد و درباره این  
خطاب در خطابی که بمحفل روحانی مشهد فرستادند چنین  
مرقوم است :

" پیش از صعود آن اقلیم تفوق بر سایر اقالیم داشت ندا بلند  
بود روز بروز روشن تر میگشت این بود که پیش از صعود امیر  
فرمودند که تحیات مبارکه و پیام رحمانی را بآن سامان برسانم  
و مکتوب مفصل مرقوم شد " الخ و آثاری از میرزا یحیی ازل  
هنوز کم و بیش گاهی فیما بین آثار ممکن است دیده شود ولی

باید اعتراف کرد که آیات و آثار الهی را از حیث صورت ترکیب  
جمل و لغات بدعیه و از حیث معانی رقیقه لطیفه و علو اوج عرفانی  
و هیمنه و قدرت معنوی طبیعت و خصوصیات و کیفیاتی است که  
اشتباه نشود و شخصیت و امتیازش برقرار ماند چنانچه خطاب و  
آثار غصن اعظم نیز از حیث سبک انشاء روان و ادبی مخصوص  
و لطافت و خضوع و انجذاب عرفانی هرگز اشتباه بدیگر نمیشود  
و معذک الواج و آثار الهی در چهار مرحله یعنی ایام عراق و ایام  
کردستان و ایام ادرند و ایام عکا بموجب شیئون مختلفه احوالشان  
و موجبات و مصالح متنوعه متفاوت میباشد بدیگر ای که از یکدیگر  
بگای جدا و ممتازند و در لوسی است قوله :

" هل حطت الارض بالذی لا یضعه النسبة عن مالک البریه ....  
از احضر عندک لوح النار دعه وخذنا اوتی من لدن ربک العزیز  
الوهاب " که مراد از لوح النار آثار میرزا یحیی ازل میباشد  
و از اینجا راجع بآثار او و اتباعش و حتی آثار میرزا محمد علی غصن  
اکبر و همروشان که در اعتراض بر جمال الهی و مرکز عهد الهی  
نوشتند در مابین جامعه بهائیان الواج تاریه شهرت یافت  
لوسی بورژوا فرانسوی الاصل امریکائی  
(لوسی بودژوا)  
Louis Bourgeois  
مهندس و معمار معروف که مشرق الاذکار  
شیکاگو بنا کرد در سال ۱۹۱۱ بهائی شد .

(لَيْتَ)  
عربی در تمنی و آرزوی حصول امر محال  
و شبه آن گفته میشود در قرآن است :  
" يقول الكافر ياليتني كنت ترابا "

وقوله :

" ياليتني مت قبل هذا و كنت نسيا منسيا " و در مناجاتی :  
" ياليت كنت ترابا تقم عليه وجوه المخلصين من احبابك " که  
بتقدیر یالیتنی است .

(لَيْمَحْصَنَ)  
حدیث امام جعفر منقول در کتاب ایقان  
ذیل حرف " لام " ثبت است .

مر

(م)  
م و ارض المیم در آثار این امر رمز از  
مازندران است که در الواح و تاریخ  
مسطور میباشد و شمه ای در ضمن بیان  
حرف ب و نام محمد و یحیی و قدوس را شرف ثبت است و نیز  
م و اسم میم رمز از آقا سید مهدی دهجی معروف بود که  
در لوح بشیخ سلمان است قوله :  
" از برای احدی از اسراء ( اسراء بموصل ) الا اسم الله میم  
علیه بهاء الله نظر بحکمت لوح نازل نشده " الخ

و نیز م ش در الواح رمز از مشهد خراسان میباشد که باعتبار  
مشهد و مقبره امام علی بن موسی الرضا این نام بر آن ماند و شرح  
مفصل اوضاع و اشخاص آن در تاریخ ظهور الحق و در ضمن بیان  
حرف خ و نام طوس ذکر میباشد و از معارف مؤمنین حاجی  
میرزا محمد علی اهل بقع قرب آن بلد بود که در طعه شیخ  
طبرسی بشهادت رسید . دیگر غلامرضا هراتی ساکن مشهد  
که خواهرش زوجه ملا صادق مقدس بود و ملا غلامرضا بسال  
۱۳۰۹ هـ ق در شاهرود وفات یافت و ذکر مشهد در الواح  
و آثار بسیار است از آنجمله در لوحی قوله :

" يا قلبي الاعلى انا اردنا ان نختم القول بذكر الميم والشين  
ونذكر الزماني هناك الذين اقبلوا بوجوه نورا و شربوا رحمة  
الايقان من ابادى العطاء الا انهم من الفائرين "

عربی مرجع . در صورت زیارت  
سید الشهداء از جمال ابهی است :  
" ياليت ماظهر حكم العبد \* والمآب \*  
جمع ماتم بمعنی عزا در خطابی در  
مناجاتی است :

مآب

(مآتیم)

" الهی الهی ترانی ..... قرینا  
للمحن والمآتم والا سنی " .

هنری مارتی مخترع تفنگی معبروف.

(مارتی)

در رساله مدنیّه است :

Martini - Henry

" آیا ممکن است تفنگ و توپ عادی بسا

تفنگ هنری مارتی و توپ کروب مقابلی نماید "

بدر مشهور فرانسه مذکور در ذیل اسفار

(مارسیل)

غصن اعظم عبدالبها در سفرنامه .

Marsielle

در یموق ضعیف است .

(مارق)

در قرآن قصه و افسانه قدیمه هاروت

(ماروت)

و هاروت مخضر عبرت و نصیحت ذکر است .

قوله :

" وما انزل علی الطلکین بهابیل هاروت و ماروت و ما یملآن من

احد حتی یقولآ اتمانحن فتنة الخ و در اخبار مأثوره راجع

بعضیان شرب خمر و فجور و قتل که در و فرشته مذکور مرتکب شدند

پس بهیئت دوستاره در آسمان مسخ گشتند شرحی روایت است

واصل قصه مأخوذ از کلدانیان و نام هاروت و ماروت بآن لغت

میباشد و ممکن است رمز از سقوط در عالم روحانی از مقام خسود

وبقاء شهرت نامشان تأویل کرد چنانچه قصه شیطان مذکور

در قرآن راهم گفتند اصلا از کلدانیان و بهمین تأویل است و در

لوح به شیخ سلمان است قوله :

" ملاحظه در هاروت و ماروت نما که دو عبد مقرب الہی بودند

از غایت تقدیس بملک موسوم گشتند باداره محیطه از عدم بوجو

آمدند و در ملکوت سموات و ارض ذکرشان مذکور و آثارشان مشهور

و بشائی عند اللہ مقرب بودند که لسان عظمت بذکرشان ناطق

بود تا بحقای رسیدند که خود را اتقی و اعلی و از شد از کل عباد

مشاهده نمودند بعد نسیمی از شطر آسمان وزید ربنا سفیل

نیران راجع شدند و تفصیل این دو ملک آنچه مابین ناس مذکور

است اکثری کذب و از شاطی صدق بعید است و عندنا علم کثشی

فی الواح عز محفوظ "

قریه صغیره تابع قمرکاشان از اوائل

(مازگان)

این امر تا کنون همه سکنه اش مؤمن باین

امر بودند و از معارف سابقین آنجا

شیخ شهید و خلفش شیخ علی اکبر و خاندانش و نیز آقاماند علی

و آقازین المابدین معروف و مذکور در آثار بودند .

قسمتی از شمال ایران که در اسرار الآثار

(مازندران)

العمومیّه و نیز ذیل نام طبرستان

و حرف میم ذکر است و اوضاع و احوال

در قرآن راهم گفتند اصلا از کلدانیان و بهمن تأویل است و در لوح به شیخ سلمان است قوله :

" ملاحظه در هاروت و ماروت نما که دو عبد مقرب الهی بودند از غایت تقدیس بملك موسوم گشتند باداره محیطه از عدم بوجو آمدند و در ملکوت سموات و ارض زکرهاش مذکور و آثارشان مشهور و بشأنی عند الله مقرب بودند که لسان عظمت بد زکرهاش ناطق بود تا به مقامی رسیدند که خود را اتقی و اعلى و از شد از کل عباد مشاهده نمودند بعد نسیمی از شطر آسمان وزید ربنا سفیل نیران راجع شدند و تفصیل این دو ملك آنچه ما بین ناس مذکور است اکثری کذب و از شاطی صدق بعید است و عندنا علم کثشی فی الواح عز محفوظ "

قریه صغیره تابع قصر کاشان از اوائل  
(مازگان) این امر تا کنون همه سکنه اش مؤمن باین  
امر بودند و از معارف سابقین آنجا  
شیخ شهید و خلفش شیخ علی اکبر و خاندانش و نیز آقا ماند علی  
و آقا زین العابدین معروف و مذکور در آثار بودند .

قسمتی از شمال ایران که در اسرار الآثار  
العمومیّه و نیز ذیل نام طبرستان  
(مازندران) و حرف میم زکراست و اوضاع و احوال

امر در آنجا در ظهور الحق بتفصیل ثبت میباشد . در سفرنامه  
امریکا بیان مرکز عهد ابهی عبدالبهاء است قوله :  
" و ملا عبد اللطیف در مازندران از قبل مجتهد آنجا بحضور  
جمال مبارک مشرف شدند و کینونت آنها مبعوث و خلق جدید  
شدند که شب و روز آرام نمیشدند تا آنکه ملا عبد اللطیف بعد  
از صد مات و بلیات در مشهد فدا جان داد .

نام بندر مهم قبرس . در مقاله سماح  
است قوله :

(ماغوسا)

Famagusta

" و میرزا یحیی را بقلعه ماغوسا "

کوه و قصبه معروف در آذربایجان که  
در تاریخ ظهور الحق مفصل و در ذیل  
نام آذربایجان هم ذکر است و در

(ماکو)

کتاب بیان قوله :

" این حجره که بلا ابواب است و بلاحدود معروفه امروز اعلی  
غرف رضوان است که شجره حقیقت در او مستقر است که گویا  
ذرات آن همه بندها و ذکر اننی انا الله لا اله الا رب کل  
شئی میخوانند هر کل حجرات اگرچه مقاعد مرآتیه مطرزه بذهب  
باشد ولی اگر شجره حقیقت در مثل آن حجرات ساکن گردد  
آنوقت آن ذرات مرا میخوانند چنانچه ذرات مرایای اعلی

مقاعد عمارت صدری که در ایام ارض صاد در آنجا ساکن بوده  
میخواند و میخوانند و حکم از برای هیچ شئی نیست الا آنکه  
راجع بآن نفس میگردد . انتهی .  
و در ذیل نام زیارت هم ذکر است .

مانکیجی صاحب پارسی زردشتی هندی

سرپرست پارسیان ایران که در تاریخ

(مانکیجی)

ظهور الحق بتفصیل مذکور و در اسرار

الآثار العمومیة نیز مسطور است . لوح

معروف به فارسی سره خطاب با و در سال ۱۲۹۵ صادر شد

که در اثری از خادم و بعنوان : " صاحب پگانه و فرزانه صاحب  
ذکر است .

فریه ای از توابع ساری مازندران فریب

میصدتن بهائی در آنجا است .

(ماهفروزک)

شهرتیش بنام ملا علیجان شهید و

زوجه اش معروف بعلویه و برادران میباشد .

سفره خوراک و خود خوراک بر آن . و در

آثار و اصطلاح این امر بر موائد روحانیة

(مائده)

و معنویه اطلاق میگردد قوله ج ع :

این مائده ابدیه سبب و علت حیات ابدی است و مائده در رتبه

اولی و مقام اول زکری است که از قلم اعلی مخصوص عباد و اما  
نازل میشود هنیئاً للفائزین والفائزات :  
(مباهلة) ضمن نام ابتهاال زکراست .

(مَبْتَلٍ) اسم مفعول عربی بمعنی منقطع . در  
مناجات طلب مغفرت حضرت عبدالبهاء  
درحق حاجی ذبیح است :  
" واتَّقَلِّبْ عَلَى الشَّرِّ مُبْتَلًا إِلَى مَلَكُوتِ عَزَّكَ "

(مُبِينٍ) عربی بمعنی آشکار و پیدا و بمعنی  
ظاهر و هویدا کننده و بمعنی جدا  
کننده . در لوح رئیس درحق ابراهیم  
خلیل است :

" اَنَا نَجِيْنَاهُ بِالْحَقِّ وَاخِذْنَا النَّمْرُودَ بِقَهْرٍ مُبِينٍ " و درحق اهل  
واحباً قوله :  
" وَاخْرِجُوهُمْ مِنَ الْبُيُوتِ بِظُلْمٍ مُبِينٍ " و در کتاب اقدس است :  
" اَلَا بَعْدَ اِمْرَمِيْنٍ " که مراد موت زوج ثانی یا فصل بیین  
او و زوجه اش میباشد که آند و را از هم جدا میسازند .

(مُتَّصَاعِدٍ) ضمن نام صعود زکراست .

(مُتَّصِدَّةٌ) در خطاب معروف به عمه :  
" والمرايا المتصدية احتجبت من  
اشراق ذلك الكوكب العظيم " السخ  
بمعنی صدیئة یعنی زنگ زده .

(مُتَمَسِّكٍ) در استمساک زکراست .  
اسم فاعل عربی بمعنی گشاده و خوشر  
از حضرت عبدالبهاء است قوله :  
" ونادى متهلل الوجه مستبشر القلب  
منجذب الروح منتعش القلب "

(مُتَوَاتِرٍ) اسم فاعل عربی بمعنی سربلند و یگر برآمد  
در لوح اتحاد است :  
" مقصود از حمل این رزایای متواتره "  
قرون متوسطه و وسطی معروف است  
در رساله مدنیة قوله :

(مُتَوَسِّطَةٌ) " از قرن خامس میلاد تا قرن خامس  
عشر که بقرون متوسطه تعبیر کنند در میان دول و ملل اروپ  
وقایع عظیمه و امور متغایره شددیده و حرکات موحشه و حواث  
مدهشه بشأنی وقوع یافته که اهل اروپ آن قرون عشره را

فی الحقیقه اعصار تو خش می‌شمرند "

در خطابی است :

(مُتَقِظَةٌ)

" ایتها العتیقة بنسمة الله " بمعنی

زن بیدار و هشیار .

مَثَلَات - اَمْثَال مَثَلات جمع مَثَلَة بمعنی عقوبات و عذابا

و بلیات عبرت آمیز باستانی . در قرآن

است :

" وقد خلت من قبلهم المَثَلَات " و در لوحی است :

" سبحان الذی نزل الآیات ..... وقد خلت من قبلکم المَثَلَات "

اَمْثَال جمع مَثَل بمعنی سخنان متداول الاستعمال که بآن

تمثل کرده مثل آورند و در قرآن است :

" مثل الذین حَمَلُوا التَّوْرَات ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوهَا کمثل الحمار " و قوله :

" تلك الامثال نضربها للناس " و در لوح بحاجی محمّد

کریمخان است :

" وهؤلاء من مشاهیر العرب الذی ترسل بهم الامثال " و در

لوح به صدر عثمانی قوله :

" و در این مثل که ذکر شده درست تفکر کنید " مثال در کلمات

مکنونه است :

" والقیة علیک مثالی " بمعنی شبه و نمونه .

تجدید کنندگان در دین اسلام که

(مُجَدِّدِین) در کتب اسلامیّه در هر قرن از قرون

هجرت با اسم و رسم و وصف می‌شمرند و

در اسرار الآثار العمومیّه ثبت است و از احادیث امامیه مشعر

براینکه مهدی وقائم موعود نه تنها بدع و ضلالت حادثه در

اسلام راهبر ندارد و حتی نه تنها احکامی جدید هم می‌آورد

بلکه بعضی از احکام منصوصه قرآنیّه را تغییر و تبدیل مینماید

حدیثی منقول از حضرت صادق در ذیل لغت ظ ل ل از

مجمع البحرین شیخ طریحی مشهور است قوله :

" وفي حدیث الصادق ان الله اخى بين الارواح فى الاظلة

قبل ان یخلق الاجساد بالفی عام فلو قام قائمنا اهل البيت

ورث الاخ الذی اخى بينهما فى الاظلة ولم یورث الاخ فسی

الولادة " .

مریم مجدلیّه از مؤمنات بمسیح و مشهور

(مجدلیّه) و مدوح در آن آئین در خطابی از غصن

Mary Magdalen اعظم عبدالبها " ثبت در ذیل نام مریم

است :

" امه ای از امام رحمن که نام مبارکش مریم مجدلیّه بود و مجله

دهکده حقیری است در ساحل دریایچه طبریّه " الخ

که در انجیل و قرآن ذکر است بمجموع  
(مَجُوس) ایرانیان قدیم و یا طبقه ای از آنان را  
میگفتند . در رساله مدنیّه است :

" زمانی که نفحات قدسیّه روح الله خطّه فلسطین و جلیل و  
سواحل نهر اردن و جوانب اورشلیم را معطر ساخته و الحان  
جلیل انجیل بمسامع روحانیان درآمده در آن زمان کلّ قبائل  
وطوائف آسیا و اروپ و افریک و امریک و جزائر اقیانوس کس  
جزائر بحر محیط است مجوس و بت پرست و غافل از خطاب یوم  
الست بودند " و قوله :

" انوشیروان با آنکه در ملت مجوس بود " الخ .

عربی شاهراه . در توضیحاتی مولی الوری  
(مَحَجَّة) عبدالبهاء است :  
" ووقی محجّته البیضاء "

محتجب بمعنی در جلوی چشم حجاب  
(مَحْجُوب) گرفته . بر ممنوعین از عرفان و ایمان مظاهر  
الهی اطلاق میشود .

(مُحَمَّد - حَمُود)  
اسم مفعول عربی از تحمید و افعل  
تفضیل و اسم مفعول از حمد بمعنی  
آنکه صاحب خصال حمیده بسیار

(احمد)

خوب است و بمعنی پسندیده تر و نام حضرت رسول عربی و  
کثیر الذکر و المنقبة در آثار این امر از آن جمله در رساله اثبات  
نبوت خاصّه قوله :

" ففي الحین ظهر جسمه قد کتبت علی کتفه آیات النبوه بحیث  
لا یقدر ان یمکن ذلك الا امر العظیم لا حد سواه " الخ ممکن  
است مراد این باشد که آنحضرت از یوم اول حامل و دیعه الهیه  
بود . و در دعاء یوم وفات النبی است قوله :  
" فاه آه الیوم قد نزل جبرئیل بالبکاء و عزرائیل للقاء " الخ  
و در دعاء شب بعثت است قوله :

" بَلَّغَ ما حَمَلَ من عندك و احتمَل الا نزل فی جنبك بحیث قد  
قرء عشر سنین آیات کتابك و لم یؤمن به الا علی امیر المؤمنین " الخ  
و امثال این بیانات بمقتضای روایات متداوله اثنی عشریه محض  
مراعات حکمت و وقت و ملاحظه موافقت با انام است . و در لوح  
رئیس است :

" فانظر ثم اذکر از اتی محمد بآیات بیّنات من لدن عزیز  
علیم " و در لوحی خطاب با فنان قوله :

" ارسلنا محمداً رسولی و اعطیناه انبیا سُمی بقاسم و من بعده  
بعبد الله و من بعده بابراهم و رفعناهم حکمة من لدنا و انا  
المقدر القدر لقلب المشرکون بأبتر انزلنا علیه آیه من عندنا



وانا المنزل القديم العال والبنون زينة الحیوة الدنیا والباقيات  
الصالحات خیر عند ربك ثواباً وخیر املاً واخذنا المشركین قهراً  
من عندنا وسلطاناً من لدنا " الخ دیگر :

محمد بن الحسن العسکری که اثنا عشریه در حق وی و حیات  
و غیبت طولانی و ظهور و قائمیت با احوال و کیفیات عجیبه  
معتقدند و نفی و بطلان آن عقیده در آثار این امر بمواضع  
کثیره ذکر است . در کتاب ایقان بدین عبارت مذکور میباشد  
قوله :

" منتظرند که هیکل مجعول باعلامات مذکوره که خود ادراک نمود  
کی ظاهر خواهد شد " الخ و شمه ای از احوال مدعیان و کالت  
از امام غائب مانند : محمد بن عثمان و محمد بن علی شلمغانی  
و احمد بن هلال و غیرهم در ضمن نام باب ذکر است .

و از محمد نامان مذکور در آثار : سید محمد اصفهانی بابت معارض  
بامقام ابهی است و از آنجمله در لوحی در حق وی چنین فرمودند  
قوله :

" و سید محمد اصفهانی تلقاء وجه حاضر و اظهار نمود این نوشته  
را امر فرمایند که از سلمان اخذ نمایند جائزه که باطراف برود  
(نوشته میرزایحیی ازل را در بیان شعر سعدی : دوست  
نزدیکتر از من بمن است که در جواب سؤال شیخ سلمان داده

و نزد او بود قابل مطالعه و استفاده و نشرند انستند ) حاجی  
میرزا احمد وارد و در منزل کلیم بر مشرک بالله ثابت نمودند که  
غلط معنی نمود " الخ حاجی میرزا احمد مذکور همان برادر  
میرزا جانی و حاجی محمد اسمعیل ذبیح است و در ضمن نام و  
لغت استانبول و بدع وی ح و طرد و عکاء نیز ذکر  
از سید محمد مذکور میباشد و در حق عکس جمعی منحصر بفرد  
که سید محمد و حاجی میرزا احمد هر دو در آن میان اند و کلیم  
در وسط قرار دارد و بعضی از اهل بهاء و غیرهم عکس کلیم را  
بعکس مقام ابهی اشتباه کرده بودند و تفصیل آن عکس در بخش  
چهارم ظهور الحق مسطور میباشد . در خطابی از مرکز میثاق  
ابهی بمیرزا عزیز الله و رقا چنین است قوله :

" آن عکس که مرقوم نموده اید عکس جمال مبارک نیست آن عکس  
جناب کلیم علیه بهاء الله و سید محمد و حاجی میرزا احمد کاشی  
بود که در اسلامبول گرفته اند ع " و نیز در خطاب به بشیر  
الهی است قوله :

" این عکس در وسط جناب کلیم است یعنی آقا میرزا موسی  
و دریمین حاجی میرزا احمد کاشی و در یسار سید محمد  
اصفهانی و بالا ایستاده حضرت نبیل و جناب آقا محمد صادق  
اصفهانی این عکس را در اسلامبول برداشته اند و عکس

جمال مبارك نیست اما عكس جمال مبارك دو قسم است و هریك بحالتی و هردو در ادرنه برداشته شده است و معلوم و واضح است مشتهبه نمیشود ابدًا شما جمیع احبّاء اعلان نمائید و بنمائید تا جمیع بدانند زیرا بسیار نفوس در فکر منفعت دنیای فانی میافتند و صورتی از صور را شهرت میدهند و این سبب تشویش قلوب میگردد . دیگر از مذکورین باین نام :

میر محمد مکاری باب اعظم در ایّام حج ، از بغداد تا ساحل دریای سیاه بمقام ابهی نیز خدمت نمود قاطرچی و عامی ولی مؤمن بود .

دیگر از محمد نامان مذکور در آثار و تاریخ حاجی ملا محمد بن مقیم حمزه درزی بارفروشی شهیر شریعتمدار کبیر در سال ۱۲۶۲ از بارفروش بمشهد رضا برای زیارت رفت و در سال ۱۲۶۳ در اصفهان مشغول تحصیل علوم بود و از برادر مهترش کتابی بتاریخ همان سنه موجود است و از مؤلفات حاجی شریعتمدار که هیچیک بطبع نرسید و بخط وی در نزد اخلاقی است کتاب اربعین تألیف سال ۱۲۶۳ و کتاب سرخشیت و کتاب انوار لامعة و کتاب روضات و کتاب حظوظ الاّیام است .

دیگر از معاریف کثیر الذکر بدین اسامی در الواح و آثار :

میرزا محمد علی زنوزی شهید که شرح احوالش بتفصیل در تاریخ

ظهر الحق ثبت میباشد و در لوحی در حق او است قوله :  
 " انا نذكر فی هذا المقام محمّداً قبل علیّ الذی امتزج لحمه  
 بلحم مولا و دمه بدمه و جسده بجسده و عظمه بعظم ربّه  
 العزیز الوهاب یشهد قلمی الا علی بانّنه فاز بمالا فاز احد  
 قبله و ورد علیه مالا سمعت شبهه الاّ كان علیه بهائی و بهاء  
 ملكوتی و جبروتی و اهل مدائن العدل و الانصاف " دیگر :  
 ملا محمد علی حجت زنجانى شهید مشهور که یکدخترش زوجه  
 حاجی میرزا عبد الحمید زنجانى و دختری دیگرش زوجه حاج کریم  
 زنجانى ملقب بحاجی کیا پدر میرزا محمود از ازلیان معروف  
 و رضا که در سال ۱۳۰۱ بطهران تبعید و حکم ناصرالدینشاه  
 شد که از طهران خارج شود . دیگر :

ملا محمد زرندی و آقا محمد قاضی و آقا محمد علی قاضی  
 که در ذیل ن ب ی ل ثبت اند . دیگر :

آقا محمد علی تنباکوفروش علی اللهی اصفهانی که باتعلّق  
 بافکار و عوائد فرقه خود بایمان بایی در کمال اخلاص درآمد  
 و در ایّام بغداد طائف حول ابهی گردید و در سنین ادرنه  
 از معاریف همراهمان بود و ناظر خرید و مخارج بیت گشت و در  
 عکس جمعیتی گرفته در ادرنه موجود است و شرح صدور لوح  
 بدیع بنام وی در ذیل ب د ع ثبت میباشد تا آنکه همراه

جمال مبارك نيست اما عكس جمال مبارك دو قسم است و هريك بحالتي و هردو در ادرنه برداشته شده است و معلوم و واضح است مشتبه نميشود ابتداً شما جميع احبّاء اعلان نمائيد و بنمائيد تا جميع بدانند زيرا بسيار نفوس در فكر منفعت دنياي فاني ميافتنند و صورتي از صور را شهرت ميدهند و اين سبب تشويش قلوب ميگردد . ديگراز مذكورين باين نام :

مير محمد مكاري باب اعظم در ايتام حج ، از بغداد تا ساحل درياي سياه بمقام ابهي نيز خدمت نمود قاطرجي و عامي ولي مؤمن بود .

ديگر از محمد نامان مذكور در آثار و تاريخ حاجي ملا محمد بن مقيم حمزه درزي بارفروشي شهير شريعتمدار كبير در سال ۱۲۶۲ از بارفروش بمشهد رضا براي زيارت رفت و در سال ۱۲۶۳ در اصفهان مشغول تحصيل علوم بود و از برادر مهترش كتابي بتاريخ همان سنه موجود است و از مؤلفات حاجي شريعتمدار كه هيچيك بطبع نرسيده و بخط وي در نزد اخلافتش است كتاب اربعين تأليف سال ۱۲۶۳ و كتاب سرخسيت و كتاب انوار لامعة و كتاب روضات و كتاب خطوط الايتام است . ديگراز معارف كثيرالذكر بدين اسامي در الواح و آثار :

ميرزا محمد علي زنوزي شهيد كه شرح احوالش بتفصيل در تاريخ

ظهر الحق ثبت ميباشد و در لوحی در حق او است قوله :  
 " انا نذكرك في هذا المقام محمداً قبل علي الذي امتزج لحمه  
 بلحم مولا و دمه بدمه و جسده بجسده و عظمه بعظم ربه  
 العزيز الوهاب يشهد قلبي الاعلى بانّنه فاز بهما لا فاز احداً  
 قبله و ورد عليه ما لا سمعت شبهه الاذان عليه بهائي و بهاء  
 ملكوتي و جبروتي و اهل مدائن العدل و الانصاف " ديگر :  
 ملا محمد علي حجت زنجانى شهيد مشهور كه يك دخترش زوجه  
 حاجي ميرزا عبد الحميد زنجانى و دختر ديگرش زوجه حاج كريم  
 زنجانى ملقب بحاجي كيا پدر ميرزا محمود از ازيان معروف  
 و رضا كه در سال ۱۳۰۱ بطهران تبعيد و حكم ناصر الدين شاه  
 شده كه از طهران خارج شود . ديگر :

ملا محمد زرندى و آقامحمد قائمى و آقامحمد علي قائمى  
 كه در ذيل ن ب ي ل ثبت اند . ديگر :

آقامحمد علي تنباكو فروش علي اللهى اصفهانى كه باتعلق  
 بافكار و عوائد فرقه خود بايمان بايى در كمال اخلاص درآمد  
 و در ايتام بغداد طائف حول ابهي گرديد و در سنين ادرنه  
 از معارف همرهاان بود و ناظر خريد و مخارج بيت گشت و در  
 عكس جمعيتي گرفته در ادرنه موجود است و شرح صدور لوح  
 بديع بنام وي در ذيل ب د ع ثبت ميباشد تا آنكه همراه

بعکا رفت و در آنجانیز بد انحال عادات باقی بود و بعضی از  
بهائیان بمقام ابهی شکایت بردند آنحضرت بجمع چنینی—  
خطاب فرمودند که چندین سال متمادی شمارا تربیت خواستم  
که با اهل عالم معاشرت کنید و با اینهمه هنوز بایک نفر علی اللهی  
نمیتوانید سلوک کنید و اواز تأثیر کلام ترك عادت کرد و تا آخر  
الایام در عکا با همانحال و سلیقه مخصوص در شرب چای و قلیان  
میزبست و نوبتی یکی از بهائیان چون وفات کرد و محفلی برای  
تذکیرش برقرار شد و جمال ابهی حضور داشتند در حق متوفی  
ذکر خیر و طلب غفران فرمودند ویرا بخاطر گذشت که شاید  
برایش چنین محفل تذکری فراهم نیاید و استدعانمود که  
چنان محفلی در حال حیات بهمان کیفیت منقذ سازد و قبول  
فرمودند و بدین طریق محفل تذکروفاات آقامحمد علی در حال  
حیاتش بپاشد و اوقبل از صعود ابهی در عکا وفات نمود و بر سنگ  
قبرش چنین منقور است :

" هوالباقی و رفعناه مکانا علیا محمد علی من اهل الصاد الفاتحة  
۱۳۰۵ " دیگر :

آقامحمد علی سلمانی در اصفهان تقریبا سه سالی پس از شهادت  
و صعود نقطه در تبریز باقی شد و در ایام حکمرانی خانلر میرزا  
ویرا با آقامحمد نجف آبادی و ملا علی اصفهانی که بقلعه شیخ

طبرسی رفته بموقع نرسید و کار قلعه بانجام شد و ناچار بوط—  
برگشت و بنام بابی مشهور و مورد تعرض جمهور گردید و با آقا  
محمد صادق و عبد الکریم خراط گرفتند و آقامحمد صادق باظهر  
بابی نبودن خلاص شد و آقامحمد جواد و ملا علی را که اقرار  
کردند برای قتل بمیدان کشیدند و در آنحال ملا علی رقص  
کنان چنین میخواند : از شراب محو مستم یللی از خمار هجر  
رستم یللی و هر دو در میدان دراز کشیده منتظر میرغضب  
ماندند تا بیامد و هر دو را سر برید و استاد محمد علی و استاد  
عبد الکریم را گوش و بینی بریده حبس نمودند ولی کسانشان  
خریده خلاص کردند . دیگر :

محمد علی طبیب زنجانی شهید در لوح خطاب به اشرف  
زنجانی است قوله :

" وان رأیت الذی سُمی بمحمد قبل علی " الخ که مراد او<sup>است</sup>  
و ضمن شرف ذکر میباشد . و از مذکورین در آثار بدین نام :  
میرزا محمد علی غصن اکبر است که ذکرش در الواح و بالا خیره  
در کتاب عهد مذکور شد و ادعیه و بیاناتی بسیار در حقش صدور  
یافت از آنجمله :

خطاب بحاجی میرزا علی اکبر نراقی است قوله :  
" تحریر تنزیل مخصوص است باین عبد و تحریر الواح بحضرت

غصن الله الاکبر " ودرحسن خطش سخن نتوان گفت چنانچه از همه انواع استادیهایش در آن قسمت زیادی موجود میباشد و از حضرت بهاء الله در لوحی مشهور در حق اوست قوله :

" انا انطقنا النبیل قبل علی فی صفره ليشهدن الناس قدتی وسلطنتی ثم عظمی وکبریائی ولكن احبائی الجهلاء اتخذوه شریکاً لنفسی وافسدوا فی البلاد وکانومن المفسدین ملاحظه نعاقد رناس جاهلند نفوسیکه تلقاء حضور بوده اند مهذلك رفته اند وچنین سخنها انتشار داده اند قل انه عبد من عبادی قد خلقناه بقدرتی وانطقناه لثناء نفسی بین العالمین واگرانی از ظل امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود " انتهى وشرح احوالش در آیام ابهی وسقوط وهبوطش در آیام مرکز عهد وميثاق مفصلاً در تاریخ ظهور الحق مسطور است ودر ضمن نامه های حرف و جمال و غصن و لوح و غیرها تفصیلی از احوال وآثار او است . و از احمد نامان مذکور در آثار فرزند منحصر حضرت نقطه بود که در صغر در گذشت و در لوحی خطاب بافتان است :

" ان انظر ثم ازکرا از ارسلنا مبشری بآیاتی واعطیناه ابناً سمیناه باحمد ورفعناه الی مقام ما اطلع به الا الله العلیم

الحکیم " دیگر :

ملا عبد الکریم قزوینی که غالباً محض احتیاط مکتوم بود و بیمن بابیان بنام احمد خوانده میشد چنانچه در توقیعی ضمن حیات ثبت است و در لوح به نصیر است قوله :

" مع آنکه از اول این امر از جمیع مستور بوده و احدی مطلع نه جز د و نفس واحد منهما الذی سُمی باحمد استشهد فی سبیل الله ورجع الی مقر القصوى " و در لوح به شیخ نجفی هم بهمین نام ذکر یافت . دیگر :

ملا احمد حصاری که در تاریخ ظهور الحق بتفصیل ذکر شد . در توقیعی خطاب باوست قوله :

" بسم الله الرحمن الرحیم بسم الذی لا یأمر باحد بعرفان طلعة ذاته ..... وبعد فقد نزل کتابک مثل روح خاشع ..... فی آیات السائل الامین الخاشع " الخ و در توقیعی دیگر قوله :

" وان ما نزل علی کتاب احمد من ارض المقدسة " الخ و از جمله آثار موجوده او رساله ای در اثبات امر نقطه است و خلاصه ادله و مقارناتی که برای حقانیت مظاهر الهیه خصوصاً بنقطه بیان نوشت این است :

اول ناچار باید بشر باشد در قرآن است و لوجعلناه ملکاً لجعلناه رجلاً وللبسنا علیه ما یلبسون دوم در بدنش نقص

وزیادتی نباشد سوم در تمام اخلاق و اعمال اجماع باشد  
چهارم اخبار از غیب بدهد و وقوع یابد پنجم اعلم و اقدر زمان  
خود باشد ششم حجت عاجز کننده بیاورد هفتم ظهور قبل هم  
اخبار کرده باشد هشتم قوت و جذابیّت داشته باشد که در  
خلق نفوذ کند و در خصوص اخبار غیب آنحضرت حکایت نوشت  
که همشاگرد ایشان گفت بمن فرمود از بازار مرو و مادرین راه  
دیدیم که بازار داشت خراب میشد و نیز همراهان در سفر  
گفتند در عرض طریق ما را از نزول کنار رود خانه منع کرد که  
سیل میآید و چنان شد و در حق حجت عاجز کننده اش که  
آیات فطری باشد نوشت که در مناجاتی بدین مضمون فرمود  
اگر سبقت گیرد فکرم بر قلمم هر آینه مشرک خواهم بود و در ضمن  
اخبار ظهور آیه های قرآنی را چنین آورد : در تفسیر فیض  
است و ان ربکم الذی خلق السّوّات و الارض فی ستّة ایّام ثمّ  
استوی علی العرش راجع بطهورات است و عد الله الذی  
آمنوا منکم و عملوا الصّالحات لیستخلفنهم فی الارض کما  
استخلف الذین من قبلهم و نرید ان نعم علی الذین  
استضعفوا فی الارض و از احادیث مأثوره در جامع الاخبار  
سیّاتی زمان علی امتی دینهم و نانیهم و نساءهم قبلتهم  
همّتهم بطونهم لا یبقی من الایمان الا اسمه و لا من الاسلام

الّا رسمه علماؤهم شرّ خلق الله على وجه الارض ودر کتاب  
درّة التنظیم یولد فی الفارس وهو خماسی القدّ وعقیقی الخدّ  
از اخرج فلیس له عدّ و مبین الّا فقهاء از محیی الدّین اعرابی  
اکثر اعدائه مقلّدة العلماء من اهل الاجتهاد لا یرونهم  
بخلاف حکمهم و حدیث از اقام قائمنا یأتی بغير ما کسان  
بین الناس" دیگر :

ملاّ احمد یزدی که لوح مشهور ابهی صادر در ادرنه بسال  
۱۲۸۲ هـ . ق . خطاب با و در بغداد است قوله :

" هذه ورقة الفردوس تغنّ علی افنان سدرة البقاء بالحنان  
قدس ملیح ..... قل انه لشجر الروح ..... ان یا احمد  
لا تنس فضلی فی غیبتی ثمّ ذکر ایّامی فی ایّامک ثمّ کربتی و غربتی  
فی هذا السّجن ( ادرنه ) ..... فاحفظ یا احمد هذا اللّوح  
ثمّ اقرّاه فی ایّامک ولا تکن من الصّابرين فانّ الله قد قدّر  
لقارئه اجر مائة شهید ثمّ عبادة الثّقلین کذلک منّا علیک  
بفضلٍ من عندنا ورحمةٍ من لدنا لتكون من الشّاكرین" الخ .

ورقه بسکون را " بمعنی ورقاء بقرینه جمله ( لو تسمع نغمات  
الورقاء التي تغنّ علی افنان سدرة البیان ) که در لوحی دیگر  
مذکور است : و تغنّ فعل مضارع مفاعیلة از مضاعف ماضی بکسر  
مضارع بفتح می باشد و قرینه آن جمله مسطوره در مناجات ایّام



صیام است قوله :

" فی هذا الظهور الذی به غتت اوراق سدرۃ المنتهی بذکر اسمک العلیّ الابهی " و در تفسیر سورة الشمس قوله :

" قل یا قوم تالله قد غتت الوراق علی الافنان که در لغت غ ن ن ذکر است . و طیح وصف قدس میباشد و ضمیر غائب مذکر منصوب قل آنه لشجر الروح راجع بفردوس است که مراد از آن شجره بهشتی بمعلاقه حالیت و محلیت میباشد و باراجع بلفظ شجر مضاف بفردوس است که حذف شده و مضاف الیه یعنی فردوس بجایش قرار گرفت . و در این لوح احمد مذکور را باخطابات منبّه مشوّفه برای بار اول مأمور تبلیغ بابیان فرمودند و حجت راهمین آیات قرار دادند و قاری و معتقد و مجری آن دستور در مابین چنان اشخاص جسور اجماع شهید را در آن ایام داشت و کلمات تشویقیّه برای انجام دادن چنان عمل معظم طبق ضرورت وقت صدور یافت و نظائر آن در شرایع مقدّسه سابقه بسیار است از آن جمله در کتاب مجمع البحرین ضمن لغت کظم است :

" فی الحدیث من کظم غیظا اعطاه الله اجر شهید قیل طاهره نیافى ما اشتهر من ان افضل الاعمال احمزها وربّما یجاب بانّ الشّهِید وکلّ فاعل صفة اجره یضاعف بعشر امثاله الاّیه فلعلّ

أجر کاظم الغیظ مع المضاعفة مثل اجر الشّهِید لا بد ونهها " و در قرآن است :

" من قتل نفساً بغير نفس وفساد فی الارض فکأنما قتل الناس جمیعاً ومن احیایها فکأنما احیای الناس جمیعاً " و در حدیث نبوی است :

" من قال لا اله الاّ الله وجبت له الجنّة " که در اوائل اسلام برای تنفیر مشرکان از اصنام و اوثان و دخول در جنّت توحید فرمودند و نیز حدیث معروف :

" ضربة علیّ یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین " که اگر شجاعت علی و اهلاك امثال عمرو بن عبد و در غزوه احزاب نبود اسلام از میان رفته مسلمی از ثقلین برجای نبودند تا خدا ایرا عبادت کنند . و بر همین حدوات احادیث مشوّقه امامیه راجع بامور مهمّه دینیّه و شعائر شیعه که از آن جمله قول امام جعفر صادق است :

" من قرء فی یومه اولیّته اقرأ باسم ربّک ثم مات فی یومه اولیّته مات شهیداً وبعثه الله شهیداً و احیاه شهیداً " و کان کمن ضرب بسیفه فی سبیل الله مع رسوله صلی الله علیه وآله " و قوله :

" من زار قبر امیر المؤمنین عارفاً بحقه غیر متکبر ولا متبختر کتب



اللّٰهُ لَهُ اَجْرُ مِائَةِ الشَّهِيدِ وَغُفِرَ لِّلّٰهِ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ " و نیز در قرآن است قوله :

"مَنْ أَحْيَى نَفْسًا فَكَأَنَّهُ أَحْيَى النَّاسِ جَمِيعًا" و در لوحی چنین فرمودند قوله :

" در هر شئی حکم کل شئی مشاهده میشود اینست که بر واحد حکم کل جاری شده " الخ و نیز از احمد نامان مشهور مذکور در الواح و آثار :

حاجی میرزا احمد کاشی بابی نامبرده برادر حاجی میرزا جانی است که مخاطب لوح صادر از ادرنه میباشد قوله :

" بِسْمِ رَبِّنَا الْعَلِيِّ الْأَعْلَى اِیْ مُؤْمِنٍ مَّهَاجِرٍ عَطَشٍ وَظْمًا غَفَلْتُ رَا اِزْ سَلْسَبِيلٍ قَدْ سَرَعَانِیْتُ تَسْکِیْنِ دِه " الخ و نیز قوله :

" هَذَا ذِكْرٌ مِنْ لَدُنَّا لِلَّذِیْ عَاشَرَ مَعْرِبَةً وَمَاعْرِفَهُ وَسَمِعَ نِدَاءَ اللّٰهِ وَمَا اجَابَهُ وَفِیْ كُلِّ حَیْنٍ اِشْرَاقٌ عَلَیْهِ شَمْسُ الْجَمَالِ مِنْ اَفْقِ الْاَجْلَالِ وَانَّهُ مَا حَكَمَ مِنْ تَجَلِّیَّاتِهِ فِیْ اِلَیْتِ یَكُونُ مُتَوَقِّفًا عَلَیْ اَمْرِهِ وَمُكْتَفِیًّا بِمَا اَذْکَرْنَا وَمَا صَاحَ مِنْ فَمِهِ مَا احْتَرَقَتْ عَنْهُ اَكْبَادُ الطَّاهِرَاتِ " الخ و نیز قوله :

" اَنْ یَا اَحْمَدُ اِنْ اَسْتَمَعَ نِدَاءَ اللّٰهِ مِنْ شَطْرِ الْقَضَاءِ اِنَّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا الْمَزِیْزُ الْحَکِیْمُ اِنْ اَخْرَجَ مِنْ هَذِهِ الْاَرْضِ یَا مَرْ مِنْ لَدُنَّا " الخ از ادرنه طردش فرمودند .

و شیخ احمد روحی که ضمن نام جعفر شمع ای ذکر است .  
 و حاجی میرزا احمد کرمانی که بسال ۱۲۹۵ او را بنام این امر در کرمان گرفته بطهران آوردند و با او هم حبس میرزا رضا معروف که بعداً قاتل ناصرالدین شاه شد پنج تن بهائی نیز حبس گردیدند بنام حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی و حاجی ابوالحسن امین اردکانی و میرزا نصراله و میرزا فرج الله و تنی دیگر و مدت دو سال و هفت ماه در حبس بودند و تفصیل احوالشان در تاریخ ظهور الحق ذکر است و احوال ناستوده وی در بسیاری از آثار ثبت گردید از آن جمله در اثری از خادم قوله :

" و اینکه درباره میرزا احمد کرمانی مرقوم فرموده بودید این عبد لازم دانست که تفصیل او را معروض دارد تا آنحضرت و سائر دوستان که کوثر هدایت عرفان را از ایادی عطاء رحمت آشامیده اند مطلع شوند و از شیطنت و نکسرای مغلبین و منکرین محفوظ مانند علی الله اتکلبه استعین فی کل الاحوال چند سنه قبل یومی از ایام جناب امین علیه بهاء الله تلقاء وجه حاضر بودند مخاطباً له فرمودند راعنه منته کریمه از سمت ارض کاف و راه استشمام میشود از شمس این بیان که از قسم مشیت مالک اریان اشراق نمود این عبد مطلع شد که باید امر

مغایری از آن ارض ظاهر شود و لکن متحیر بودم که چه ظاهر شود و از که احداث گردد و همچنین در کتاب اقدس هم بهمین مضمون آیاتی از سماء مشیت نازل قوله عز کبریاؤه :

" ان يا ارض الکاف والراء انا نراک علی مالا یحبہ اللہ ونسری منک مالا اطلع به احدا الا اللہ العلیم الخبیر ونجد ما یمر منک فی سر السر عندنا علم کل شی فی لوح مبین ..... و از این آیات و بیان مبارک چنین مستفاد میشود که غیر از نفس مجهوله موهومه نفوس دیگر هم باید از آن ارض ظاهر شوند ..... باری بعد از چندی دو عریضه متتابعاً از میرزا احمد رسید یکی از شطر هاء و دیگری از شطر آخر و در عرایض خود اظهار عجز و انکسار را تحصیل نموده بود و همچنین مکتوبی باین عبد نوشته بود بعد لوحی از افق قلم عنایت الهی در باره او نازل فرمودند این لوح را بغرست و خودت هم جواب او را بنویس و تفصیل راجحه منتنه که از آن ارض استشمام شد و همچنین آیات کتاب اقدس را در مکتوبت ذکر نما ..... وقتی که جناب اسم الله م ه بارض کاف و را تشریف بردند بعضی از الواح قبل را که با سامی دیگران بود گفته بود که مخصوص من نازل شده و جمیع خطابها در آن لوح با اسم احمد است گفته بود این احمد منم ..... تا آنکه جناب ذبیح علیه بهاء الله بآن ارض تشریف بردند

جناب ذبیح مکتوب بنده را مشاهده نمودند و با و گفته بودند مقصود از این بیانات توحی ما بین ایشان کدورت کلیه واقع شد بشأنی که جناب ذبیح از او دوری نمودند و بعد از طرد جناب ذبیح او را بلون دیگر ظاهر شد چنانچه آنجناب مرقوم فرموده اند و لکن او بهیچ صراطی مستقیم نیست و نیز :

حاجی احمد میلانی در ذیل نام قفقاز ذکر است و نیز :  
محمد علی نامان مذکور در آثار محمد علی تبریزی و محمد علی اصفهانی از بهائیان مردود و شیخ محمد یزدی بای در لوحی است قوله :

" نفسی (محمد علی اصفهانی) که در لیالی و ایام بفاها سی (شرب خمر و فحش) مشغول لاجل حفظ او را طرد نمودیم رفته در مدینه کبیره (اسلامبول) با امثال خود (محمد علی تبریزی) متحد شده و بتضییع امر الله مشغول واتخذوا الا خیر لا نفسهم معیناً و ناصر النشرمفتریاتهم و نفس مطرودة از ارض مقدسه بشیخ محمد یزدی پیوست الخ دیگر :

میرسید محمد ناظم الحکماء اهل قریه گوراب جوار لاهیجان گیلان بسال ۱۲۸۸ در سن ۱۹ سالگی بواسطه عندلیب در لاهیجان بهائی شد و بسال ۱۳۲۸ در طهران وفات یافت و نفوس کثیره دیگر مانند :

حاجی سید محمد افغان که در ضمن نام جمال و میر محمد بیگ در ضمن نام فاران ذکر است و غیره که باین نام مذکورند در تاریخ شرح داده شده اند .

واز معاریف مذکورین در دوره مرکز عهد و میثاق : میرزا محمد علیخان که در تاریخ ۱۳۲۴ خطاب با و است قوله : " ملاحظه نمائید که در سنه ماضیه اعداء و بدخواهان این مظلوم بنهایت فساد برخاستند و هرافترا و بهتانی باین آواره زدند و لواحق ترتیب دادند و بمقامات علیه فرستادند هیئت تفتیشیه که از مرکز سلطنت عظمی مأمور بتحقیق گشتند از تصادف رأساً بخانه مدعیان وارد شدند این مظلوم فریاداً وحیداً در رابسته در گوشه خانه نشسته تسلیم و تفویض شدم . جمیع دشمنان حتی اقرباء و خویشان عدو منتظر که این عبد را بدریا اندازند و یا در آتش بگدازند و یا بصحرای فیزان آواره نمایند ... دیگر :

محمدعلیشاه قاجار که خطاب به حاجی ابوالحسن امین اردکانی در حق او است قوله :

" ای حضرت امین اعلیحضرت شهریار در مدت حکومت آنریایجان ابداً تعرض بمظلومان نفرمودند و حال آنکه میدانید که در جمیع ولایات چه طوفانی بود بلکه بقدر امکان حمایت و

صیانت فرمودند لهذا مشمول نظر عنایت الهی هستند و در حصن حمایت ربّانی " و نیز از آنحضرت در بدایع الآثار است قوله : " خدا چه نعمتی بایرانیان عنایت فرمود و لکن قدرند انستند اگر کفران ننموده بودند دولت ایران اول دولت میشد من به محمد علی میرزا نوشتم که اگر قصاص خون احباء کند و بعدل حکم نماید تائید میرسد و الا یفعل الله ما یشاء و او نشنید باز بایران نوشتم تا دولت و ملت مانند شهد و شیر آمیخته نگرند و نجات و فلاح محال است ایران ویران شود و عاقبت الامر منجر بمداخله دول متجاوره گردد " الخ

واز معاریف احمد نامان مذکور در آثار مرکز میثاق از قبیل : میرزا احمد قائمی و آقا احمد یزدی مذکور در ذیل نام عکاو میرزا احمد سهراب اصفهانی و غیرهم و نیز میرزا احمد بن میرزا یحیی ازل در تاریخ ظهور الحق و در این کتاب ذیل ح ی و نام سهراب و غیرهما ذکرند . و میرزا محمود زرقانی که در تاریخ ثبت است در آثار مرکز عهد کثرت ذکر داشت و در ضمن بدع مذکور میباشد . و محمودی مذکور در الواح و آثار همان قریه محمودی در خراسان است که تفییر نام فرمودند . در لوحی است قوله :

" احباء الله فی محمودی التي سمیت لدی العرش بمحمودی

الاعظم الابهی هذا لوح من لدنا الى الذين فازوا بمطلع  
الانوار ان اتى المختار بسلطان العظمة والاقتدار ليجذبهم  
نداء الله العلی الابهی الى الافق الذى منه اشرقت شمس  
الوحی واضاءت البلاد يا احبائى لا تحزنوا عما ورد عليكم فى  
سبیلی ..... ان یاعلی الخ

میرزا محرم سدهی اصفهانى از مبلغین  
(محرم) بهائى در سنین اخیرة دورة ابهى و در  
ایام مرکز میثاق که شعر نیز می گفت و بالاخر  
در هند اقامت و وفات یافت و در تاریخ ظهور الحق مسطور میباشد  
و در آثار مرکز عهد ابهى نامش ذکر یافت .  
ماه محرم الحرام که مقاتله در آن ممنوع  
بود ماه اول از شهر عربیه است و شأن  
آن بارها در آثار این امر ذکر گردید  
از آن جمله در آثار باب اعظم است قوله :

" السورة الخامسة فى شهر المحرم بسم الله الرحمن الرحيم  
الم ذكر الله للورقة الحمراء عن شمائل بحر الاخضر لا اله الا هو  
قل ايأى فاشهدون وان فى يوم الاول من هذا الشهر سنة  
١٢٣٥ قد ولد الذكر على الارض المقدسة وينادى الحق  
فى الحين ان الطك لى و انى انالعلی الكبير فما من عبد قد صلى

فى ذلك اليوم لذكرى برکتین على عدة اربعة عشر سورة التوحيد  
ورکتین على سورة الذكر والزوال الا وقد فرض عليه حكم  
الفردوس وان الله ربك لا یخلف الميعاد قل صوموا ذلك اليوم  
شکراً لوجهه انه لا اله الا هو العزيز القديم وان اطلع الشهر  
فالبسوا على هیکل الاحدیة فى انفسکم وما قد جعل الله فى حکمها  
رداء السوداء ولا تغفلوا اقل من لمحة عن ذکر الحسین علیه  
السلام فانه لا مام عدل قتیل الخ .  
(محلل) در ضمن تحلیل ذکر است .

قریه تابعه بیرجند که در دوره بیان  
(محمودى) برخی از بابیان میزیستند و در آثار والو  
مذکور و مستی بمحمودى گشت و از جمله  
اهل ایمان جدید آنجا آفاسید یعقوب بود که گفته اند بالاخره  
از شدت تعدی و تعرض اهالی ناچار بمهاجرت و مکتب داری در  
آنحدود گردیده و در لوحی است قوله :  
" احبباء الله فى محمودى التى سمیت لدى العرش بمحمودی  
الاعظم الابهی هذا لوح من لدنا الى الذين فازوا بمطلع  
الانوار ان اتى المختار بسلطان العظمة والاقتدار ..... ان  
یاعلی از کران اتی محمد حبیبی اعرض عنه العلماء الخ .

(مَحْيَا)      ضمن نام حَمِيًّا مذکور است .

عربی گریزگاه درلوحی است قوله :  
 " هذا ذكرُ من لدنا لمن آمن بالله  
 (مَحْيَا) العزيز الحكيم ..... هلك من محيى

غيره " ودرلوحی دیگر :

" ان استمع لما يوحى اليك عن يمين عرش ربك العزيز الحكيم ....  
 فسوف يأتى رسول الموت اذا ليس لاحد من محيى "

(مُحِيط - مُحَاط)      درضمن حیطة ذکر است .

شیخ محیی الدین کرد اهل سنندج مقیم  
 (محی الدین) قاهره مصر که در آن دوره بهائی شده  
 تبلیغ میکرد و سفرها نمود .

شیخ محیی الدین ابن العربی از اکابر علما و متصوفه صاحب  
 کتاب فتوحات مکیه و فصوص الحکم و غیرهانی در آثار بصریح و کنایه  
 ذکر یافت و حضرت نقطه ویرامیت الدین یاد کردند و نام وی  
 محمد بن علی است و لا دتش در اندلس سال ۵۶۰ وقوع یافت  
 و در سال ۶۳۸ وفات کرد و قبرش در صالحیه دمشق میباشد و

درضمن نام ابن زکری از اوست .

جمع مَخْرَفَة بمعنی خیابان بین دو صف  
 (مَخَارِف) از درخت خرما . درلوح مشهوره  
 ناصرالدین شاه است قوله :

" قد انكرني المعارف وضاقت علي المعارف " یعنی آشنایان نسبت  
 بمن ناشناسی کردند و طرق خوب و خوش زندگانی بر من تنگ  
 شد .

جمع مَخْلَب آلت رهیدن اشیاء از ناخن ،  
 (مَخَالِب) جنگ و جنگال در زیارت محمد تقی خان  
 تاکری :

" وقعوا تحت مخالب الاشقياء " ودرطلب مغفرت برای حاجی  
 زبیح کاشانی :  
 " وابتلى بمخالب اهل البغضاء " ودر خطاب وصایای عهد  
 است :

" الهی الهی تری عبدك المظلوم بین مخالب سبع ضارية " .  
 اسم مفعول عربی بمعنی نهفته در  
 (مَخْرُونَة) نهانخانه . و صحیفه مخزونه از باب  
 اعظم در همان شهر آغاز ظهور صدور  
 یافته آنرا حاجت خود قرار دادند قوله :

"ان هذه الصحيفة المخزونة قد انزل الله سبحانه من عنده الى حجته" الخ . ودر ضمن ذکر وصحیفه ذکر است .

(مَخْمُود)

ضمن نام خمود ذکر است .

(مِدَاد)

عربی مرگب در لوح سلمان است :

"وهم چنین حق را مداد و سایر اشیا را بمنزله حروفات ذکر نموده اند"

(مَدَارِج)

عربی جمع مَدْرَج بمعنی راه و روش و طریقه و مذهب و مسلک . در کلمات مکتوبه است :  
"ای سایه نابود از مدارج ظلّ و هم

بگذر و بمعارج عزیزین اندر آ"

(مَذْحُور)

اسم مفعول عربی بمعنی مطرود . در خطابی است :

"و اگر در این خصوص قصور کنند در نزد

ربّ غیور مأخوذ و مذموم و مذخورند "

(مَدْخَل)

مَدْخَل در عرف فارسی سود و واردات مالی . در مقاله سیّاح است :

"از برای حگام و لایات اسباب مَدْخَل

پیدا شد"

(مِدْرَار)

صیغه مبالغه عربی بمعنی پرشیر

و پرریزش . در خطابی از غصن اعظم

عبدالبهاء است قوله :

"قد اتى الربيع وفاض الغمام الرفيع بغيثٍ هاطلٍ مدرار"

(مِدْفَع)

در ضمن نام دفع درج است .

(مَدِين)

نام وطن شعیب در شبه جزیره سینا

در قرآن است :

"والى مَدْيَنَ اخاهم شُعَيْبًا" و نام

مدین بعثت اقامت شعیب در آنجا و پناه بردن موسی بدو و

عظمت یافتن در آنجا صورت کلمه تشبیهی و رمزی پیدا کرد که

در ادبیات روحی بآن وزن و مقام استعمال میگردد . در صورت

صلوة است :

"مالى وشأنى لا قوم لدى باب مدين قريك اواتوجه الى الانوار

المشرقة من افق سماء ارادتك"

(مَدَى)

عربی بمعنی نهایت و مدت و مسافت . در

کلمات مکتوبه است :

لَا سُلْطَانَ الْغَنَى يَنْزِلُ عَلَيْكَ فِي مَدَى الْيَّامِ..... لَا نَ الْعِزَّةَ تَصِيبُكَ فِي مَدَى الزَّمَانِ .

مدینه عربی شهر . مدائن جمع ومدینه و (مَدِینَه - مَدَنِیَّه) مدینه النبی در قرآن و در اسلام نام دومین شهر حجاز . در لوح به نصیر

است :

" فعل منکر خود را بجمال اطهر نسبت داده که در مدائن اللّٰه اشتها ردهد " . و در آثار حضرت بهاء اللّٰه بغداد را بنام مدینه اللّٰه محض سکونت آنجا و ظهور امرای بهی و بلاغش در آنجا خواندند . و در لوح معروف احمد است :

" ثُمَّ زُكِّرَ مِنْ لَدُنَّا كُلٌّ مِنْ سَكَنَ فِي مَدِينَةِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَزِيزِ الْجَمِيلِ " مدینه اللّٰه در ذیل نام اورشلیم است و مدینه السلا نام بغداد شد چنانچه ضمن نام بغداد مسطور است .

مَدَنِیَّه رساله معروفه صادره از غصن اعظم عبد البهاء در سال ۱۲۹۲ هـ . ق . که در موضعی از آن است قوله :

" بِنَاءٌ عَلَى ذَلِكَ فِي الْحَقِيقَةِ اسَاسُ مَدَنِيَّةٍ وَاصْلَاحَاتٍ وَتَرْقِيٍّ فِي أَرْوَبِ أَزْقَرْنِ خَامِسَ عَشَرَ مِیْلَادِ تَأْسِیسِ شَدَه " و در موضعی دیگر است :

" حَالُ بِفَضْلِ الْهَبِيِّ وَهَمَّتْ رُوحَانِيَه مَظْهَرِ نُبُوتِ كَلِيَّه . پادشاه

معدلت پناه ایران سرادق عدل را بر آفاق ممالك کشیده و صبح نيات خالصه شهر یاری از شرق همم خیریه جهان بینی دمیده و اراده فرموده اند که در این مملکت عظیم، المنقبه تأسیس اساس عدل و حَقَّانِیَّت و تشیید ارکان معارف و مدنیت فرمایند ..... بعضی نفوس که عقول و افکارشان به علل اغراض ذاتیه مختل .... علم مغایرت بر افراخته و آغاز شکایت نموده اند " الخ .

مصدر عربی بمعنی آمیختن و آلودن

(مَذَق)

و در لوح بخاجی ذبیح کاشی است :

" فَهَنِيئًا لَهُ فِي مَا شَرِبَ عَنْ كَأْسِ الطَّهْرِ

وَمَذَقَ مِنْ بَحْرِ الْأَحَدِيَّةِ الْمُتَفَجِّرَةِ مِنْ جَبَلِ الْكَافُورِ " الخ .

و نظیر آن در آثار دیگر و هم از حضرت نقطه بسیار است که شاید باب تفعیل محض تکثیر و مراد آن باشد که شراب کأس طهور را باخذ از بحر مذکور بیامیخت و یا آنکه اصلاً تذوق و یا ذاق بود و در استنساخ تغییر حاصل شد و یا آنکه عرفاً مَذَقَ بمعنی ذاق استعمال شده باشد .

عربی آئینه . مرا یا جمع . در اصطلاح بیان

(مِرْآت)

مؤمنین مرا یا خوانده میشوند که شمس

مشیت و نقطه در آنان نمایان است و در

ضمن لغت یحیی ثبت میباشد که میرزا یحیی ازل را مرآت لقب

کردند و در لوح خطاب بشیخ سلمان است قوله :  
 " ای سلمان الیوم کلّ اشیاء را مرایا مشاهده نماچه که خلق  
 بیک کلمه خلق شدند " . و در لوح خطاب به نصیراست :  
 " الهی فابتعث فی کلّ سنه مرآةً وفی کلّ شهر مرآةً " الخ و در  
 توقیع به حاجی میرزا آقاسی است قوله :  
 " الّا بمرآة رابع لم یکن نفسه الّا ظهور مرایا ثلاثه ولذا اخلقنی الله  
 من طینة لم یشارک فیها احدٌ " الخ و مراد از مرآت ورتبه  
 چهارم مقام بابیت است .

از بلاد معروف آذربایجان . از آغاز طلوع  
 (مراغه) امر جدید مرکزی گردید و معاریفی از  
 پیروان این امر داشت که در آثار و تاریخ  
 مذکورند و از شناختگان بهائی آقامحمدعلی و میرزا عبدالحسین  
 و آقاعبد الصمد بودند .

عربی بناء فَعْلَة از مَرّ بمعنی یکبار  
 استعمال میشود . در لوح رئیس است  
 (مَرّة)  
 " قد تجلّینا علیک مرّةً فی جبل التّیناء و

مرّةً فی الزّیناء "  
 عربی نشاط و سرمستی در لوح راجع به  
 مصائب و بیماریهای درسجن اعظم عکا  
 (مَرَح - مَرَحی)



کردند و در لوح خطاب بشیخ سلمان است قوله :  
 " ای سلمان اليوم کلّ اشیا را مرایا مشاهده نماچه که خلق  
 بیک کلمه خلق شدند " . و در لوح خطاب به نصیر است :  
 " الهی فابتعث فی کلّ سنة مرأةً وفی کل شهر مرأةً " الخ و در  
 توقیع به حاجی میرزا آقاسی است قوله :  
 " الا بمرأة رابع لم یکن نفسه الا ظهور مرایا ثلاثه ولذا خلقنی الله  
 من طینة لم یشارك فیها احدٌ " الخ و مراد از مرآت و مرتبّه  
 چهارم مقام بابیت است .

از بلاد معروف آذربایجان ، از آغاز طلوع  
 (مراغه) امرجدید مرکزی گردید و معارفی از  
 پیروان این امر داشت که در آثار و تاریخ  
 مذکورند و از شناختگان بهائی آقامحمدعلی و میرزا عبدالحمین  
 و آقاعبدالصمد بودند .

عربی بناء فعله از مَرَّ بمعنی یکبار  
 (مَرَّة) استعمال میشود . در لوح رئیس است  
 " قد تجلّینا علیک مرَّةً فی جبل التّیناء و  
 مرَّةً فی الزّیتاء " .

عربی نشاط و سرمستی در لوح راجع به  
 (مَرَّح - مَرَّحی) مصائب و بیماریهای درسجن اعظم عکا

است :  
 " بحیث بدل مَرَّ المَلُوء بَمَرَّ العُلُوء کأنهم صاروا بنسبتهم  
 الی قبلهم اذ ق من خیط الإبرة وارق من استبرق العبقریّه  
 لا یسمع من الهمین الا انین من ارتعد من حُمّ الرّعد بمّا  
 اکتسبت ایدی اولی الحقد وعن الیسار من منة بلا لا لب بمّا  
 جرى من قلم الحاسب " یعنی بدرجه ای که مبدل ساخت  
 نشاط جوانی را بنغم و همّ تنگی چنانچه گوئی نسبت بسابقش  
 باریکتر از نخ سوزن و نازکتر از استبرق عبقری میباشد (استبرق  
 بمعنی ابریشمین و عبقری نسبت به عبقر محل افسانه ای کشور  
 اجنه است که در ذیل نام استبرق و عبقر مذکور میباشد) از همین  
 جز ناله آنکه بعلیات ایدی کینه و رزان ارتب از زمهر و زهر  
 و از یسار جز فریاد کسانی که از قلم محاسب ببلا لا زمی گرفتارند  
 بگوش نمیآید . و در لوح بطیب است :

" بحیث بدل مَرَّ المَلُوء بَمَرَّ العُرُوء " .  
 مَرَّحی بمعنی مرحبا ، مریزاد ، آفرین بنام . در خطابسی  
 در صورت زیارت طلّان خانم عمّه است :  
 " مَرَّحی مَرَّحی بک ایتها الامة " الخ .

در لوح عید از حضرت بهاء الله است :  
 (مَرَّحَبَا) " فیامرحبا هذا عید الله " ای چه

بابرکت و گشایش و خوش آیند است این عید خدا .

(مَرَصَد) عربی کمینگاه . مرصد جمع . درلوح  
رئیس است :

"كان القوم ان يرحموا في المراسد

والاسواق " .

(مَرْغَار - مَرْغ) مرغزار فارسی بمعنی روئیدنگاه . مَرْغ  
یعنی سبزه و غلغزار مرغوب چرندگان و

نیز مرغزار نام معموره ای در قسرب  
هشت فرسخی تربت حیدریه خراسان که در ایام ابهی مرکز  
بهائی بود .

مَرْغ مصدر عربی بمعنی غلطیدن در خاک و غیره و در خطاب  
و مناجاتی است :

"الهی الی اَتَمَّرُ جبینی بتراب عتبة قدسک " و قوله :  
"وَأَمَّرُ جبینی بتراب رحبة فردانیَّتک "

در مصیبت حروفات عالیات است قوله :

(مَرْغُولَات) "وشانه زند مرغولاتشان را" الخ در

برهان فارسی مَرْغُول و مَرْغُولَة بمعنی

پیچ و تاب آورده و باین نسبت زلف و کاکل خوبان را که شاخ  
شاخ و پیچ پیچ کرده باشند میگویند .

اسم مفعول از رَمَق در خطاب به ابن

(مَرْمُوق) اصدق است قوله :

"ای منادی و ایادی امرالله مکتوب

شما مرموق ( بدقت ملاحظه ) ورق مسطور منظور گردید "

شهر معروف در خطه خراسان که مرو

(مَرَو) شه جهان اشتهار دارد و در این عصر

در قلمرو ترکستان شرقی و جماهی

شوروی قرار دارد و در ایام ابهی مجمعی از اهل بهاداشته

مذکور در الواح بود قوله :

"یا اولیائی فی مرو اسمعوا ندا" من یدعوکم لوجه الله  
واراد ان یقرّبکم الیه "

عربی اسم فاعل از مصدر اراده و عرفاً

(مُرید) بمعنی متعلق و پیرو و مرشد و هادی

و ولی اطلاق میگردد . در لوح رئیس

است :

"ثمّ اذهب بلوح الله الی عباده المریدین "

مسمیات مذکورات باین اسم در الواح

(مَرِّیم) بسیارند و اشهر از گل خواهر مهد علیا

حرم ابهی که زوجه حاجی میرزا رضاقلی

برادر پدري بود و در تاريخ ظهور الحق بتفصيل شرح داده شد  
و در لوح معروف به لوح مریم خطاب بوی است :  
" ای مریم مظلومیتم مظلومیّت اسم اولم را (حسین) از لوح  
امکان محو نمود " الخ و ضمن نام حرف تفصیلی است. و مریم  
مجدلیّه که در ذیل نام مجدلیّه نیز ذکر است از مؤنات شهره  
مسیح در آثار مرکز عهد ایهی عبدالبهاء بکثرت ذکر میباشد  
از آنجمله :

" هو الله ای ورقه مؤمنه در کور مسیحائی و در عیسوی بعد از  
صعود روح وجود بمقام محمود جمیع یاران و دوستان پیرشان  
شدند مگر امه ای از امام رحمن که نام مبارکش مریم مجدلیّه  
بود و مجدله دهکده حقیری است در ساحل دریاچه طبریه  
سبحان الله این ورقه با وجود آنکه اهل مقنعه و از دهکده بود  
بچنان روح تائیدی موفق گردید که مشاهیر رجال عاجز گردیدند  
و سبب ثبوت و رسوخ و استقامت و سکون جمیع موحدین گردید  
تا بحال قدر و منزلت این ورقه مستور بود حال واضح و مشهود  
گردید این ربّه الحجال بقوّتی ظاهر شد که سرور ابطال  
رجال گردید پس شما ای ورقات از خدا بخواهید که در ایندور  
اعظم چنان موفق شوید که طنین آن توفیق در ایوان عالم بلند  
شود و بملکوت رسد ع ع " .

مریم آباد قریه ای از توابع یزد که بهائیان زردشتی داشت  
و از آنجمله : ملا بهرام بهمن کیومرث بهمن جمشید  
بهمن رستم خرسند سروش و خرسند رشید ماهیار بودند .

(مُزَخَرَف) در نام زخرف ثبت است .

(مَزَّق) " انه استکبر علی الله و مزق (درید)  
اللوح " .

(مَسْجُور) اسم مفعول عربی در دعاء و ذکر در  
حق ملا عبد الفتاح تا کرى :  
" خاض غمار رحمتك التي كالبحرا

المسجور " دریای پر جوش و خروش .

(مَسْقُط) شهر بزرگ معروف مرکز حکومت امام  
مسقط که ورود باب اعظم بآنجا در سفر  
مگه و مهمان شدن بآنجا در تاریخ

ظهور الحق ثبت است .

(مَسْلُول) عربی شمشیر از غلاف کشیده . در لوح  
دنیا است :

" حال هریوم نارظمی مشتعل وسیف اعتسافی مسلول "

(مَشْرِق - مَشْرِقِ الْاَذْكَارِ) مشرق بمعنی شروق گاه آفتاب .  
مشارق جمع و کلمه مشرق و مشرق وحی

و مشرق ظهور و غیرها در آثار این امر

بکثرت و افره مذکور است از آن جمله قوله الاعز :

" انتم مطالع الاستقامة بین البرية و مشارق البیان " و مقام ابهی  
بر نفس خود در موارد بسیار بدین اسلوب اطلاق فرمودند  
قرنه الاعز :

" انه لمطلع علم الله و مشرق او امر الله " و در صلوة یومیّه  
است :

" قد اظهر مشرق الظهور و مکتم الطور " .

و مشرق الاذکار نام معبد بهائی قرار گرفت و در کتاب اقدس  
است :

" كذلك سُمي لدى العرش " و شرح ساختمان مشرق الاذکار  
عشق آباد و شیکاگو در تاریخ ظهور الحق ذکر است و از جمله  
آثار مرکز عهد ابهی راجع بمشرق الاذکار عشق آباد چنین  
است قوله الجلیل :

" ای یاران عبدالبهاء الحمد لله بعون و عنایت جمال ابهی  
در عشق آباد تأسیس مشرق الاذکار بنهایت حریت و اقتدار

گردیده و جمیع یاران در نهایت اهتمام باین خدمت پرداخته  
بجان و دل در کوشش اند و مافوق طاقت در این امور جانفشانی  
نمایند ولی چون این مشرق الاذکار بنهایت آزادی تأسیس  
میگردد و مأمور بنیانش حضرت فرع جلیل جناب حاجی میرزا  
محمد تقی افغان اند و بالوکاله از عبدالبهاء باین خدمت قیام  
فرموده اند وصیت این مشرق الاذکار در اطراف افتاده لهذا  
باید در نهایت اتقان مکمل بنا گردد و باید جمیع احبّاء و  
اصفیا بقدر امکان در تأسیس این بنیان معاونت نمایند تا  
بزودی اتمام یابد و تأخیر سبب تسریر قلوب غافلان گردد و  
تأثیر در دل های خیرخواهان نماید و تشویق از هان آزادگان  
کند " الخ و مشرق الاذکار شیکاگو از حیث بدعیت و جمال بناء  
ممتاز باشد و در سال ۱۹۲۰ میلادی شروع شد و در حدود  
۹۰ میلیون ریال مصارف گرفت قطر ۲۲۵ فوت و ارتفاع ۱۸۰  
است و در ذیل نام کرمل ذکر میباشد .

عربی مَدْرَك و مذاق و موضع مناسک حج .

(مَشْعَر) در لوح به نصیر است قوله جلّ و عزّ :

" این است منای عالمین و مشعر عزّ

توحید " الخ .

عربی قندیل چراغدان، چراغسواره،  
(مَشْكَاة) مشاکی جمع. در کلمات مکتوبه است :  
" یابن الوجود مشکاتی انت ومصباحی

فیک " ودر لوح به شیخ سلمان :  
" مع آنکه مشکات و شمع در حین ضیاء درون آن یکی بوده  
و خواهد بود " ودر خطابی به صدر فریدنی است :  
" الحمد لله الذی تجلّی من الافق الرحمانی علی العالم  
الانسانی و اضاء بالنور السبحانی فی الصّقع الامکانی وجعل  
القلوب اوعية حبّه والصدور مشاکی نوره " .

مشینه عربی خواست و اراده شخص  
(مَشِیَّة) در لوحی است :  
" لولا امره ما اظهرت نفسی قد احاطت  
مشینه مشیتی " .

در سورة الحج قوله ج ع :  
(مَصَارِيع) " خافوا عن الله ولا تختلفوا فی ما وصّاکم  
به الحقّ ولا تتبعوا کلّ مشرک مردود "  
مصاریع جمع مصروع مجانین روی زمین و معاندین .  
عربی افزار فروزش و روشنی و چراغ  
(مُصْبَاح) در لوح رئیس است :

" قل البلیا دهن لهذا المصباح وبها یزداد نوره ان کنتم  
من الصادقین " ودر لوح طب :  
" اکل القلیل فی الصّباح انه للبدن مصباح "

ومیرزا عزیزالله خان ادیب شهیر و شاعر مصباح تخلص شرح  
احوالش در ظهور الحق مسطور است و خاندان مصباح از او  
بیاد گارند .

کشور معروف و پایتختش شهر قاهره که  
(مِصْر) بیان اوضاع و احوال آنجا بتفصیل در  
اسرار الآثار المومیه است و آنچه  
بتفصیل در تاریخ ظهور الحق ثبت گردید ضمن نامهای اروپ  
واسکندریّه و قاهره و غیرها در این کتاب زکری است و نبذه ای  
از آن احوال اینکه در سنین اقامت ابهی در ادرنه روابط این  
امر با آنجا شروع شد و آقاسید حسین کاشی از مؤمنین دوره بیان  
که در سنین بغداد مهاجرو ساکن آنجا گشت و تا اسلا مبول همراه  
رفت در آنجا مأذون و عازم مصر شده در قاهره اقامت گیرد و  
بعداً چون حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی با آنجا برای  
تبلیغ رفت حاجی ابوالقاسم تاجر شیرازی مقیم آنجا را که مردی  
هفتاد ساله و دولتمند بود بهائی ساخت چنانکه آن مرد پیرا ز  
شدّت عشق ایمانی با آنکه در آن ایام تذکره برای ادرنه

نمیدادند چهارصد لیره بحاجی میرزا حسینخان سفیر فرستاد  
و تذکره گرفته بادرنه شتافت و با حال مزید اشتعال برگشت و  
خانه خود را دارالتبلیغ قرار داد تا حاجی میرزا حیدر علی با  
کثیری از ایرانیان در خصوص این امر صحبت داشت و دختر خود  
رانیز بازواج آقاسید حسین مذکور داد و او را فرستاد تا عائله اش  
را از شیراز بمصر رساند و آقاسید حسین در بین راه در بمبئی  
برای خود تبعیت انگیزی گرفت و بالاخره قونسول ایران مقیم  
قاهره با حاجی میرزا حیدر علی بحیله اظهار شوق تحقیق از این  
امر کرد و ذهاب و ایاب مستقر داشت تا در آخر او را در خانه خود  
اخذ و قبض نمود و نفوس جدید الایمان رانیز گرفت و از آنان  
مبلغی لیره جرم بدست آورد و حاجی ابوالقاسم را بحبس  
انداخت و او بسم الله البهی الا بهی گویان زنجیر بگردن نهاد  
و قونسول از او دوهزار لیره جرم گرفته رها کرد ولی آقاسید  
حسین را چون تبعیت انگیزی داشت نتوانستند تعرض کنند  
و مدفن حاجی ابوالقاسم در منصوره مصر است و غصن اعظم  
عبدالبهاء در ایام توقف بمصر بدانجا رفته دستور تعمیر دادند  
و در سفرنامه امریکا خطاب و بیان است قوله :

" او ( حاجی ابوالقاسم نیلفروش مذکور ) از بندگان جمال  
مبارک بود من اول در سفر مصر بفکر تعمیر قبر او افتادم " الخ

و نیز بجمعی چنین فرمودند :

" حتی بمصر فتشت ثلاثة ایام علی قبر ابوالقاسم حتی وجدته  
وعمرته " و در خطاب و بیانی راجع بمصر که ذیل نام حکمت

و حکیم ثبت میباشد چنین مسطور است :

" حاجی میرزا حیدر علی در مصر مردی ثروتمند را تبلیغ کرد  
که صفت بخل و امساک داشت ولی بواسطه ایمان تغیر یافته  
کریم شد و در خانه اش را گشاد و مردم را شب و روز بنام  
جمال مبارک دعوت و ضیافت کرد و ایامش را به تبلیغ و خدمت  
گذراند " .

و در لوح دنیا است قوله :

" و شخص مذکور درباره این حزب در جرائد مصر و اثرة المعارف  
بیروت ذکر نموده " الخ مراد از آن شخص سید جمال الدین  
افغانی است که در ذیل نام جمال ذکر است . و از حوادث  
معظمه مصر مربوط باین امر ورود مرکز عهد ابهی عبدالبهاء  
بآنجا بود که پس از آزادی از سجن عکا ( سال ۱۹۰۹ ) بمصر  
از یازده ماه از حیفا بآن عزم رفتند و ورود بکشتی خدیو  
قیصر نام از اسکله حیفا در دوشنبه ۲۴ شعبان ۱۳۲۸ هـ ق .  
مطابق ۲۹ اگست ۱۹۱۰ م و ورود به پورت سعید روز چهارشنبه  
۲۶ شعبان ۳۱ اگست و در هتل کنتینانتال اقامت گرفته و

نمیدادند چهارصد لیره بحاجی میرزا حسینخان سفیر فرستاد  
و تذکره گرفته بادر نه شتافت و با حال مزید اشتعال برگشت و  
خانه خود را دارالتبلیغ قرار داد تا حاجی میرزا حیدر علی بها  
کثیری از ایرانیان در خصوص این امر صحبت داشت و دختر خود  
را نیز یازدواج آقاسید حسین مذکور داد و او را فرستاد تا عائله اش  
را از شیراز بمصر رساند و آقاسید حسین در بین راه در بمبئی  
برای خود تبعیت انگیزی گرفت و بالاخره قونسول ایران مقیم  
قاهره با حاجی میرزا حیدر علی بحیله اظهار شوق تحقیق از این  
امر کرد و ذهاب و ایاب مستمر داشت تا در آخر او را در خانه خود  
اخذ و قبض نمود و نفوس جدید الایمان را نیز گرفت و از آنسان  
مبلغی لیره جرم بدست آورد و حاجی ابوالقاسم را بحبس  
انداخت و او بسم الله البهی الا بهی گویان زنجیر بگردن نهاد  
و قونسول از او دو هزار لیره جرم گرفته رها کرد ولی آقاسید  
حسین را چون تبعیت انگیزی داشت نتوانستند تعزیر کنند  
و مدفن حاجی ابوالقاسم در منصوره مصر است و غصن اعظم  
عبدالبهاء در ایام توقف بمصر بدانجا رفته دستور تعمیر دادند  
و در سفرنامه امریکا خطاب و بیان است قوله :

" او ( حاجی ابوالقاسم نیلفروش مذکور ) از بندگان جمال  
مبارک بود من اوّل در سفر مصر بفکر تعمیر قبر او افتادم " الخ

و نیز بجمعی چنین فرمودند :

" حتی بمصر فتشت ثلاثة ایام علی قبر ابوالقاسم حتی وجدته  
و عمرته " و در خطاب و بیانی راجع بمصر که ذیل نام حکمت  
و حکیم ثبت میباشد چنین مسطور است :

" حاجی میرزا حیدر علی در مصر مردی شروتمند را تبلیغ کسر  
که صفت بخل و امساک داشت ولی بواسطه ایمان تغییر یافته  
کریم شد و در خانه اش را گشاد و مردم را شب و روز بنسبام  
جمال مبارک دعوت و ضیافت کرد و ایامش را به تبلیغ و خدمت  
گذراند " .

و در لوح دنیا است قوله :

" و شخص مذکور درباره این حزب در جرائد مصر و دائره المعارف  
بیروت ذکر نموده " الخ مراد از آن شخص سید جمال الدین  
افغانی است که در ذیل نام جمال ذکر است . و از حوادث  
معظمه مصر مربوط باین امر ورود مرکز عهد ابهی عبدالبهاء  
بآنجا بود که پس از آزادی از سجن عکا ( سال ۱۹۰۹ ) بمصر  
از یازده ماه از حیفای آن عزم رفتند و ورود بکشتی خدیو  
قیصر نام از اسکله حیفا در دوشنبه ۲۴ شعبان ۱۳۲۸ هـ . ق .  
مطابق ۲۹ اگست ۱۹۱۰ م و ورود به پورت سعید روز چهارشنبه  
۲۶ شعبان ۳۱ اگست و در هتل کنتینانتال اقامت گرفته و

بہائیان اسکندریہ و قاہرہ متدرجا حسب الاذن تشرّف حضور یافتند. حرکت از پورت سعید با کشتی کمپانی مساجری در روز پنجشنبه ۱۸ رمضان ۱۳۲۸ مطابق ۲۲ سپتامبر ۱۹۱۰ و ورود با سکہ اسکندریہ روز جمعہ ۱۹ و قریب بظہر در رملہ بہ هتل ویکتوریا اقامت فرمودند و بعد از چند روزی بغوقانی خانہ حسن افندی سیف متصل بمحطہ صغیر ایستگاہ تراموا اجارہ کردہ اقامت نمودند و بعد از چند ماہ بخانہ نزدیک محطہ شش اجارہ و اقامت کردند و تا آخر در آنجا اقامت داشتند و در سہ ساعت و دہ دقیقه بعد از ظہر روز سہ ۲ جمادی الآخر ۱۳۲۹ مطابق ۳۰ می ۱۹۱۱ از ایستگاہ سدی جابر ———— راہ آہن رملہ حرکت کردند و امین فرید را ہمراہ بردند و ساعت شش و نیم بعد از ظہر بمصر وارد و در غربۃ الزیتون مقابل مصر جدید در هتل نیوزیتون اقامت کردند و در روز شنبہ ۲۶ رجب ۱۳۲۹ مطابق ۲۲ یولیو ۱۹۱۱ وقت ظہر از مصر ———— حرکت کردند و در سہ بعد از ظہر بمحطہ سدی جابر وارد شدند و در هتل بلیوانس قرب محطہ شش اقامت کردند و در روز ۱۶ شعبان ۱۳۲۹ مطابق ۱۱ اگست ۱۹۱۱ یکساعت بعد از ظہر از رملہ حرکت کردند و در سہ ساعت بعد از ظہر از اسکندریہ با کشتی سنگال از کمپانی مساجری عزم مارسیل

نمودند میرزا اسد اللہ اصفہانی میرزا باقر خان شیرازی حسین آقامیلانی میرزا شعاع میلانی و خسرو ہمراہ بودند و لذامدت اقامت کشور مصر از پورت سعید و رملہ و زیتون بیش از یازدہ ماہ یعنی ۳۴۶ روز بدین ترتیب شد کہ در پورت سعید ۲۳ در رملہ ۲۵۰ در قاہرہ ۵۲ باز در رملہ ۲۰ روز شد و در ۲۴ شعبان مطابق ۹ اگست از مارسیل بقاہرہ و اسکندریہ چنین تلگراف کردند :

"محفوظ ومصون رسیدیم عباس" و در آن مدت توقف در خاک مصر متدرجا جوش تعصّبی و مذہبی را کہ از اہالی برخاست و از مقالات مندرجہ جرائد مانند مقالہ جبریل بنزل در جریدہ البلاغ المصری وغیرہ و نیز از مکالمات ارباب جرائد و طلاب جامع الازہر وغیرہم کہ برای ملاقات میآمدند عیان بود بعلم و حکمت فرو نشانند و با عده ای از اعظم ملاقات بمیان آمد و در مقالہ جریدہ المؤید نمرہ ۶۱۹۳ روز یکشنبہ ۱۹۱۰ مؤثر بود و در یکی از خطبہای بہائیان مقصود از این مسافرت و نیز اوضاع و احوال تاحدی روشن میگردد قولہ :

"هو اللہ ای یاران عبدالبہاء" نامہ ای کہ مجتمعات تبریک ورود باقلیم مصر مرقوم نمودہ بودید ملاحظہ گردید عبدالبہاء چہل سال در سجن عکا اسیر اہل بغضاء بود



سلطان مخلوع ( عبد الحمید ) هر روز بهانه ای مینمود و بر تشدید و تضییق میافزود تا آنکه هیئت تفتیشیه که بغض مجسم و ظلم مصور ..... فرستاد ..... تعرض و اذیت مجری داشتند ..... ولی عبدالبهاء ابد اعتنائی ننمود و حتی راضی بملاقات آنان نگشت ..... بلکه در نهایت سکون و قرار سلوک و حرکت میگشت ..... هر دم از قصر سلطان تلگراف رمزی میرسید و از مضمون معلوم که مصمم آنند عبدالبهاء را بغیر از بفرستند یا در قعر دریا پنهان کنند و یا زینت دار نمایند ..... کشتی آتشی مخصوص بعنوان تجارت یعنی نقل غله از اروپا بعکس آمد و سه روز و سه شب مابین حیف و عکا تردد میکرد و فرنگیان نهایت اصرار بلکه التماس مینمودند که عبدالبهاء نیمه شب از عکا بکشتی و با کشتی بارو یا حرکت نماید ..... حتی جمعی عقلای احبّاء متفق بر آن شدند ..... باری هیئت تفتیشیه رجوع باسلامبول کرد و با دفتری از مفتريات و کتابی بهتانه و باعداء و ناقضین وعده داد که قتل و صلب عبدالبهاء مبرمو محتوم است عنقریب رئیس هیئت مراجعت نماید و والی بیروت کرا را گفته بود اول حکمی که اجزاء خواهد نمود عبدالبهاء را در دروازه عکا در خواهد زد خلاصه هیئت تفتیشیه باسلامبول نرسیده در وسط دریا بود که توپ خدا در دم جامع پادشاهی

بعد از صلوة جمعه صد انمود ..... فرصت تعرض بعبدالبهاء نیافتند حتی پادشاه مخلوع گفته بود که حال مساعد این کار نیست تا مشکلات دیگر حل شود ..... تا منتهی بخلع شد فرصت تعرض نیافت و در وقت انقلاب اسلامبول عارف سه گوله میل فرمود و فریق سرگون به دیار بعیده گشت و لوا عسکری بدرک رفت و میر پنج بمصر فرار نمود و از احبّاء صدقه طلب نمود ..... حکمت چنین اقتضا کرده که عبدالبهاء باقلیم عزیز مصر شتابد الخ و در خطابی دیگر قوله :  
 " عبدالبهاء باقلیم یوسف کنعانی سفر نمود ..... هر چند از هجوم احزاب و اراجیف و مفتريات جرائد در خطر است " الخ و بالاخره بعد از انجام سفر اروپا در ماه دسامبر ۱۹۱۱ مطابق ذی قعدہ ۱۳۲۹ هـ ق . از مارسیل با کشتی پرتغالی که میرزا اسد الله اصفهانی و میرزا محمد باقر خان شیرازی و میرزا عزیز الله خان و تمدن الملک همراه بودند عزیمت خاک مصر فرمودند و برای بار دوم در آن سرزمین نزول اجلال فرمودند و از اسکندریه به رمله اقامت جستند و این بار در آنجا پنج ماه اقامت کردند تا در ششم ربیع الثانی ۱۳۳۰ هـ ق . مطابق ۳۵ مارچ ۱۹۱۲ بمزم امریکا از رمله حرکت کردند و با کشتی روانه شدند و چون سفر در آمریکا بپایان رسید و بعد از عودت از آن مملکت

در اروپا هم مسافرت انجام دادند. بروز هفتم رجب ۱۳۳۱ هـ. ق. مطابق ۱۳ جون ۱۹۱۳ از مارسیل بعزم کشور مصر روانه شدند و برای بار سوم در ۱۳ رجب ۱۳۳۱ هـ. ق. مطابق ۱۲ جون ۱۹۱۳ م بحالیکه میرزا علی اکبر نخجوانی و میرزا احمد سهراب و میرزا محمود زرقانی و سید اسد الله قمی همراه بودند به پورت سعید و خانه آقا احمد یزدی ورود نمودند و بعد از چند روز خانه اجاره کردند تا در روز ۷ شعبان ۱۳۳۱ هـ. ق. مطابق ۱۱ جولای ۱۹۱۳ به اسمعیلیه رفتند و بعد از چند روز بر طه اسکندریه وارد شده خانه اجاره و اقامت نمودند و در این بار مدت اقامتشان در پورت سعید و اسکندریه من تمام الجهات شش ماه انجامید و بعلاوه زائرین بهائیی عده ای از سیاهان غرب و پرفسورها و اعظم ترك و مصر حتی خدیو مصر مکرر بملاقات آمدند و بالاخره در محرم ۱۳۳۳ مطابق ۳۱ دسامبر ۱۹۱۳ بحالیکه میرزا جلال داماد و میرزا احمد سهراب و میرزا محمود زرقانی و خسرو همراه بودند عازم حیفا گشتند. و از جمله خطابات صادره در آن ایام که حاکی از شدت استغراق در اسفار میباشد خطاب :

"جناب آقا میرزا حسین بروجردی و حاجی ابوالقاسم دباغ علیهما بهاء الله ابهی ای دو یار عزیز هیچ میدانید کسه

عبدالبهاء غرق چه دریائی است قسم باسم اعظم روحی لعنبتة الغداة که یکسال است يك دفعه فرصت یافتم که بحمام بروم دیگر ملاحظه کنید که چه اوضاعی است مصمم حرکت به فرنگستانم که شاید خدمتی بآستان نمایم بقول عرب هذا ضفت علی رباله یعنی یکدسته ریسمان فقیله چراغ منضم شد باوجود این جواب نامه مینگارم ولی مجبور بر اختصارم " الخ

از مصطفی نامان مذکور در آثار این امر (مصطفی) میرزا مصطفی نراقی شهید در تبریز بسال ۱۲۸۳ که سرش را بریدند

از آن جمله در لوحی راجع باواست قوله :

"ان اذکر المصطفی الذی استشهد فی ارض التاء (تبریز) فی سبیل الله مظهر هذا الامر البدیع" و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است : قوله :

"و همچنین در عهد سردار عزیز خان جناب عارف بالله میرزا مصطفی ومن معه را اخذ نمودند و بر فقیع اعلی و افق ابهی فرستادند" الخ شهادت میرزا مصطفی مذکور باشیخ احمد فانی و میرزا علینقی از اهل معموره نیشابور در تبریز در حرفت نیز اشاره شد و پسر میرزا مصطفی را جمال ابهی محض یادگار پدر میرزا مصطفی نام کرد که با مادرش از همسجنان عکاشدند و

پیوسته در خانه ابهی خدمت کردند ولی او از ناقضین معروف در دوره مرکز عهد ابهی گردید و باید گفت اول مطرود آن دوره است که در روز اول مراجعت مرکز عهد از طبریا که بدیدن رفته بود طرد شد. دیگر:

سید مصطفی برومی اهل رنگون برما از مبلغین ساکن و سیار در آن مملکت و هند که بالسن متعدده تکلم میکرد و در آن زبانها مترجم بهائی بود و در عهد سلیمانخان جمال الدین تنکابنی مبلغ عارف سیاح شهر بهائی مذکور در نام جمال و سلیمان تا سال ۱۳۶۴ هجی خدمات روحانیه در این امر کرد و در الواج و آثار بسیار مذکور گردید و سال نامبرده بحمله گروهی از معاندین در قریه ای از برما بشهادت رسید. و از مصطفی ناممان کثیرالذکر در آثار مرکز عهد ابهی مصطفی خان نوری بود و نیز در بیانات شفاهیه مرکز میثاق است که:

"مصطفی بیک مدیر تحریرات عکا مردی خبیث و در نهایت بغض و عدوان و قبیح الوجه و کریه المنظر بود و شبی که بخانه مفتی دعوت داشتیم او هم حضور یافت و من در آن شب بمناسبتی قصه معروف راجع بحجاج بن یوسف ثقفی و زوجه اش را که حجاج هنگام صبح خود را بر آئینه نگریسته گفت اللهم احسن خلقتی كما احسنت خلقتی وزن گفت حجاجا برخدا تهمت مزین نقل

کردم و چون صبح شد مصطفی بیک خود را در آئینه مینگریست مفتی باو گفت قل اللهم احسن خلقتی كما احسنت خلقتی و خنده در گرفت و او بعضی تهمت ها نوشت و به بیروت فرستاد و عین راهپرتش را اعاده دادند و با شخصی نزد من فرستادند که بحیله از حاکم بدگوئی میکرد و مقصودش وصول بیولی بود تا رفع فتنه کند و من اعتنا ننمودم و لذا راهپرت را تصدیق کردند و حقی نوشت که مراهم میخواست بایی کند و بعضی کودکان احباب را در کوچه ها بنام بایی زدند و نزد من کس فرستاد که خواهرم مریم راست و خانه مسکونی شما که هوایش مناسب است برای ما لازم میباشد و من جواب گفتم که خانه دیگر نداریم و او نزد صاحبخانه رفت و خانه را اجاره کرد و لذا اکار سخت شد تا آنکه روزی در محضر جمال ابهی نشسته بودم و زنبوری دور سر مبارك میپرید و هر قدر با باد زن دستم نهیب کردم نصیرفت عاقبت چنان با باد زن زدم که دونیم شد خطاب بزنبور فرمودند هان میخواستی چون متصرف صاحبخانه شوی و طولی نکشید که حلمی پاشا والی بیروت با دوتن معاونینش وارد عکاشد و شبی در خانه مفتی دعوت داشتیم و آخر شب آنجا آمدند و پس از تعارفات و مذاکراتی نکر نمودند که یکی از علماء اهل سنت گفت بسم الله الرحمن الرحیم با بسم اب و

این روح القدس یکی است و تبیین آن چیست و من شرحی در خصوص ادعای مظاهر مقدسه که خود را آئینه خدا نام می‌دانند ذکر کردم و وقت مفتنم شمرده گفتم حضرت باب میفرماید من آئینه خدا نام هستم مقصود اینست که مظاهر مقدسه میگویند که جلوه حق بمانی شود و از ما بعالمیان منعکس میگردد و از اینجا است که ادعای الوهیت مینمایند چه اگر آفتابی که در آئینه منعکس است گوید من آفتابم حق است و لا ریب فیه و جمیع حضرات از این تبیین خوشنود شدند و رفته برای والی حکایت کردند و او نیز تحسین نمود در این وقت من رقعہ ای بوالی نوشتم که اوضاع عکاشیان بتفتیش مییابد و او دوتن مفتش فرستاد که مسئله ما را رسیدگی کنند و شروع با اقدام شد و متصرف ترسید روزی من جلوی خانه نشسته بودم دیدم مفتی و یکی دیگر گفتند کرسی دارید روی آن بنشینیم گفتیم چه عیب دارد مذاکراتی کردند که مفادش این بود که بهتر این است يك پولی ما بدهیم و کار از کار بگذرد من ابدًا اعتنا نکردم گفت خوب من در این صورت خانه را که اجاره کرده ام سر خانه خود می‌نشینم باری مفتشین یک قدری عمیق تر تفتیش کردند دیدم یکروز رئیس تجارت آمد در میزند من نخواستم او را بپذیرم فریاد کرد کار خیلی لازمی دارم گفتم در را باز کنید

آمده نشست و بعد مذاکرات گفت که يك پولی بدهید کار از کار خواهد گذشت من گفتم هان مقصود شما پول بوده است پس چرا زود تر نگفتید صبر کن حال می‌آورم رفتم وضو گرفتم و شروع کردم نماز خواندن و بعد دعا کردم و اواظهار میداشت زود تر من مخصوص طول میدادم آخرالا مر گفتم پول را فرستادم منتظر باش گفت فرستادید بتوسط کی فرستادید گفتم قم و يك سیلی بگوشش زدم که فرار کرد رفته بود و غوغائی درست کرده بود و يك استشهادی نوشته بودند که حضرات کارشان بجائی رسید که رئیس تجارت را میزنند هنوز امضا نشده بود که تلگراف رسیده بود که تمام متصرف مفتی قاضی و مدیر تحریرات بایستی دست از کار بکشند تا مفتش ثانوی بیاید خیلی پریشان شده بودند و مفتی هزار لیره برداشت که بیروت رفته منصب متصرف را بگیرد مفتشین تلگراف کرده بودند مسئله را بوالی و او بحضور رسیدن مفتی گفته بود هزار لیره رشوه برای من آوردی که حکومت عکارا دو مرتبه بگیری لیره ها کو مفتی خیلی منفعل شده بود باری اجازه نداده بود بنشیند و باین واسطه بیرون آمده بود و خجل برگشت بعدا حکم آمد مفتشین موجب تعلیمات من رفتار کنند من گفتم نه قبول نمیکنم خودشان هر طور صلاح میدانند تفتیش کنند بعد متصرف پیش من فرستاد

که خواهش دارم دیگر بس است من هم پیغام فرستادم به  
مفتش که کار را ختام بدهید باری متصرف هزار لیره ادبوالی  
بیروت حق سکوت و مدیر تحریرات معزول شد رفت شام شاید  
کاری بکند شانزده نفر اهل و عیال داشت من شنیدم در  
مضیقه هستند فوری خرجی فرستادم و همه مخارجشان را تکفل  
کردم تا چهار ماه مصطفی بیک از شام کاغذی بمن نوشت و  
اظهار تأسف از ما سبق خود نمود و اظهار داشته بود که حقاً  
خانه احسان شما آباد حال اگر ممکن است عیال و اطفال مرا  
بشام بفرست من هم مال گرفتم خرجی دادم همه را در کمال  
راحت بشام فرستادم چندی بعد نوشت که من از گرسنگی میمیرم  
تنها دارم کاری برای من راست کنی منم نوشتم ما موریتی با و  
دادند مقصود این است که جمال مبارک بما فرموده است که  
باعداً هم نیکی کنید تکلیف ما این است با هیچکس دشمنی  
نداریم " الخ و در ضمن نام عکائیز ذکر است .

(مُضَادَات) ضمن ضد ذکر است .

(مُضَرّ) ضمن ضرر ذکر است

عربی میدان رواندن و لاغر کردن اسبان  
در کتاب اقدس است :

(مُضْمَار)

" تالله هذا مضمار المكاشفة والا نقطاع "

در لوحی است :

" اياكم ان تحجبكم الزخارف والمطارف "

(مَطَارِف)

عن هذا المقام الذي توجهت اليه

افتدة النبیین والمرسلين " جمع مَطَرَف

رداء خز با زیب و نگار .

مَطْرَان کلمه معرب لقب قسیس بزرگ

رئیس کهنه بالا ترازا سقف و تحت بطریق

(مَطْرَان - مَطَارَنَة)

که مَطَارَنَة و مطارین جمع آنست . در

Metropolitan

لوح بفارس :

" قل يا معشر المطارنة قد طهر مولى البرية " الخ و در خطاب

به عندلیب قوله :

" یکی از مطارنه انطاکیه گفته " الخ .

عربی نیزه و گارد ( و غیره ) خورده . در

(مَطْعُون)

خطابی و مناجاتی است :

" الهی الهی ترانی خائضاً فی غمار

البلاء و غریقاً فی بحار البأساء والضراء هدفاً للنصال مطعوناً

برماح الجور والجفا".

اسم فاعل عربی بمعنی بلند و مشرف

در صورت زیارت محمد تقی خان تاکر (مُطِل)

است :

"جبل (کوه اورنگ تاکر) مُطِلٌ الى البيت المعمور" مراد خانه

پدری ابهی در تاکراست .

در لوح بشیخ سلمان است :

"این ایام در هر حین از سما عرفان (معارف)

رب العالمین معارف جدید نازل" الخ

بمعنی علوم و در لوح به ناصرالدین شاه :

"قد انکرنی المعارف" خویشان و آشنایان با من ناشناس شدند .

معاشرت آمیختن و مصاحبت . در کتاب

(مُعاشرة - مَعَشَر)

اقدس است :

"عاشروا معالایان بالروح والریحان"

و از بیانات شفاهیه مرکز عهد ابهی عبدالبهاء در حیفابسال

۱۹۱۹ است :

"امروز چون عید ولادت حضرت مسیح بود دیدن بعضی

دوستان مسیحی رفتم من بموجب امر جمال مبارک با جمیع مردم

بروح و ریحان معاشرت میکنم اما با اشخاصی که ضرشان با من

میرسد معاشرت نمیکنم در آیات مبارکه میفرمایند عاشروا

معالایان بالروح والریحان و در جای دیگر میفرمایند که

زنهار با اشرار الفت مگیر اگر کسی بخواهد شبیه در قلوب

ایجاد کند و یا انسان را بله و ولعب دعوت کند شخص نباید

با او معاشرت کند باید بیزاری جوید "وَمَعَشَرِ جَمَاعَتِ وَانْبِوه

در لوحی است :

"یا معشر العلماء خذوا أعینة الا قلام"

اسم فاعل عربی از اعجاز بمعنی ناتوان

و غیر قادر باتیان مثل سازنده . و تاء بهر (مُعْجِزة)

تأکید در مبالغه است و در تاریخ فاضل

قائمی ضمن شرح احوال ملا محمد محولاتی چنین مسطور است

که حسب خواهر عالمی علاوه از دوهزار از خوارق عادات که

خود در عالم سیر و مجاهده دید و در مدت محاصره قلعه طبریه

از جناب قدوس و اصحاب و انصار مشاهده نموده بود نوشتند پس

از تمام ملتفت شدند که آنحضرت ابداً معجزات و پروزات و خوارق

عادات راجبت امر خود نمیدانست و راضی باظهار نبود و بهمین

ملاحظه آن کتاب را باب شستند" انتهى و در اسرار الآثار

تفصیلی است .

عربی افزار وآلت عروج و بز آمدن  
(مِعْرَاج) وبالا رفتن . که در لوح رئیس است :

" الى أن عرجوا الى مقام المكالفة "

ومعراج النبى در عرف عام بمعنی عروج پیمبر و قـرب اتحادی وی شهرت دارد و در آثار این امر بمواضع متعدده ذکر شد از آن جمله در بلاغات حکمتیه باب اعظم شهادت و گواهی است که پیمبر بجسمه حتی بنعلیه عروج فرمودند و مخالفین آنرا بمعقیده خود انگاشته ساکت شدند ولی دانایان دانستند مراد این است عروج بمکاشفه و نزوح و حقیقت احتیاج بخلع امور مادیّه و بحرکت مکانی ندارد بلکه بزى خود و در مکان خود با سکون و استقرار تام بمقام قرب رسیدند . در لوحی است قوله الاعز :

" عرج بروج النور فى فؤادك ثم اصعد الى الله فى سرائر سرّك  
لئلا تلتفت بذلك نفسك وقلبك وجسدك وعقلك وكل مالك و  
عليك وهذا حق المعراج فى مراتب الاسفار وغاية فيض الله  
المقتدر المهيمن الجبار " وقوله :

" هذا يوم فيه نادى محمد رسول الله من قطب جنة الرضوان  
يا اهل الاكوان تالله قد ظهر محبوب العالمين ومقصود العارفين  
هذا هو الذى سمعت نداءه فى المعراج وما رأيت جماله الى

ان بلغت الايام الى هذا اليوم الذى به زينت ايام الله الملك  
العزیز الحمید .

شناخته شده و مشهور و بمعنی قول و  
(مَعْرُوف) فعل نیک و خیر بمقابل منکر و بمعنی  
رزق و احسان . در کتاب اقدس است  
" تمسکوا بالمعروف فى کلّ الاحوال " در هر حال به نیکى  
تمسک شوید .

مُعْطَلَه در اصطلاح علم کلام اسلامى  
(مُعْطَلَة) لقب منکرین وجود خدا یا معتقدین  
بنفی صفات از حق . چه نفی صفات  
مستلزم نفی ذات میباشد ولی معتزله و همچنین مستفاد از خطب  
نهج البلاغه و آثار ائمه اهل البيت و نیز آثار این امر خصوصاً  
از ربّ اعلى نفی صفات زائده در ذات را میگویند و علی هذا در  
مقام مبالغه مذکوره در آثار نامبرده و حتی در آثار اسمعیلیّه  
همه تأکید و غلو در مقام تنزیه ذات الوهیّه از شرک و تعدّد و وحدت  
و امثالها میباشد .

و مُعْطَلَه در قرآن است :  
" وَبِئْسَ مُعْطَلَةٌ وَقَصْرٌ مَشِيدٌ " بمعنی چاه بی کار بی استفاده  
گذاشته که تشبیهادر سرچشمه معارف محلّ قبول و ایمان و



ادراك نشده استعمال میگردد . در لوح به حاجی محمد کریمخان است قوله الاعز :

" نشهد بان كل كلمة من هذه الكلمات ( کلمات منقوله از شیخ احسانى ) لیثراً معطلة "

(مُعَلَّقات سبعة) در ذیل سبع درج است .

(مَعْمُورَة) نام قریه ای از توابع نیشابور معروف در تاریخ این امر که در آغاز بایام اقامت

جناب ملا حسین بشرویه در مشهد بعضی از ملاهای آن قریه بواسطه اوبایی شده بوطن باز آمدند و نشر عقیده دادند و جمعی از ملاها و غیرهم وارد گشتند چنانچه آن قریه بعنوان قریه بابیان مشهور گردید و در ایام ابهی مسکن جمعی از اهل بها بود و شرح اوضاع امری آنجا و شهادت شیخ احمد فانی و ملا علینقی از بابیان آنجا در تریز بتفصیل در ظهور الحق ثبت است و نام آن قریه واحباب در الواح بسیار مذکور میباشد از آن جمله قوله الاحلی :

" احبباء الله فى معمورى الاعظم الابهى يا اصحاب المعموران استمعوا نداء ربكم الغفور من شطر هذا الظهور به اضاء الديجور و انارت الافاق لعمرى قد صرتم معبورا بساورد علیکم فى سبیل الله

ربکم ..... ان یاقلم الاعلی ان از کر عبدنا محمد الخ و اکنون معدودی از خاندان اهل ایمان اولین در آنجا هستند .

عربی آب جاری هویدا . در لوح (معین) سلمان است :

" باید بکوثر بیزوال ذوالجلال فائز شوید ..... فطوبی لمن وصل الى هذا المعین و انقطع عما عنده " و در لوح نصیر است :

" ولا تلتفتوا الى كل معین کدر "

اسم مفعول عربی بمعنی رشك برده از غبطه بمعنی رشك . در رساله مدنیه (مغبوط) است :

" چنین خطه مبارکه که منشأ تمدن عالم و مبدأ عزت و سعادت بنی آدم بوده و مغبوط آفاق و محسود کل ملل شرق و غرب " .

در لوح شهیر به سلمان است قوله جع : " و اگر ز کر حکمت های مقنعه مغطیه نمایم البته ناس را منصعق بلکه میت مشاهده

(مُغَطَّى)

خواهید نمود " بمعنی پرده بر روکشیده و پنهان .

عربی پر غارت و باجرات . در خطابی در صورت زیارت آقا زمان شهید ابرقواست :

(مِغْوَار)



" وَرَكَّبُوكَ عَلَى الْبَقَرِ الْمَغْوَارِ " .

مُفَاوَضَةٌ بمعنی گفتگوی بایکدیگر .  
(مُفَاوَضَات) مفاوضات عبدالبهاء نام مجموعهٔ سئوال

و جواب اعتقادی عرفانی فلسفی میسر لورا  
بارنی امریکائی در سر میز تناول غذا با غصن اعظم عبدالبهاء است .  
عربی کلید . افزارگشودن مفاتیح جمع .  
(مِفْتَاح) در لوح دنیا است :

" الْحَمْدُ لِلَّهِ حَقٌّ جَلَّ جَلَالُهُ بِمِفْتَاحِ قَلَمٍ أَعْلَى  
أَبْوَابِ افْتَدَاهِ وَقُلُوبِ رَاغَشُودِهِ وَهَرَايَةِ آيَاتِ مَنْزِلِهِ بَابِي أَسْت  
مَبِينٍ أَزْبَرَايَ ظُهُورِ أَخْلَاقِ رُوحَانِيَّةٍ وَأَعْمَالِ مَقْدَّسِهِ " و در لوحی  
دیگر :

" أَنْ فِي قَبْضَتِهِ مِفَاتِيحُ خَزَائِنِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ " .

عربی جای قرار و سکون . در کتاب اقدس  
(مَقَرٌّ) است :

" وَعِنْدَ غُرُوبِ شَمْسِ الْحَقِيقَةِ وَالتَّبَيُّانِ  
الْمَقَرَّ الَّذِي قَدَّرْنَاهُ لَكُمْ " و ظاهر کلام چنین میفهماند که در  
آن هنگام محلی مخصوص برای استقرار و توجه بعد از خود مقرر فرمود  
بودند و ممکن است مراد تقدیر در عالم غیب اراده باشد و مرکز عهد  
ابهی عبدالبهاء بقعهٔ محل استقرار جسد مگرم ایشان را بیان فرمودند

و همانجا یعنی روضهٔ مبارکه محل توجه قرار گرفت .

در دعاء و ذکر در حق محمد تقی خان تا کرب  
(مُقَرَّنِينَ) از حضرت عبدالبهاء : " مُقَرَّنِينَ فِی

الاصْفَادِ " بستگان به بندها .  
اسم مفعول از قصد و در آثار و افواه اهل  
(مَقْصُود) بها متبادر در ذات الهی و در هیکل

بهاء الله میباشد و عکاب شهرت ارض مقصود  
نام بردار است . در کتاب اقدس است :

" لِكُلِّ نَفْسٍ أَنْ يَتَّبِعَ مَا أَمَرَ بِهِ مِنْ لَدَى الْمَقْصُودِ " و قوله :

" قَوْمُوا عَلَى خِدْمَةِ الْمَقْصُودِ " و در لوح رئیس است :

" قَدْ عَرَفْنَاكَ يَا مَقْصُودَ الْمُرْسَلِينَ " و قوله :

" وَسَمِعْنَاكَ مَا يَطَهِّرُ بِهِ أَفْتِدَةَ الْقَاصِدِينَ " و در ذیل نام کرمل  
ذکر است .

در سورة العلم خطاب به حوریهٔ البهاء  
(مَقْصُورٌ) است :

" إِيَّاكَ أَنْ تَسْتَرِيَ تَرَائِبَ الْمَقْصُورِ عَنْ

مَلَأَ الظُّهُورِ " الخ شاید بمعنی مقصورة زن خانه متعالی از رویت  
و تعاس رجال و اشاره به " حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِی الْخِيَامِ " از قرآن میباشد  
و نیز ممکن است مقصور بمعنی بافته و مراد گیسوان باشد و

در نام تربیه ذکر است .

(مَقْعَد) عربی جای نشستن و جای تکیه و محلّ دیوان حکومتی را گویند . در قرآن است :

"فِي مَقْعَدِ صَدَقٍ عِنْدَ مُلِكٍ مُّقْتَدِرٍ" و از این آیه عرف و اصطلاحی برخاست که در آثار این امرکثیرالاستعمال است از آنجمله در لوح حاجی محمد کریم خان :

"ثُمَّ قَدَّرَ لِي مَقْعَدَ صَدَقٍ عِنْدَكَ" و در لوح به اشرف :

"اِذَا دَخَلَكَ تَلَقَاءُ الْعَرْشِ مَقْعَدٌ عَزِيزٌ عَظِيمٌ"

(مُقَنِّعَة - مُقَنِّع) در ضمن قناع ذکر است .

(مُكَاشَفَة) مصدر عربی بمعنی پرده برداری و آشکار

ساختن و در اصطلاح عرفانی و رمزی دینی معاینه دیدن حقایق بعین باطن

در حالی مابین خواب و بیداری . در لوح رئیس است :

"إِلَى أَنْ عَرَجُوا إِلَى مَقَامِ الْمَكَاشَفَةِ"

(مَكْحُولَة) عربی در سورة العلم خطاب به حوریه البهاء :

"ثُمَّ ادْخُلِي تَلَقَاءَ الْعَرْشِ مَعْلَقَةَ الشَّعْرِ" محمّرة الوجه مزينة الخدّ مكحولة العين " سر مه کشیده چشم .

مستر و میسز مکسول از بهائیان

مونتریا کانادا بودند و مرکز عده ای

عبدالبهاء در ایام اقامت به مونتریا

(مَكْسُول)

Sutherland &

Mary Maxivell

چندی بخانه شان توقف فرمودند و تفصیل واقعات آن ایام

در سفرنامه امریکا مسطور است از آنجمله :

"میسز مکسول عرض نمود وقتی که در عکاسی شدم از اولاد بگلّی

مأیوس بودم الحمد لله رجای من و دعای مبارک در روضه مبارک

مستجاب شد خیلی در باره او و طفل او عنایت نموده فرمودند

اطفال زینت خانه اند منزلی که طفل ندارد مثل این است که

چراغ ندارد و عرض کرد شوهر من سابق بمن میگفت تو بهائیی

هستی خود میدانی ولی کاری بمن نداشته باش اما حالا از

تشریف فرمائی مبارک آنقدر افتخار دارد که اگر سلاطین بمنزل ما

میآمدند این نوع افتخار نمینمود " الخ و فرزند مذکورش همین

محترمه است که حرم حضرت ولی امر الله میباشد و نام روحیه را

همانوقت غصن اعظم عبدالبهاء دادند .

در لوحی مخاطب "یا صادق" قوله :

(مَكَلَّمُ مُوسَى) "قُلْ يَا قَوْمِ اَنْسَيْتُمْ مَا تَكَلَّمُ بِهٖ اَحَدًا وَّلِيَّائِي"

من قبل (حضرت علی امیر المؤمنین)

بقوله فتوقّعوا ظهور مکلم موسی من الشجرة علی الطور هذه کلمة

عَلَّمَهُ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ لَدُنِّ مَنْ أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ وَآيَدُهُ بِرُوحِ الْإِيمَانِ

در خطابی مناجات طلب مغفرت برای

حاجی ذبیح کاشانی است :

(مَكَنَّ)

"مَكَنَّه فی جَنَّةِ الرِّضْوَانِ" اورادرباغ

بهشت جای ده .

مستر هوارد مکنات امریکائی بسال ۱۳۱۵

(مکنات)

هق بهائی شد و تبلیغ همی کرد و در

Howard, Mac Nutt

ترجمه ایقان و نیز حجج البهیة تألیف

میرزا ابوالفضل گلپایگانی بانگیزی مترجم را کمل نمود و بسال

۱۳۳۲ م بازوجه اش و برخی دیگر بزیارت عکافت و میرزا

ابوالفضل در طریق عودت از امریکا همراه بود و غصن اعظم

عبدالبهاء در ایام مسافرت با امریکا چندی بخانه وی در بروکلین

اقامت فرمودند و در حالیکه برای جمع حضار خطابه "مژده با

مژده باد" الی آخرها را ادا میکردند عکس متحرک از ایشان

برداشته شد و این بتاريخ دوم رجب سال ۱۳۳۰ بود و مکنات

سالها در امر بهائی در امریکانطق و تبلیغ کرد و در سال ۱۹۲۷ م

در اثر عمل جراحت را پا بعلت اصابت موتور سیکلت رحلت یافت.

اسم مفعول از تکوین بمعنی ایجاد شده .

(مُكُون)

از مولی الوری عبدالبهاء در معرفت

الهیة است :

"وَتَنَزَّهَ بِصِفَاتِهِ عَنْ مُعَاثِلَةِ مَكُونَاتِهِ" که بر حذو بیان علی

امیرالمؤمنین در دعائی "عن مجانسة مخلوقات" است ولی در

بعضی نسخ برخلاف ظاهر مکنوناته " دیده شد .

عربی توده برین و عالم جانهای مقدسه

در لوح رئیس است :

"يُصَلِّي عَلَيْكَ الْمَلَأُ الْأَعْلَى"

لوح ملاح القدس ضمن نام وشواش ثبت

است .

(مَلَأُ أَعْلَى)

(ملاح القدس)

مَلِكُ عَرَبِي پادشاه و فرمانفرما . ملوك جمع .

و کتاب الملوك از مقام نقطه ضمن توقیع

ثبت در ضمن شرح نام صادق ذکر است

و در آثار ابهی سورة الملوك و خطابات

بملوك در سورة هیکل و کتاب اقدس مشهور است . و در لوحی

در شأن الواح ملوك است قوله :

"أَنَا بَعْدُ وَرَدْنَا فِي السَّجْنِ الْأَعْظَمِ بِلَفَنَارِ سَالَاتِ اللَّهِ شَرْقِ"

الارض و غربها" که ضمن نامهای خلیل و سجن ذکر است . و نیز

ذکر ملوك در آثار آنحضرت مکرر گردید از آنجمله در کتاب اقدس است

قوله :

(مَلِكٌ - مُلُوكٌ)

مَلِکَة - مُلُک -

مَلَكُوتٌ

"طوبى لملك قام على نصرة امرى فى مملكتى ..... لكّل ان يعزّزؤ  
ويوقروه" الخ . و ذكر ملكه زنى پادشاه بعنوان :  
" يا ايته الملكة فى لندن " گرديد .  
" ملك پادشاهى ملكوت پادشاهى بزرگ . و ملك الطوكى و باصطلاح  
دينى ، جهان سلطنت الهى . و در آثار و الواح اين امر ذكر  
" ملك و ملكوت مانند آيه شهادت در صلوة " قدا تى المالك الملك و  
الملكوت و العزة و الجبروت لله مولى الورى و مالك العرش و الشرى "  
بتكرار بسيار استعمال گرديد . و در كتاب اقدس است قوله :  
" لونتكم فى هذا المقام بلسان اهل الملكوت ..... هذا لسان  
عبادى فى ملكوتى تفكروا فيما ينطق به لسان اهل جبروتى " الخ  
كه مستفاد ميشود مراد از آنها عوالم و مقامات شامخه بزرگان و مقربين  
الهى از نفوس بالغه بشريه ميباشد . و در عرف اين امر و آثار  
بديعه اصطلاح ملكوت ابهى ترجمه عالم پادشاهى مقام ابهى  
متداول گشت . و از غصن اعظم عبد البهاء است قوله :  
" از افق اعلى و ملكوت ابهى سئوال نموده بوديد حضرت اعلى  
اننى انا حى فى الافق الابهى فرمودند و از جمال مبارك  
و نراكم من افقى الابهى در الواح نازل و همچنين ملكوت ابهى  
وارد بدانكه ملكوت در لغت مبالغه ملك است يعنى سلطنت  
و در اصطلاح اهل حقيقت عالم الهى كه محيط بر عالم ملكى و مقدس

از شئون و خصائص و قيود و نقائص عالم ملكى ، مجرد هيكل قديم  
نورانى روحانى نه داخل در امكان و نه خارج از امكان غير متحيّز  
و غير محسوس بحواس جسمانى مثالش عالم عقل و عالم روح در هيكل  
انسانى است كه محيط بر قالب جسمانى و مدير كافه شئون و اعضا  
و اجزاء و قوى و حواس و مشاعر عالم بشرى نه داخل نه خارج زيرا  
در خول و خروج و اختلاط از خصائص عالم اجسام است باري عوالم  
الهى غير متناهى ..... باري افق ابهى و ملكوت اعلى عبارت از  
عالم الهى و جهان رحمانى مقر سلطنت روحانى و كامرانى  
احباى رحمانى است جمال قدم و اسم اعظم روحى لا حياءه  
الفداء قبل از احتراق در افق امكان و بعد از غروب بر سرير عظمت  
آنجهان حقيقت مستقر بوده و حال نيز چنان است زيرا از براى  
حقيقت مقدسه اش نه طلوعى و نه غروبى و نه ظهورى و نه بطونى  
نه اولى و نه آخرى لم يزل در علو بوده و هست اين تقديس  
صراحت بالنسبه با شراق در هيكل مكرم است نه در ذات و حقيقت  
الى آخرها . و در لوح به نصير چنين است قوله :  
" لحاظ الله در فوق رؤس ناظر واحدى بآن ملتفت نه ملكوت  
الله ما بين يدي مشهود و نفسى بآن شاعرنه " الخ  
عربى صاف و هموار . در لوح حكما است :  
" ان قلبى من حيث هو هو قد جعله الله

(مُمرّر)

"طوبى لملك قام على نصرة امرى فى ملكتى ..... لكلى ان يعززو  
ويوقروه" الخ . و ذكر ملكه زنى پادشاه بعنوان :

"يا ايته الملكة فى لندن" گردید .

"ملك پادشاهى ملكوت پادشاهى بزرگ و ملك الملوك و باصلاح  
دينى و جهان سلطنت الهى . و در آثار و الواح اين امر ذكر  
ملك و ملكوت مانند آيه شهادت در سلوة "قد اتى المالك الطوك و  
الملكوت و المزة و الجبروت لله ملى النورى و مالك المعرش و الثرى"  
بتكرار بسيار استعمال گردید . و در كتاب اقدس است قوله :

"لو نتكلم فى هذا المقام بلسان اهل الملكوت ..... هذا السان  
عبادى فى ملكوتى تفكروا فيما ينطق به لسان اهل جبروتى" الخ  
كه مستفاد ميشود مراد از آنها عوالم و مقامات شامخ بزرگان و مقربان  
الهى از نفوس بالغه بشریه میباشد . و در عرف اين امر و آشعار  
بديحه اصطلاح ملكوت الهى ترجمه عالم پادشاهى مقام الهى  
متداول گشت . و از ضمن اعظم عبدالمها است قوله :

"از افق اعلى و ملكوت الهى سؤال نموده بوديد حضرت اعلى  
انسى انا حتى فى الافق الا بهى فرمودند و از جمال ميسارك  
و نراكم من افق الا بهى در الواح نازل و همچنين ملكوت الهى  
وارد بد آنكه ملكوت در لغت مبالغه ملك است يعنى سلطنت  
و در اصطلاح اهل حقيقت عالم الهى كه محيط بر عالم ملكى و مقدس

از شئون و خصائص و قيود و نقائص عالم ملكى ، مجرد هيكل قدسيم  
نورانى روحانى نه داخل در امكان و نه خارج از امكان غير مستحيز  
و غير محسوس بحواس جسمانى مثالش عالم عقل و عالم روح در هيكل  
انسانى است كه محيط بر قالب جسمانى و مدير كافته شؤون و اعضاء  
و اجزاء و قوى و حواس و مشاعر عالم بشرى نه داخل نه خارج زيرا  
در خول و خروج و اختلاط از خصائص عالم اجسام است بارى عوالم  
الهى غير متناهى ..... بارى افق الهى و ملكوت اعلى عبارت از  
عالم الهى و جهان رحمانى مقر سلطنت روحانى و كامرانسى  
احباى رحمانى است جمال قدم و اسم اعظم روحى لا حياثه  
الفداء قبل از احتراق در افق امكان و بعد از غروب بر سرير عظمت  
آنجهان حقيقت مستقر بوده و حال نيز چنان است زيرا از سر اى  
حقيقت مقدسه اش نه طلوعى و نه غروبى و نه ظهورى و نه بطونى  
نه اولى و نه آخرى لم يزل در علو بوده و هست اين تقدير  
مراتب بالنسبه با شراق در هيكل مكرم است نه در ذات و حقيقت  
الى آخرها . و در لوح به نصير چنين است قوله :

"لحاط الله در فوق رؤوس ناظر واحدى بآن ملتفت نه ملكوت  
الله ما بين يدي مشهود و نفسى بآن شاعرنه" الخ

عربى صاف و هموار . در لوح حكما است :

(مَمَرِد) "ان قلبى من حيث هو هو قد جعله الله

مردا \* الخ

(مُناجات)

مصدر مزید عربی بمعنی راز و در دل گوئی.  
در ضمن لوح حکماء مقداری از تضرعات  
حکیم بلیئوس بنام مناجات مذکور است  
و در مابین مناجاتهای با خدا که کم و بیش در آثار مقدسه همه  
ادیان مسطور میباشد و مزامیزداود و مناجاتهای صادره  
از علی امیر المؤمنین و امام زین العابدین و برخی از اولیاء  
روحانی بکثرت موجود و مشهور و مناجاتهای صادره در امر بدیع  
بیشتر و متنوع تر میباشد از آنجمله در مناجاتهای مقام نقطه  
البیان است قوله :

"یا ذا الجود والاحسان والحجة والبیان انت تعلم انی  
لا احب ان اعلم الا حبك فانت فانزل لی الاسباب ما یبلغنی الی  
ساحة قرب الاسماء والصفات" الخ وقوله :

"فسبحانک یا الهی خلقتنی وانت الذی رزقتنی وانت الذی امتنی  
وانت الذی شرفتنی وانت الذی الهمتنی وانت الذی اکرمتنی  
وانت الذی اعطیتنی وانت الذی ایدتنی وانت الذی لا یعزب  
من علمک من شیء ولا یحجب عن طلعتک شیء فآه آه کیف  
اقول انا وان هذا هو ذنب العظیم وعصیان القدیم حیث  
لا یعادلہ ذنب فی علمک ولا یساویه فی الرتبة خطیئة فی کتابک

لأنه هو من شجرة الانیة ینطق بین یدیک فآه آه انا الذی  
رضیت فی تلقاء وجهک بان اقول فی نفسی قول انا وانا الذی  
احتملت القول فی تلقاء طلعة حضرتک بقولی انا وانا الذی فرطت  
فی جنبک بذکری انا وانا الذی عصیت حضرتک بذکر الانیة  
نهیئت بان لا یعزبها احد فی تلقاء عز و هو بیتک وانا الذی قلت انا  
ولا استحیی من وجهک بالآ اقول بعد ذلک فی بین یدیک باننی  
انا فآه آه لو ابکی علی ما احتملت نفسی سرمد الا بد فی عمری  
ما یفرغ فؤادی ولا یسکن سرّی ولا یروح علانیتی ولكن لما شاهدت  
معاملتک مع المذنبین من عبادک لا یقن لا تسخط علی بجلالة  
رحمتک ولا تغضب علی بغلو عنایتک وسلطنتک" الخ .  
ودعی لیلۃ الجمعة است :

"بسم الله الرحمن الرحیم سبحانک اللهم یا الهی یا محبوب  
من ان اذکک بذکری ایاک اوان اثنی فی طلکک اذ اننی اعرف  
حدّ کینونتی بانها معدومة عندک واشهد علی ذاتیتی بانها  
مقطوعة عن ابداعک فکیف من عرف حدّ نفسها وشهد علی مقام  
انیتها یقدر ان یتعرج الیهام حدّ فثاته فسبحانک سبحا  
نک  
من ان اکون زاکرک او مثنیک ولو کان کلّ یتقربون الیک  
بتوحیدک فانی اتقرب بک الیک باعترافی بشرکی عندک بان  
توحیدک لا یمکن لغيرک لان ذکر الغیر اعلی دلیل علی الامتنان

و وجوه الاثنينية اقوى شهيد على الانقطاع ف سبحانه سبحانك  
ولو كان الكل يتقربون بك بشنائهم لديك فانتى اتقرب بـك  
بتقديسك عن وصف مادونك وبتنزيهك عن نعت ماسواك اذ وجو  
الوصف دال بالقطع عن الموصوف و ذكر النعت شاهد بانـه  
اثر لا يذكر مع المنعوت ف سبحانه سبحانك لو كان الكل يتقربون  
اليك بما هم يحبونك فانتى اتقرب اليك باقرارى على عدم حبى  
لك لان ذلك لا يمكن لاحد لو عرفت السبيل او وجدت الدليل  
فانتى وعزتك لكنت اول المتناولين ولكن بعد عرفان حدى و  
ملاحظة فناء وجودى كيف اتلبس الباطل بالحق واتقصر الممكن  
بالحق لا وعزتك ما عرفتك وما كنت عارفك و ما وحدتك وما كنت  
موحدك وما اجبتك وما كنت محبك وما زكرتك وما كنت ذا كرك  
وليس لى حزن بذلك لان الكل بمثلى لويديعى احد غير ذلك  
فادعاه يكذبه ولا يحتاج الى دليل غيره لان الوجود الموحد  
اعظم دليل بشركه و ذكر الغير بنفسه اشد دليل بقطع  
السبيل عن حبه ف سبحانه ليس لى لذة الا باعترافى بنار  
حدى وعرفان فناء كينونتى واقرارى بقصارى العظمى  
لنفسانيتى وقضاياى الكبرى لانيتى واشهدك يا محبوب ولم  
استشهد غيرك لان شهادة الغير لم ينفعنى لان الكل بمثلى  
فقراء عندك ومحتاج غيرك وان استشهد المفتقر عن المفتقر



و وجوه الاثنينية اقوى شهيد على الانقطاع ف سبحانه سبحانه  
ولو كان الكل يتقربون بك بشنائهم لديك فانتى اتقرب بك  
بتقديسك عن وصف مادونك وبتنزيهك عن نعت ماسواك از وجو  
الوصف دال بالقطع عن الموصوف و ذكر النعت شاهد بان  
اثر لا يذكر مع المنعوت ف سبحانه سبحانه لو كان الكل يتقربون  
اليك بما هم يحبونك فانتى اتقرب اليك باقرارى على عدم حبنى  
لك لان ذلك لا يمكن لاحد لو عرفت السبيل او وجدت الدليل  
فانتى وعزتك لكنت اول المتناولين ولكن بعد عرفان حدى و  
ملاحظة فناء وجودى كيف اتلبس الباطل بالحق واتقصر الممكن  
بالحق لا وعزتك ما عرفتكم وما كنت عارفكم و ما وحدتكم وما كنت  
موحدكم وما اجبتكم وما كنت محبك وما زكرتك وما كنت ذا كرك  
وليس لى حزن بذلك لان الكل بمثل لويدي على احد غير ذلك  
فادعاه يكذبه ولا يحتاج الى دليل غيره لان الوجود الموحد  
اعظم دليل بشركه و ذكر الغير بنفسه اشد دليل بقطع  
السبيل عن حبه ف سبحانه لى لذة الاعترافى بنار  
حدى و عرفان فناء كينونتى واقرارى بقصارى العظمى  
لنفسائتى وقضاياى الكبرى لانيتى واشهدك يا محبوب ولم  
استشهد غيرك لان شهادة الغير لم ينفعنى لان الكل بمثل  
فقراء عندك ومحتاج غيرك وان استشهدا المفتقر عن المفتقر



و وجوه الاثنينية اقوى شهيد على الاقطاع فسبحانك سبحانك  
ولو كان الكل يتقربون بك بشنائهم لديك فانتى اتقرب بك  
بتقد يسك عن وصف ما دونك وبتنزيهك عن نعت ما سواك اذ وجو  
الوصف دال بالقطع عن الموصوف وذكر النعت شاهد بان  
اثر لا يذكر مع المنعوت فسبحانك سبحانك لو كان الكل يتقربون  
اليك بما هم يحبونك فانتى اتقرب اليك باقرارى على عدم حبنى  
لك لان ذلك لا يمكن لاحد لو عرفت السبيل او وجدت الدليل  
فانتى وعزتك لكنت اول المتناولين ولكن بعد عرفان حدى و  
ملاحظة فناء وجودى كيف اتلبس الباطل بالحق واتقصر الممكن  
بالحق لا وعزتك ما عرفتكم وما كنت عارفكم و ما وحدتكم وما كنت  
موحدكم وما اجبتكم وما كنت محبك وما ذكرتك وما كنت ذا كرك  
وليس لى حزن بذلك لان الكل بمثل لويديعى احد غير ذلك  
فادعاه يكذب ولا يحتاج الى دليل غيره لان الوجود الموحد  
اعظم دليل بشركه وذكر الغير بنفسه اشد دليل بقطوع  
السبيل عن حبه فسبحانك ليس لى لذة الا باعترافى بنار  
حدى وعرفان فناء كينونتى واقرارى بقصارى العظمى  
لنفسانيتى وقضايى الكبرى لانيتى واشهدك يا محبوب ولم  
استشهد غيرك لان شهادة الغير لم ينفعنى لان الكل بمثل  
فقراء عندك ومحتاج غيرك وان استشهدا المفتقر عن المفتقر

دليل على جهله به وتغيره عنك الا وان لا يرى فى ذكر الغير  
الا طلعتك ولا فى شهادة العبد الا شهادتك فان حينئذ حل  
له ذكر السبحات وبيان الاشارات والا فسبحانك سبحانك ما  
علمت زنباً اكبر من هذا استشهاد العبد بدونك واراد ان يستغنى  
بسواك سبحانك سبحانك وكفى بك شهيداً على بانى ما اوجدك  
ولا اقدب توحيدك ولا اثنيتك ولا اقدر بشنائك وانى لاعلم بسان  
الموحدين يوحدونك بقولهم لا اله الا انت وعزتك انى ما اوجدك  
بتلك الكلمة لاني اراها آية فى ملكوتك وصفة من اسماء سلطان  
ارادتك فكيف اجعل حظ العباد توحيدك يارب الابداد و  
كيف اثنيتك بشناء خلقك وانت متعالى بان توصف بالا ضداد  
فسبحانك سبحانك احرق فى نار عدم توحيدى ولم اخرج من  
حد فؤادى ولا ادعى ما لا يمكن فسبحانك سبحانك بعد تلك  
السبل المسدودة وهذا الطريق المنصدة ماريت لى وصلاً حتى  
اتسلى نفسى بيومه ولا علمت يوم لقاء حتى اسكن نفسه بوعده  
فسبحانك سبحانك لا حزن لى بذلك لان الممكن لم يزل فى نار  
نفسه وحزن ذاته فسبحانك سبحانك انى نار اكبر من ذكر وجودى  
وانى عقاب اعظم من سماء كينونتى لديك وانى عذاب اشد من  
توحيدى اياك ان لم اكن مثل الفاعلين يشركون بك فى توحيدى  
ويزعمون انهم يوحدون ويكذبون من ثنائهم ويحسمون انهم

ينعمتون ويحرقون بنار الا مكان في افئدتهم ويزعمون انهم  
 يتنعمون فسبحانك سبحانك مالنار الا النار ولا يمكن في مقام  
 الاغيار دار القرار فاليك اقبل يا سلطان عليك افد يا ملك القهار  
 وجاء نوائلك وفضائلك يا ستار اعتماداً بمواهبك وعنايتك يا  
 غفار اذ بيدك سلطان التقدير في غياهب بروزات الاخبار وان  
 هذه ليلة اليك ترفع الاصوات وانت الذي لا يفوتك ذكرناعت  
 وبيدك حياة العظام بعد الرميم اللهم اني اشهدك ان افئدتنا  
 بما كسبت ذميمة فانية ومقترنة بذكر غيره في لجة المحبة فانزل  
 من سماء محبتك علينا ما الافضال وانزل علينا آيات الجلال اذ انك  
 كثير النوال وشديد المحال ذوالكيد والخيال وذوالجود والجمال  
 فاحي تلك الرمادات بمنك يا مالك الاسماء والصفات ونور تلك  
 الظلمات بفضلك يا رب الارضين والسموات وارفع هذا السبحات  
 من اشارات ماسطر في الرقوم المسطرات بما نزلت في بواطن الآيات  
 والزبرات ايرب عبدك فانيك وسائلك وافدك وراجيك مشتاقك  
 وطالبك نازل اليك هب اللهم في هذه الليلة من فواضل  
 ما وهبته لمحمد وعلي وآلهما المعصومين وبارك فيما كتبت لى  
 ايام لقائى فانك تعلم سرى وماتهى اليه نفسى خلصنى من  
 بين العباد وبلغنى الى ساحة القرب والامداد وارفع عنى  
 حكم الاضداد والانداد ايرب كلنى عدم بحت وفقير محض وعجز

صرف واضطرار بأث ما رأيت النصر الا ان القى نفسى بين  
 يدك يا رب القدر اذ انك انت بالمستقر تفعل ما تشاء بفضلك  
 انك انت وهاب مقتدر فاصنع اللهم لى وبابى وامى ممن هو  
 فى علمك بما انت انت اذ انك انت الله الملك الرفيع والفرد  
 المنيع والجواد الوهاب المتعال سبحات ربك رب العزة عما  
 يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين " ودر  
 مناجاتى ديگراست :

" فسبحانك يا الهى لوعرفوك ما وصفوك ومن ثم زايا الهى لم  
 يوحدوك فاسالك اللهم يا الهى بعزة كينونيتك وتقدر ذاتيتك  
 وتفرد جبروتيتك بان تبلغنى الى مقام ذروة ما قدرت لى  
 فى الابداع بما احاط علمك فى حظ الاختراع فاننى انا لاند  
 بجناحك وتائب اليك بجورك استشفع بك الى نفسك ولا مفر لى  
 الا اليك فعلمنى ما هو المكنون فى علمك وايدنى ما هو المخزون  
 فى غيبك فانى فقير الى رحمتك وانك غنى عن عذابى ولا يتعاضدك  
 شئ فى السموات ولا فى الارض وانك انت الغنى الحميد فى  
 الهى انى اشهدك ومن لديك من الاشهاد انك لوتعد بنى  
 باحاطة قدرتك فى الامكان نار الحديد وتذرنى فى النار بدوام  
 عز ازليتك وقدس صمدانيتك وبهاء رحمانيتك وجلال كبريائيتك  
 فى كل آن برزخ جديد لكنت بعزتك محموداً فى فعلك ومطاعاً

في حكمك وعادلا في قضائك " الخ

ايضا قوله :

" سبحانك فاحفظني في كل عالم يحيط به علمك عما يحزنني او يحوطني وانزل في قلبي قوة من عندك وسلطاناً من لدنك لا نتصرن به على كل شئ ولا ستظهرن به على العالمين انك انت ربّي عليك توكلت وانت رب العالمين قد خلقتني وماكنت عندك شيئاً " الخ وقوله :

" سبحانك اللهم رب السموات والارض وما بينهما من ان اذكرك بذكرى اياك اوان اثني بثنائي في ملكك لانّ ما عرفت كينونة ذاتي وشهدت عليه نفسانية انيتي من اعلى شوامخ الذكر والعلو ومنتهى جواهر الثناء والسمو لم يكن الا كوجودي عندك افك بحت وفناء محض فكيف اتقرّب اليك " الخ وقوله :

" فوعزتكم وسلطان صمدانيتكم وقوتكم ومليك فردانيتكم لو تخلق ما بين سماء العرش الى تحت الثرى ناراً لا يعادلها نار في علمك من شدة حرّها وعظمة زفيرها ثم تجعل جسدی بما ملئت كل ذلك الهواء وتعدّ بني فيها بدوام ازليّتك لم تزل ولا تزال وتضاعف كل آن ما احصيت في علمك بكل قدرتك وعظمتك وجبروتيتك وكبرياءيتك جزاء حمدي نفسك وذكري اياك وتوحيدي ذاتك و عرفاني كينونيّتك كنت مستحقاً بذلك " وقوله :

استغفرك من كل لذّة بغير لذّة ذكرك ومن كل براحة الا انعم مع

حضرتك والقيام بين يدي سلطان كبرياءيتك ولا لي سرور الا في رضاك ولا مطلب الا لقاك وان علمت في دون ذلك فو عزّتك اني انا المستغفر التائب اليك عند ما احببتك ولا اردته بل وقع بمثل ما يفرّ الا رباح من هذا الشطر الى هذا " وقوله :

" فارحم اللهم من لا راحم له غيرك وافتح اللهم لمن لا فاتح له غيرك واقبض اللهم لمن لا قابض له سواك وهب اللهم لمن لا وهّاب له الا انت واغفر اللهم من لا استغفار له من عند نفسه ولا غافر له الا انت وتب على يا محبوبي فان ليس لي توبة عندك لانّ كلمة التوبة خطيئة اكتسبت من خطيئة وان كينونتي ذنب محض لا يعادله في علمك ذنب ولا في كتابك خطأ فهب لي اللهم كبائر حوبي فان كفى صغر من توبتي واغفر اللهم عظيم جريراتي فان لا استغفار لي عندك ..... فاني انا الذي ما استحيت في الخلا ولم اراقبك في الملأ وما عبدتك على حدّ مسكنتي " الخ وقوله :

" انت الذي خلقتني ورزقتني ثم اكرمتني ورفعتنى ثم الهمتني واغررتني ثم نزلت على آياتك لم صبرت يا الهى في حق الطالمين اليس انك كنت اله العالمين اليس اتى كنت عبداً من المؤمنين لم رأيت يا الهى عمل المفسدين اليس انك كنت ربّ الموحدين

اليس انى كنت عبداً من التائبين لم سمعت يا الهى فى حقى  
كلمات المنافقين اليس انك كنت ناصر المظلومين اليس انى  
كنت عبداً من المظلومين لم سميت نفسك عالماً ومقتدراً ولا تأمر  
بالنارحين الا بظنار ولا تقل كن برداً وسلاماً لعبادى المؤمنين  
لم خلصت ابراهيم عن النار واطهرت الفتن بالنار فى حقى  
فلم اصرط قيم فى افعالك مرة تهلك كل الظالمين لناقصة  
صالح ومرة تصبر فى حق مثل الحسين حتى يدور المشركين بروساء  
عبادك المقربين بين الناس يحضرونهم فسبحانك سبحانك كل  
حزنى منك وكل رجائى عنك فلك الحمد بما جفظتنى من قبائح  
اعمال الظالمين ومن شذائد اعمال المشركين فسبحانك سبحانك  
لما كنت قائماً بين يديك على سرير القرب اجترء عليك واقول  
ولا اخاف من بعدى عنك وعدلك لعلنى بقربك وفضلك ان كنت  
صبرت فى المكاره فانك يا الهى لكنت اصبر منى قد سمعت  
من النصارى واليهود كلمة الشرك وحملت عنهم فسبحانك تبت  
اليك وانا اول التائبين استغفرك يا الهى من كل ما احاط علمك  
به ويحصى كتابك فى حقى وانا ذائب اليك ومعتصم بحبلك  
ومتوكل عليك وحدك لا شريك لك وافوض امرى كله بيدك فنعم  
المولى انت يا الهى ونعم النصير يا مولاي وكل الخير منك ولك  
ويرى من عندك ويرفع اليك وحدك لا اله الا انت ..... وانك

لوتعدبنى بدوام ذاتك جزاء ذكرى بين يديك لكنت مستحقاً  
فانك محمود لن تظلم باحد ابداً ..... ازك قليلاً عن كثير  
ما يحصى كتابك فى حقى ..... انا الذى ذكرت نفسى بغير حق  
انا الذى ما اذكرك بما انت مستحق به انا الذى جحدت آياتك  
بعد ما خلقت لى فى كل شئى انا الذى غفلت عن آياتك بعد ما  
احاطتنى الآلاء من كل شطر انا الذى اذنبت انا الذى اخطأت  
انا الذى غفلت انا الذى نسيت انا الذى اسرفت انا الذى  
قصرت انا الذى وقعت فى ارض السباحات بغير انك انا الذى  
استغفرت من خطاياى ثم عدت فيها ولم استحيى عنك فى ملاء  
انا الذى عصيتك يا جبار السموات والارض بعد ما علمتنى سطواتك  
وشاهدتنى نعماتك ..... فيا الهى انك غنى عن عذابى  
وانا فقير الى غفرانك ..... فيا الهى حاش الظن بى ان الظن  
بمهلك دون غفرانك ورضوانك وعفوك ثم سترك وجودك " الخ  
ور تفسير كوشراست :  
" انى لو اردت من بعد كما بينت الميزان فى بين يدي الاشهاد  
من قبل لا كتب فى ستة ساعات الف بيت من المناجات فمن اليوم  
يقدر بذلك " الخ  
وازمقام ابهى است قوله :  
" بسم الله البهى الابهى قل يا الهى ومحبوبى ومحركى ومجذبى



والمناى فى قلبى ومحبوب سرى لك الحمد بما جعلتنى مقبلاً الى وجهك ومشتعلاً بذكرك ومنادياً باسمك وناطقاً بشنائك ايرب ايرب ان لم تظهر الغفلة من اين نصبت اعلام رحمتك ورفعت رايات كرمك وان لم يعلن الخطاء كيف يعلم بانك انت الستار الغفار العليم الحكيم نفسى لغفلة غافلِكَ الفداء بما مرت عن ورائها نسمات رحمة اسمك الرحمن ذاتى لذنب مذنبك الفداء بما عرفت به ارياح فضلك وتوضأت مسك الطافك كينونتى لعصيان عاصيك الفداء لان به اشرقت شمس مواهبك من افق عطائك ونزلت امطار جودك على حقائق خلقك ايرب انا الذى اقررت بكل العصيان واعترفت بما لا اعترف به اهل الامكان سرعت الى شاطئ غفرانك واسكنت فى ظل خيام مكرماتك اسألك يا مالك القدم والمهيمن على العالم بان يظهر منسى ما نظير به الارواح فى هواء حبك والنفوس فى فضاء انسك ثم قدرلى قوة بسلطانك لا قلب بها الممكنات الى مطلع ظهورك ومشرق وحبك ايرب فاجعلنى بكلى فانيا فى رضائك وقائماً على خدمتك لاني احب الحياة لا طوف حول سرادق امرك وخيام عظمتك ترانى يا الهى منقطعاً اليك وخاضعاً لديك فافعل بي ما انت اهلكه وينبغى لجلالك ويليق لحضرتك " و در مناجاتى در ايام صيام است :

" و انت يا الهى قدرت المناجاة لمن فى حولى وجعلت الآيات بيئات لنفسي وظهورات لا مرى ولكن انى احب بان اذكرك من قبل العالمين وبما عند هم من ذكرك وثنائك " الخ

بمعنى كثير الاحسان از اسماء الله است در لوح به نصير است :

(مَنّان)

" كل را در غفلت از جمال منّان بربستر

نسيان غافل يافته .

جمع مَنهَج ، منهج ، كَنهَج طريق و طريقه واضح در لوحى است :

(مَناهِج)

" ان يا عبدى ان انقطع عن مناهج

الغفلة ثم اسلك سبيل فضلى والطافى " .

عربى اسم فاعل از انجماد بمعنى بريسته وفشرد و خشك . در لوحى است قوله :

(مُنْجِمِد)

" كه شايد مخمود بين از نازد كريبه برا فروزند

ومنجمدين از ما بيان جارى شوند " مراد اشخاص بى شوق ايمانى بى جريان وعروج فكرى و قلبى ميباشند .

عربى بمعنى عطيه وبخشش . منح جمع در خطابى است :

(مِنْحَة)

" و انى اسأل الله بان يهيألى هذه المنحة

الکبری\* .

(مَنَدَر)

در مقاله سیاح است :

" واز محراب ومنبر و مسند و مندر و شروت  
وزبور و جماعت شام و سحر گذشتند " الخ  
شاید مندر اسم مکان ندره بمعنی قطعه طلا در معدن یعنی  
منبع طلا و زر است و یا بمعنی عرفی نوعی از تختهای چوبی  
پیوسته بدیوار در اطاق .

عربی نوك تيز و منقار گوشت کننده لا شخوړه  
(مُنَسَّر - مَنَسِر) در لوحی است :

" وَاَنْ تَسْأَلَكَ الطَّيْرُ عَنْ طَيْرِ الْقُدْسِ قُلْ  
اَنْتَ تَرَكْتَهَا حِينَ الَّذِي كَانَتْ تَحْتَ مَخَالِيهَا لَانْكَارِ وَمُنَسَّرًا لَشَرَارِ " .

از توابع کوهستانی یزد و مرکزی قدیم  
(مَنَسَّر)

در این امر که بابیان و بهائیان معروف  
مانند میرزا محمد رضا رضی الروح و حاجی  
شاه محمد امین البیان مذکور ضمن نام رضا و امین و غیره ملاحظه  
و در الواح و آثار بسیار ذکر آنجا است .

عربی بمعنی صاعقه خورده و بییهوش  
(مُنْصَعِق) در لوح خطاب به سلمان قوله الاعزّ :  
" و اگر ذکر حکمتهای مقتّعه مغطّاة نمایم

البتّه ناس را منصعق بل میت مشاهده خواهی نمود " و در لوحی  
دیگر :

" قَدْ اخَذَ مِنَ الْفِتْنَةِ أَكْثَرَ الْعِبَادِ وَ هُمْ الْيَوْمَ مَنْصَعِقُونَ " و قوله :  
" بلکه طوریون منصعق شدند " .

نام شهری در کشور مصر واقع در ۱۱۸  
(مَنْصُورَة) کیلومتری شمالی قاهره که در ضمن نام

مصر ذکر شده است و در لوح  
بناصر الدین شاه ذکر فروش رفتن بعضی از بهائیان در آنجا  
میباشد .

در آثار این امر لقب و تجلیل جلوه گاه  
(مَنْظَرٌ أَعْلَى - مَنْظَر) الهی و ظهور است که در شرح هاء  
اکبر و مانند آنها مذکور میباشد :

" وَاِنَّ ذَلِكَ لَهَا وَالشَّرَفَ لِمَنْ كَانَ بِالْمَنْظَرِ الْاَكْبَرِ " و در کتاب  
اقدس :

" وَاَلَا عَلَى ذِكْرِ مَقَامَاتِهِ الْعَلِيَا وَمَنْظَرِهِ الْاَسْنَى " و قوله :  
" قَدْ نَزَلَ النَّامُوسُ الْاَكْبَرُ فِي الْمَنْظَرِ الْاَنُورِ " و قوله :  
" الْاَمِنْ اَوْتَى الْبَصْرَ مِنْ هَذَا الْمَنْظَرِ الْكَرِيمِ " .

اسم مفعول عربی در لوح به نصیر در  
(مُنْكَر) حق میرزایحیی ازل است :

" فعل منکر خود را بجمال اظهار نسبت داده " الخ بمعنی ناپسند .

(مَنْمَنْم)

اسم مفعول عربی بعبارت " رمز منعم " در آثار بسیار ذکر است بمعنی پیچیده بهم کرده مبهم .

معتمد الدوله در تاریخ ظهور الحق و در اسرار الآثار العمومیّه بتفصیل ذکر است .

(منوچهر خان)

اسم مفعول عربی بمعنی معلق . در لوح دنیا است :

(مَنْوُط)

" اسر اعظم که اداره خلق بآن مربوط

و منوط است " .

جمع منیه آرزوها . در لوح نصیر :

(مُنَى)

" این است منای عالمین " و در خطاب

وصایای عهد :

" هذا منائی ورجائی " که بصورت مفرد استعمال شد . و نیز

در مناجاتی دیگر :

" اللهم یا الهی و ربی و منائی " الخ

(مُنَى)

در لوح به ناصرالدین شاه :

" لای جرم منیتم " برای چه گناهی

در ابتلا و امتحان افتادید

اسم فاعل عربی بمعنی روشن کننده

در لوح رئیس است :

(مُنیر)

" واقبلوا الى الله بوجه منیر " و در لوح

به نصیر است :

" تا آنکه بالاخره جسد منیر مرا در هوا آویختند " و ذکر منیر

کاشی ضمن نامهای آقا و اسم و از میراست .

در کتاب بیان است :

(مَنْع - مُمْنِع)

" هرگاه بقدر گلشنی از نفوس مقتنمه

( یعنی نفوس شریفه با ارزش ) راجع

یا شوند ثمره گلشنی نزد او ظاهر گشته " و در کتاب اقدس است :

" لهذا الظهور الممتنع المنیع " یعنی آنکه دسترس حواس و مدار

نیست " و قوله :

" قد حکم الله دفن الاموات فی البلور والا حجار الممتنعه " یعنی

سنگهای شریف ارزش دار .

(مُنِيف)

اسم فاعل عربی بمعنی بلند . در کتاب

اقدس :

" وفتح کل باب منیف " هر در عالی مرتفع گشوده شد .

(مَنْ يُوحِي)

قصبه ای از قراء سواحل شط العرب

در خوزستان تقریباً در هفت فرسخی

جنوبی آبادان و تا خسروآباد يك

فرسخ شامل تقریباً پنجاهزار و چهارصد نفر اهالی عرب و عاری از

علم و تربیت و تمدن زمان که از فوائد نخلستان معاش میکنند و هوا

گرم و مرطوب است و مراوده شان بساحل عراق متواتر میباشد

و در آنجا قریب دو بیست نفر از مرد وزن و بزرگ و کوچک

بهائی بودند و همه بخزاعی نام مذکور و موصوف در تاربخ

ظهور الحق منتسب و اعرف و اهمشان عبود نام داشت .

ضمن نام هجرت ذکر است .

(مهاجرت)

در لوح بحاج محمد کریم خان است :

(مُهْتَاض)

" يا ايها المهتاض لا تعجل علي

الاعتراض ولا تكن كالا رقم اللضلاضر

من عجل في اللمم سقط في الندم " الخ طاهر اّمهتاض اسـم

مفعول از اّهتاض بمعنی شکسته استخوان بعد از حصول صحت

میباشد و پس از عافیت که بعد از احتیاط و حفظ صحت بساز

بشکنند یا بیمار شود چه او پس از ایمان به شیخ احساسی و سید

رشتی باز بشکستگی و بیماری دچار گردید . و در ضمن رقم اولم

و لضاضر و فواد هم ذکر است .

مهد عربی گهواره و جای آرام و خواب

(مهد - مهادر)

کودکان و هر جایگاه هموار برقرار و در

کرده . و مهد علیا لقب مهادر

ناصرالدین شاه بود . و جمال ابهی حرم دوم خود بنام فاطمه را

مهد علیا میخواندند و او خود نامه هایش را که بخطش موجود

است " فاطمه مهد علیا " امضاء میکرد .

مهادر عربی بستر . در لوح به ناصرالدین شاه است :

" كنت كاحدٍ من العباد وراقداً على المهاد "

اسم مفعول عربی از هدایة و نزد امامیه

(مهدی)

لقب و شهرت امام دوازدهم موعود

منتظر گردید و در کتاب بیان باب ۱۷ از

واحد هشتم چنین مسطور است :

" کلّ مؤمنین بر رسول الله منتظرند ظهور مهدی موعود را زیرا که

این حدیث از رسول الله هست و عامّه و خاصّه بر آن متفقند " الخ

و از مهدی نامان شهر مذکور در آثار : ملا مهدی خوئی که از

خطابه های مقام نقطه با و است :

" بسم الله الرحمن الرحيم فيا ايها المؤمن الثابت قد قرأت كتابك



واحمد الله ربك " الخ و مهدی نامان دیگر در ذیل نام  
هادی ذکرند .

(مهر - مَهْمُور - مَهْمِر) مهر بضم میم فارسی بمعنی نگین و خاتم  
که برای نهادن نام و نشان و تاریخ

(مهر - مَهَار) کتابت در نوشته ها است و در عرف عربی  
نیز مَهْمِر بهمین معنی استعمال کنند

و در عرف متداول فارسی هم از این واژه فارسی اشتقاق بنوع  
لغات عربی کرده نوشته را مَهْمُور گویند و طبق همین در سورة  
القصص است :

" قل انه لكتاب الله و انه لصحيفة المختومة الممهورة التي  
كانت تحت كنائز القدرة في حجابات العصمة بالحق محفوظا "

و در مقاله سیاح است قوله :

" یحیی را بتمهیر قرآن مجید تأکید نمود "

مَهْر بفتح میم عربی بمعنی کابین . در لوحی است :

" نزل لك هذا اللوح الذي من افقه لا تحت شمس الطاف ربك  
العزیز الحمید اعرف قدرها و اغلِ مَهْرَهَا ( کابینش را اگران گیر  
و بهر کسی آشکار مکن ) و انها خیر لك ان كنت من العارفين "  
مَهْر عربی و فارسی چوب و غیره که به بینی شتر کنند و بهرجا  
خواهند کشند . در خطابی در صورت زیارت آقا زمان شهید

ابرقواست : وعدّ بوك بالمهـار .

مهیمن اسم فاعل عربی بمعنی نگهبان  
(مَهْمِین) و فرمانده فرمانروای مسلط . در لوحی

است :

" بسم المهیمن علی ماکان کتاب نزلت آیاته لمن شاء انه فصل  
من ام الكتاب من لدی العزیز الوهاب و فیه یلقی الروح فی  
کل الاحیان انه لا اله الا هو و الذی ینطق انه لمطلع کتب الله  
المهیمن المختار " و قوله :

" یا الهی اسألك باسمک الذی جعلته مهیمنا علی کل الاسماء  
بان تقدّر لی ما ینفعنی فی الدنیا و الآخرة و تقیمنی علی خدمتک  
بین البریة لا اله الا انت المعطی البازل العزیز الرحیم ثم  
اغفر لی ما عطته فی ايامک و کفر عنی سیئاتی بفضلک و جودک  
انک علی ذلک لمقتدر قدير " .

عربی مومو گربه . در لوحی به سید

(مُواء) مهدی دهجی از ادرنه است :

" ثم اعلم بان ارتفعت موا السنانیر

ثم نباح الکلاب و عن ورائها عواء الذئاب ثم قباع الخنازیر ان  
انت من السامعین " پس بدان که مومو گربه ها و آنگاه زوزه  
سگان و از پی آنها فریاد گرگان و خوکان برخاست و مراد اعراض

وتعرض ميرزا يحيى ازل واعوان<sup>۱</sup> است .

(مُودِي) امريكا نامش در آثار غصن اعظم

Dr. Susan Isabel Moody  
عبد البهاء مذکور وبه لقب امة الاعلى خوانده شد در سال ۱۹۱۰ ميلادى با دكتر كلارك سابق الذكر بطهران آمده سالها ب طبابت ونيز خدمت امريائى اشتغال داشت تا درگذشت .

(مورچه خوار) نام آبادى معروف واقع در چهارفرسخى اصفهان كه شرح واقعات ايام بساب اعظم در آنجا در ظهور الحق ثبت

گرديد و در مقاله سياح چنين است :

" چون به مورچه خوار رسيدند " الخ

در لوح حكما است :

(مُورطس) " انا نذكر لك نبأ مورطس انه كان

من الحكماء وصنع آلة تسمع على ستين

ميلاً " الخ در كتاب اخبار العلماء قفطى است كه مورسطس هم خوانند " حكيم يونانى له رياضة وتحيل وله تصانيف فمن ذلك كتاب فى الآلة المصوّنة المسماة بالا رغن البوقى والنزّ مرى يسمع على ستين ميلاً " .

شرح وتفصيل اين نام و پيغمبر شهيد

(مُوسَى) اسرائيلى در اسرار الآثار العمومية

است ونيز امام موسى بن جعفر كه در

مناجاتى وتوقيعى است . قوله :

" والله قد سأل يا الهى فى كلمة حجّتك فى زيارة موسى بن جعفر عليهم السلام وهى يا من بد الله فى شأنه " الخ موسى آئين و ملت منسوب بموسى پيغمبر مذکور و يافرقه اى از سادات و اخلاف موسى بن جعفر مسطور ميباشند . و از موسى نامان شهير مذکور در آثار اين امر :

حاجى ميرزا موسى قمى بود كه در تاريخ مفصلاً بيان گرديد و در لوحى به پسرش سيد ابوطالب چنين مسطور است :

" ثم اعلم بانّ ابىك قد وفى بمعهده و ما نقض ميثاق الله و اتبع هذا الجمال الذى ما عرفه احد من الخلق " الى آخرها و ديگر :

ميرزا موسى كليسم برادر ابوينى جمال ابهى كه در ذيل نام كليسم

و غيره ثبت و در الواح بسيار مذکور است منها قوله :

" هذا كتاب من لدنا الى الذى آمن بالله و اقبل الى وجهه ....

ثم اعلم بانّ حبيبى يدينا كتابك الذى ارسلته الى الكليم " الخ

و در لوح به نصير است :

" مع آنكه اول اين امر از جميع مستور بوده و احدى مطلع نه جز در

نفس و احد منهما الذي سمي باحمد استشهد في سبيل ربه  
ورجع الى مقر القصى والآخر الذي سمي بالكليم كان موجوداً  
حينئذ بين يدينا الخ مراد آنكه آغاز کار و امر ميرزا يحيى  
ازل راجز دونفرکه ملا عبد الكريم قزوینی و آقاميرزا موسى کليم  
باشند احدی خبرنداشت . و پسرش ميرزا مجد الدين کسه  
بالا خره شوهر صديّه خانم بنت ابهى و خواهر غصن اکبر شد  
و دختران آورد و بعد از صعود ابهى نسبت به غصن اعظم  
عبد البهاء سالها مخالفت کرده دست قوی ميرزا محمد علی  
قرار داشت و تقريباً در سال ۱۳۱۴ او را مرکز عهد ابهى در عکا  
طررد کردند .

### (مَوْطِي)

عربی گامگاه در صلوٰة يوميه است :  
" اسألك بموطئ قدميك في هذا البيد " .  
خطاب به جمال ابهى و در خصوص  
فلسطين و عكا است .

### (مَوْكِب)

دسته سوارگان یا پیادگان و در عرف  
ادب فارسی گفته میشود : " در موكب  
سلطانی " یعنی در گروه همراهان  
شاه بود . در مقاله سیاح است :  
" و موكب پادشاهی در سفر و حائل و مانعی در نظر نه ..... رأی

صواب چنان است که در مدت غیبت موكب سلطانی از مقر سریر  
شهریاری این شخص را در قلعه ماكو مقر داد .

### (مُولِي)

عربی بمعنی آقا و مالک و بمعنی منعّم  
و بمعنی آزاد کننده و بمعنی صاحب  
و بمعنی محب و بمعنی مهماندار و  
بمعنی قریب . در لوح رئیس است :

" طوبى لكم بما هاجرتم من دياركم و طفتم البلاد حباً لله  
مولاكم العزيز القديم " و در لوح به نصیر :  
" بلغ امر مولاك الى من هناك " و نام مولى الوری در آثار  
حضرت بهاء الله غالباً برخدا اطلاق گردید قوله :  
" يا مولى الوری فى ناسوت الانشاء أنزل عليهم من سماء فضلك  
امطار رحمتك " الخ و باصطلاح ثابتین شهرت حضرت  
عبد البهاء قرار گرفت و در اسرار الآثار العموميه تفصیلی ذکر است .  
در کتاب اقدس است :

### (مَوْهُوم)

" ليس هذا امرٌ تلعبون به باوهاكم  
وليس هذا امرٌ يدخل فيه كل جبان موهوم " .  
ممکن است کلمه موهوم مفعول بمعنی فاعل و متوهم بمعنی اهل  
وهم و خاطرات بی اساس باشد و استعارات و هم در جمل دیگر  
مانند قوله :

"اِنَّ رَبَّكَ غَفِيٌّ عَنْكَ وَعَنِ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ بُوْهُم مِّبِينٌ" وقوله :  
 " هذا امر اضرب منه ما عندكم من الا وهام والتماثيل " وقوله :  
 " كسروا سلاسل الا وهام " ودر لوح به عبد الوهاب :  
 " قد طوى بساط الا وهام واتى الرحمن بامر عظيم " —  
 قرائن براین معنی باشند ویا اینکه بمعنی " موهوم فیه " باشد  
 یعنی آنکه کسانی باورفتند در عین حال که بعقب دیگری  
 می‌گشتند و آنکه در او غلط و سهو کردند .

مرکزی معروف امر بهائی در آذربایجان  
 (میاندوآب) که در ذیل نام امین زکری از آن است و  
 خطاب به بهائیان آنجا الواح و آثار  
 بسیاری میباشد از آن جمله از حضرت عبدالبهاء قوله :  
 " میاندوآب هو الله ای بندگان الهی قریب بفروب است  
 ومن ازکثر کار خسته و بیراحت و گرفتار با وجود این بذکر شما  
 مشغولم و بیاد شما مانند دریا پرموج و بیقرار " الخ

عربی عهد و پیمان و در عرف اهل بها  
 (مِثاق) در دوره غصن اعظم عبدالبهاء ذکر  
 میثاق بسیار و مرکز میثاق لقب و شهرت  
 ایشان گردید و مخالفین را ناقضین میثاق و موافقین را ثابتهین  
 در میثاق لقب گشت و در آن ایام میثاق الله و میثاقی و میثاقیست

و شرکت میثاق و امثالها همی نام و لقب گردید . و در وصایای  
 مرکز میثاق عبدالبهاء است :  
 " حمداً لمن صان هیکل امره بدرع الميثاق " .

در لوح رئیس دولقب و منصب نظامی  
 (میرآلای - بین باشی) ترکی عثمانی معروف که در ذیل نام امر  
 ثبت میباشد .

عربی وقت مقرر در لوح به اشرف است  
 (مِیقات) " ثم اعلم بان تم میقات وقوفك  
 لدى العرش "

قریه معروف در آذربایجان از آغاز  
 (میلان) طلوع این امر بعنوان مرکزیابی شهرت  
 یافت و در تاریخ و آثار مذکور گشت . در  
 لوحی است :

" م ی لان قد نزل عن جهة العرش للذی سمی بابراهیم  
 لیكون متذکراً بذکر الله الحکیم هو البدیع فی الافق الابهی  
 فسبحان الذی نزل الآیات لقوم یعرفون " الخ

(ن) نون حرفی از کلمه و امرکن تکوینی  
در ادبیات عرفانی بسیار استعمال شد  
و در صورت صلوٰه یومیّه است :

"الذی به اقترن الکاف برکنه النون" و در آثار والواح این  
امر ن و ن ج رمز از نجف آباد و ن ر رمز از نراق و ن ی  
رمز از قصبه نیریز فارس میباشد . در لوحی است :  
"ای اهل ن و یا طوبی لکم ونعمیماً لکم چه که از اوّل امر  
فائز شدید بآنچه که من علی الارض از آن غافل" الخ و مشاهیر  
مؤمنین آنجا مانند حاجی محمد تقی ایوب و ملا محمد شفیع  
و نیز احمد علی و آقا بابا کر بلائی حسین و فضل الله و غیرهم  
و شهداء بسیار مذکور در تاریخ و آثارند و آقا حبیب الله معمار  
از شهداء اخیر آنجا است و در ضمن لوحی است :

"سبحان الله حضرت نون در کمال عداوت و بغض و نون  
دیگر معاون و یاور او" الخ که مراد ناصرالدین شاه و  
نایب السلطنه کامران میرزا میباشد .

(ناپلئون)  
باین نام سه تن در فرانسه منسوب  
بخاندان بوناپارت حکمرانی کردند  
Napoleon

نخست مؤسس این خاندان بوناپارت ناپلئون کبیر متولد  
بسال ۱۷۶۹ م و پس از محاربات و فتوحات و بالاخره توقیف  
شدن در جزیره کوچک سنت هلن و اقامت پنجسال در آنجا  
بتاریخ ۱۸۳۱ درگذشت و در حق او در رساله مدنیّه است :  
"ناپلیون اوّل از ظفر برملوک اروپا تخریب ممالک معموره  
و تند میر نفوس عامّه و استیلا تزلزل و اضطراب شدید در قطعه  
اروپا و اسیری نفس خود در انجام ایام فوائدی نیافت" دوم  
ناپلئون فرانسوا ژوزف پسر ناپولئون اوّل متولد بسال ۱۸۱۱  
که در سال ۱۸۳۲ بعلت سل ریوی درگذشت . سوم ناپولئون  
شارل لوئی برادرزاده ناپولئون کبیر متولد بسال ۱۸۱۸ و  
بالاخره دوم امپراطور ناپولئون شد و از سنّه ۱۸۵۲ تا ۱۸۷۰  
امپراطور معظم و منتقد در اروپا بود و در سال مذکور میلادی  
که مطابق ۱۲۸۶ هـ ق بود در محاربه با آلمان شکست خورد  
تسلیم شد و بآنگلستان رفت و بسال ۱۸۷۳ در آنجا درگذشت  
و خطاب در کتاب اقدس قوله :

"یا شواطئ نهر الرّین قدرأیناک مغطاة بالدماء بما سلّ علیک  
سیوف الجزاء و لك مرّة اخرى ونسمع حنین البرلین ولوانتهما  
اليوم علی عزّ مبین" اشاره بهمان محاربه سال ۱۸۷۰ و مراد  
از جزاء جزاء ناپولئون است که بلوغ صادر در ایام سجن

اعظم اعتنا نمود چنانچه در لوح دیگر خطاب بوی صریح بیان است قوله :

" بما فعلت تختلف الامور في مملكتك ويخرج انملك من كوك جزاء علك اذا تجد نفسك في خسران مبین " الى آخره . و عبارت : " ولك مرة اخرى " بالا م مفید انتفاع در لك و ذكر " ونسمع حنین البرلين " اشاره بآن است كه این محاربه بعكس واقع میشود وبالا خره بنفع فرانسه و ضرر آلمان تمام میشود و در یکی از آثار با امضاء خادم چنین مسطور است : " در ایام توقف در ارض سر الواح منیعه مخصوص بعضی از ملوك لا تمام حجة الله نازل شد از جمله به ملك پاریس كه در آن ایام رأس ملوك بود لوحی نازل و سبب آنكه روزی تلقاء عرش حاضر بودم فرمودند بعد از دعوی روس و عثمانی ملك پاریس باعانت عثمانی برخاست و بعد از نزاع و قتال و جدال و غارت جمعی از ملوك بمیان آمدند و حكم مصالحه محقق شد بعد ملك روس از ملك پاریس سؤال نمود كه من و تو هر دو اهل يك ملت بودیم سبب چه شد كه باهانت اهل مذهب خود و اعانه غیر مذهب قیام نمودی جواب نوشت كه سببی نداشت مگر آنكه نفوسی از رعیت عثمانی را ..... بفته برایشان هجوم نمودند و جمیع را غرق نمودند ندای آن مظلومان مرا از خواب

بیدار نمود و باعانت برخاستم بعد از اتمام فقره فرمودند حال ما لوحی با و میفرستیم او را امتحان مینمائیم اگر باعانت مظلومین اهل بیان برخاست تصدیق مینمائیم او را در آنچه گفته والا يظهر كذبہ فی ما ادعی لذالوحی با و نازل و ارسال شد ابتدا خبری از او نرسید مع آنكه وزیرى از وزرای او كه سرّاً اظهار حب مینمود بساحت اقدس معروض داشت كه مخصوصاً لوح را بطك رساندم و تفصیل را لساناً معروض داشتم معذلك جواب نرسید این بود كه بعد از عدم وصول جواب آن لوح این لوح ثانى نازل و بخط فرنساوى شخصى نوشته و ارسال داشت " الخ و در دیگری از آثار است :

" امپراطور فرانسه شخصى بود در مقام قول اعظم از جبال و در مقام عمل اقل از خردل در ایامی كه ارض سر مقام عرش واقع از سما مشیت الهی لوح امنع اقدس مخصوص او نازل و در آن لوح جمال قدم ملاحظه شأن سلطنت را فرمودند بعد از ارسال موفق بر عرض جواب نشد و بعد لوح دیگر از سما مشیت نازل و در آن میفرمایند قوله تعالى :

" انا بلوناك وجدناك فى معزل من الكلمة يعنى امتحان نمود ترا یافتیم خارج از كلمه از جمله سخن او این بود اگر مظلومی در عالم یافت شود و دادخواهی نماید بامدادش میرسیم و او

را از ظلم نجات می‌دهیم معذک جواب لوح الهی را نفرستاد  
و بداد خواهی برخواست بعد از این فقره فرمودند مثل او  
مثل مدفع بلا رصاص است صدایش عظیم ولیکن بیحاصل الخ  
و همچنین در سورة الهیکل خطاب باو است :

" ان یا ملک انا سمعنا منك كلمة تكلمت بها ان سألک ملک  
الرؤس عما قضی من حکم الفراء ان ربک هو العليم الخبير  
قلت كنت راقداً فی المهاد ایقظنی نداء العباد الذین  
ظلموا الی ان غرقوا فی البحر لا سود کذلک سمعنا وربک علی  
ما قول شهید نشهد انک ما یقطک النداء بل الهوی لا نسا  
بلوناک و جردناک فی معزل ان اعرف لجن القول وکن من  
العتفرین ..... لو کنت صاحب الکلمة ما نبذت کتاب اللہ  
وراء ظهرك ان ارسل الیک من لدن عزیز حکیم انا بلوناک به  
ما وجدناک علی ما ادعیت قم و تدارک ما فات عنک سوف تغنی  
الدنیا و ما عندک و ینقی الملک للہ ربک و رب آبائک الاولین لا  
ینبغی لک ان تقتصر الامور علی ما تهوی به هواک اتق زفات  
المظلوم ان احفظه من سهام الظالمین بما فعلت تختلف  
الامور فی مملکتک و تخرج الملک من کفک جزاء عطفک ان اتجد  
نفسک فی خسران مبین و تأخذ الزلازل کل القبائل فی  
هناک الا بان تقوم علی نصره هذا الامر و تتبع الروح فی

هذا السبیل المستقیم أعزک غرک لعمری انه لا بدوم  
و سوف یزول الا بان تتمسک بهذا الحبل المتین قد نری الذلّة  
تسعی وراءک وانت من الراقدين ینبغی لک ان اسمعت النداء  
من شطر الکبریا تدع ما عندک و تقول لبيک یا اله من فی  
السموات والارضین "

عربی جای اجتماع در لوح به طیب  
(نادی) است :

" سمعنا نداءک و ما تکلمت به فی نادى  
القوم " و در خطاب طلب مغفرت برای حاجی میرزا عبد الله  
صحیح فروش :

" و یحدث بالاخبار فی نادى .... "

در اسرار الآثار العمومیّه زیر نام آتش

تفصیلی است . و در لوح به رئیس :

" تالله هذا یوم فیہ تنطق النار فی  
کل الاشیا قد اتی محبوب العالمین ..... و ان کران اوقد  
النمرود نار الشّرب ..... لیطفئ بذلک نور الله بین ما سواه ....  
تالله انتم اصحاب النیران " الخ

پادشاهی که در ایام او همه شهادت  
(ناصر الدین شاه) و سختیهای در این امر وقوع یافت و



شرح احوال در تاریخ ظهور الحق و اسرار الآثار العمومیّه  
مستور است . در ایام ولیعهد شهبانیهضت بابیه مقاومت نمود  
و در مجلس مشهور علمای تبریز با مقام نقطه ملاقات و مکالمه نمود  
و در رساله مقاله سیاح در آنخصوص چنین درج است :

" در آنوقت حکمران آذربایجان ولیعهد گردون مهد بودند  
در حق باب حکمی نفرمودند و تعرضی نخواستند علما مصلحت  
را چنین دانستند که لا اقل تعزیر شدیدی باید " الخ و در حق  
اوضاع دربارش در اوائل سلطنتش نسبت باین امر در آنرساله  
چنین مذکور میباشد :

" سریر سلطنت بوجود شهریار تازه زینت یافت میرزا تقیخان  
امیر نظام و وزیر اعظم و اتابک معظم شد زمام امور جمهور را در  
قبضه اقتدار و استقلال گرفت و سمند همت را در میدان خود سری  
و استبداد بتاخت ..... اعلیحضرت شهریار در سنّ عنفوان  
شباب بودند وزیر با و هجمات غریبه افتاد و در امور طبل استقلال

بکوفت بدون استیذان از حضور همایون بعزم جزم خویش  
بی مشورت وزرای دوراندیش امر بتعرض بابیان کرد ..... فرمان  
ثانی برای برادر خویش میرزا حسنخان صادر فرمود " الخ تا  
آنکه بقول رساله مذکور " خطای عظمی و جسارت و ذنب جسیمی  
از شخص بابی سرزد که صفحه تاریخ اینطایقه را سیاه و درجه

مدنیّت بد نام نمود ..... صادق نامی جوان ..... که از تفصیل  
وقایع و استقلالیت امیر نظام و مطلق العنانی و استبداد او خبر  
نداشت که این قضیه قطعاً بدون اطلاع دربارشاهی صدور  
یافته ..... بمجرّد دیوانگی از تبریز برخاسته یکسر به تهران  
آمد ..... جسارتی از او سرزد که ..... اینطایقه بد نام شد  
..... در بدایت تحقیق و فحص در میان نبود لکن بمسند  
محض عدالت قرار بفحص و تدقیق و تحقیق گردید " الی آخرها  
ولی در عین حال ذکر سوّه ناصرالدین شاه زیاد گشت و هم در  
بسیاری از الواح و آثار و تاریخ مسطور گردید چنانکه در لوح  
رئیس است :

" قُلْ اِنَّ الظّٰلِمَ قَتَلَ مَحْبُوْبَ الْعٰلَمِیْنَ لَیْطْفُیْ بِذٰلِكَ نُوْرُ اللّٰهِ  
بَیْنَ مَا سَوَاهُ وَ یَمْنَعُ النَّاسَ عَنْ سُلْسَبِیْلِ الْحِیَوَانِ فِیْ اَیَّامِ رَبِّهِ  
الْمُزِیْزِ الْكَرِیْمِ " و این مناجات و دعای ابهی را محض دفع شرّ  
او میخواندند :

" اَیْرَبْ اَسْأَلُكَ بِدَمِ الَّذِیْ سَفَكَ فِیْ سَبِیْلِكَ وَ یَقْلِبُ الَّذِیْ حَرَقَ  
فِیْ مَحَبَّتِكَ وَ بِالْعَظَمِ الَّذِیْ ذَابَ فِیْ عَشَقِكَ وَ شَوْقِكَ وَ بِجَسَدِ  
الَّذِیْ اَنْهَدَمَ فِیْ وَدِّكَ وَ بِجَسَمِ الَّذِیْ اَوْقَدَ فِیْ حَبِّكَ بَانَ تَكْفٌ  
شَرٌّ هَذَا الصَّبِیُّ عَنْ رَاسِ بَرِیَّتِكَ ثُمَّ اُخْذُهُ یَا قَادِرًا بِقُدْرَتِكَ  
ثُمَّ اَهْلِكَ یَا حَاكِمًا بِحُكُوْمَتِكَ ثُمَّ اَعِدْهُ یَا مُقَدِّرًا بِاَقْتِدَارِكَ



لتستريح بذلك افئدة المقرّبين من عبادك وتطمأن قلوب  
المخلصين من بريّتك وَاَنَّكَ انت المقتدر على ما تشاء وَاَنَّكَ  
انت المهيم القیوم .

و در باره آخرین احوال وی نسبت باین طایفه در لوحی به میرزا  
ابوالفضل گلپایگانی صادر در حدود تاریخ ۱۳۰۸ هـ ق یعنی  
سالی قبل از صعود ابهی ثبت در ضمن نام علم است قوله :  
" مدتی است که در ایران حضرت سلطان ایّده الله تبارک و  
تعالی این مظلومهای عالم را از شرّ آن نفوس ( ارباب عمائم )  
حفظ نموده و مینماید معذلك آرام نگرفته اند هر دم شورشی  
برپا و غوغائی ظاهر امید است که یکی از ملوک لوجه الله بر نصرت  
این حزب مظلوم قیام نماید و بدگرابدی و ثناء سرمدی فائز  
شود قد كتب الله على هذا الحزب نصرة من نصرهم و خدمته  
والوفاء بمعهده باید این حزب در جمیع احوال بر خدمت ناصر  
قیام نمایند و لا زال بحبل و فامتمسك باشند طوبی لمن سمع  
و ویل للتأرکین " و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی صادر در  
همان تاریخ است :

" در کتاب اقدس نازل یا ارض الطّاء لا تحزنی من شئ قسّد  
جعلك الله مطلع فرح العالمین ..... لویشاء یبارک سریرك  
بالذی یحكم بالعدل ویجمع اغنام الله الّتی تفرقت من الذّئاب

..... این آیات از قبل نازل و لکن در این حین آیه ای نازل  
الهی الهی یدعوك البهاء ..... ان تؤید السلطان علی العدل  
والانصاف و لوترید بارك به سریر الامر والحکم " الخ معلوم  
است که آیه مذکوره کتاب اقدس و مناجات و دعای مسطور و نظائر  
آنها دلالت بر ازاله ناصرالدینشاه و تثبیت پادشاه عادل علی  
دارد ولی در این الواح ایّام اخیر منوط باراده غیبیه و مشروط  
ببروز عدل و انصاف از اود عا فرمودند و در رساله مقاله سیّاح  
صادر در همان تاریخ است :

" لکن حال مدّتی است که عدالت پادشاهی رادع و مانع است  
و کسی جسارت چنین تعدّیات عظیمه نتواند " .

تخلص شعری میرزا محمد ناطق بهائی

که در بعضی آثار عبدالبهاء مذکور است :

اسم فاعل عربی از مصدر نظر و در عرف فارسی

ناظر خرج را گویند و باین معنی ناظر

لقبانی در جامعه بهائی معروف شدند

و در آثار شهرت میرزا ابوالقاسم اصفهانی است قوله ج ع :

" ان یا عبد الناظر " الخ بسال ۱۲۹۰ هـ ق در آذربایجان

سفر و تبلیغ کرد و از حدود سال ۱۳۰۴ بهند سفر نمود .

( ناطق )

( ناظر )

نَعِيق - نَعِيق -  
 نَعِاق ، نَعِيق مصدر عربی قاق قاق کردن  
 کلاغ و جغد ناعق فاعل آن صدا. در لوح  
 رئیس است :

" لا تلتفت الی نَعِاق من نَعِق والذی ینمق فاکف برک الغفور  
 الکریم " و در لوح به نصیر :

" عنقریب است که نعیق اکبر در مابین خلق مرتفع شود " و در  
 کتاب اقدس است :

" سوف یرتفع النعاق من اکثر البلدان " و مراد از آن برخاستن  
 مدعیان باطل در این امر است که مردم را بخود دعوت کنند  
 و در تاریخ و آثار این امر تفصیل آن احوال و اوضاع میرزا یحیی  
 ازل و حاجی میرزا احمد کرمانی مسطور و نیز اعمال میرزا آقا جان  
 کاشانی خادم الله مشهور است و در این کتاب ضمن نامهای  
 آقا و خادم و عبید و غیره ذکر می باشد و مختصر آنکه شهرت و مقام  
 ارجمند روحانی و نوشته های پر آب و تابش تا آخر ایام ابهی  
 برقرار بود و در داخل قصر بهجی میزیست و شرح آن احوال  
 مفصلاً در تاریخ ظهور الحق نگاشته شد و مرکز عهد ابهی ویرا  
 تقریباً دوماهی پس از واقعه صعود ابهی در بیت مسکونه خود  
 استقرار دادند که از مخالفین معاندین خطری با و متوجه نگردد  
 و از اوسند گرفتند که همه آثار بخط او از مقام ابهی بود و اوقصد

ساختن محفظه ای کرد که اشیاء مخصوصه متبرکه از قبیل تاج و  
 شانه و غیره را در آن استقرار دهد و از هند چوب آهن و مس  
 طلبید و مصاریف این کار را پیوسته میگرفت و مخالفین کم کم  
 زهاب و ایاب کرده با او همی اظهار مهربانی نمودند و قریب  
 سه سال برین نهج گذشت و آنگاه اجازت خواست که پذیرائی  
 اجتماعی کند و در بهجی چادر ابهی بپانمود و بهائیان را  
 گرد آورد و اجازت گرفته بنطق پرداخت و از اینجا شروع سخن  
 نمود که جمال ابهی را در عالم رؤیا دید و شکایت فرمودند که  
 غصن اعظم امرش را از میان برد و مجتمعیین از استماع این سخنان  
 بی طاقت شدند و میرزا محمود کاشی از جا برخاسته دهنش را با  
 دست گرفته بغشرد و دیگران ضربی وارد آوردند تا بمحضر مرکز  
 عهد کشیدند فرمودند آزار نکنید وجیب و بغلش را بکاوید  
 و قریب یک من نوشته ها گرفتند و انگشتر و جواهر و غیره را با و  
 دادند و او بروضه ابهی گریخته بست نشسته همانجا را منزل  
 خود قرار داد و قریب سه یا چهار سال ماند و در آن طول مدت  
 حسب دستور غصن اعظم ثابتین بعهده و میثاق داخل روضه  
 نمیشدند بلکه در خارج زیارت میکردند تا آنکه او در گذشت  
 و در عکامد فون گشت و غصن اعظم میفرمودند من از او در گذشتم  
 و راضی هستم و ذکر خادم در الواح و آثار کثیره ابهی شد از آن جمله

قوله :

" ان يا خادمي ان استمع ندائي من شطر سجنى بانئسنى  
انا المظلوم الغريد "

(ناقض)

عربی بمعنی درهم شکننده عهد و  
پیمان در خطاب وصایای عهد است :  
" من هجوم عصبة ناقضة " و در نام

نقض ذکر است .

(ناقور)

عربی نای و بوق و شیپور . در سورة  
العلم است :

(ناقوس)

" وینادی الناقور علی وصفی "  
عربی زنگ کلیسا . نواقیس جمع . در  
الواح این امر ذکر مکرر شد . در لوح  
هیكل خطاب بناپلئون است :

" يا ملك باريس نبئى القسيس ان لا يدق النواقيس تالله  
الحق قد ظهر الناقوس الافخم على هيكل الاسم الاعظم "  
ايضا قوله :

" قل قد ظهر الناقوس الاعظم وتدقه يد المشية فى جنة الاحد  
استمعوا يا قوم ولا تكونوا من الغافلين " و از مقام ولّى امر الله  
در جواب از اسئله چنین مسطور است قوله :

" راجع بلوح مبارك ناقوس و شرح نزول آن فرمودند بنویس  
این لوح در اسلامبول نازل شده بر حسب خواهش و تمنای  
آقا محمد علی اصفهانی بواسطه حضرت عبدالبهاء و این لوح  
شب پنجم جمادی الاولی لیل مبعث حضرت اعلی بخصط  
مبارك جمال قدم مرقوم و مسطور گردید . تلاوت این لوح در  
همان لیل مبارك محبوب و مقبول "

(نايكث)

(نامق پاشا)

در نيكث درج است .  
محمد نامق پاشا از سران نظامی  
و حکمرانان دوره سلطان عبدالعزیز و  
عبدالعزیز عثمانی که شرح احوالش  
و نیز ارتباطاتش با این امر در اسرار الاثار العمومیة و در  
ظهور الحق ثبت است .

(ناموس کبر)

(ناهور)

بزرگترین شریعت و کتاب آسمانی .  
در کتاب اقدس است :  
" قد نزل الناموس الاكبر "  
عربی ابر . در لوحی است :  
" وكذلك اظهرنا نبيهورا لامر من  
هذا الناهور الذي ارتفع في هذا الهواء "

ثم اخضرّن منه ديجور القدس في هذا البلد الامين " نيهور  
وناهور هر دو صيفه مبالغه از نهر بمعنى جريان وسيلان مانند  
عيوق و ناقور و جاموس است و ديجور خاك سيه فام يعنى  
چنين آشكار ساختيم نهر سيال امر را از اين بيان شديده  
الجريان كه بر هوا برآمد و زمين تيره قدس درين بلد امين بآن  
سبز و خرم گشت .

(نبا عظيم)  
" عم يتساء لون عن النبأ العظيم "

در لوح به عبد الوهاب :

" انه هو النبأ العظيم الذى انزل ذكره الرحمن فى الفرقان "  
و در لوح صورت زيارت سيد الشهداء قوله :  
" وهذا يوم فيه ظهر النبأ العظيم الذى بشر به الله والنبیون  
والمرسلون " و در لوحى است قوله :  
" نبأ عظيم ميفرمايد " الخ

مصدر عربى بمعنى عومو وهفـفـ

(نباح)  
جانوران و سگان . در لوح معروف

قد احترق المخلصون است :

" قد ارتفع نباح الكلاب من كلّ الجهات اين غضنفر غياض  
سطوتك يا قهار العالمين " و در لوح رئيس است :

" قل بنباح الكلاب لن تمنع الورقاء عن نغماتها " الخ .  
عربى جهان در كتاب اقدس است :  
(نباض)  
" ينبغى نباضا " و در لوح حكما است :  
" كن نباضا كالشريان فى جسد الامكان "

و در لوحى ديگر :

" كن عرقا نابضا فى جسد العالم وريحا سائرا على الامم "  
صفت عربى بمعنى نجيب و زكى و عظيم  
و يا منقبت . و از دوره بيان نام محمد  
بتطبيق اجدى حروف نبيل گفته

(نبيل)

ميشد چنانچه در الواح و آثار نام مقام نقطه " على قبل نبيل "  
يعنى على پيش از محمد كه على محمد است ذكر گرديد فى المثل  
قوله ج ع :  
" وانّ عليا قبل نبيل مظهر كلّ الاسماء و مطلع كلّ الصفات و كلّ  
خلقوا بارادته و كلّ بامرّه يعملون " و از نبيل نامان مشهور در  
آثار ملا محمد زرندي است كه محضر تميز و تفكيك از نبيل  
شهرتان ديگر نبيل اعظم ياد گرديد و در تاريخ  
ظهر الحق بتفصيل بيان احوال شربت ميباشد و بسيار وقت  
نامش بمقابل مطالعه كنندگان آثار ميايد و از آن جمله سورة الدم  
در ادرنه خطاب با و است قوله :

" هو الباقي باسمي الابهى ان يا محمد اسمع ندا ربك .....  
 قل ان هذا العلي بالحق قد ظهر مرة اخرى في جمال الاظهر  
 الاظهر الابهى " الخ ونيز سورة الحج وغيرهما است قوله :  
 " قد حضر تلقاء الوجه كتابك وهذه صورته آنكه از حرق الحشا  
 مقسوم گشته كيست من ان استمع ما يتكلم لسان القدم وكن  
 من الشاكرين ان الذي هدينا الى شاطئ الايمن انت  
 كتبنا في جبينه من قلم القدم هذا مؤمن انت ..... و آوينا  
 في السجن واحد وثمانين يوما انت ( حبر اسكندريه ) .....  
 ولكن جناب قبل علي ( آقا محمد علي اهل قائن ) بشاطئ بحر  
 اعظم وارد شدند و از ظلم ظالمان محروم گشتند " الى آخرها  
 وقوله :

" عليك سلام الله ورحمته قدرأينا كتابك ..... اي نبيل  
 بارها امر نموديم و باز هم ميگوئيم در برية شام ذكر مالك انام  
 جاز نبوده و نيست چه كه اهل آن بغايت از شاطئ قرب  
 بعيدند و از حريق عنايت محروم ارض آن بغايت مبروك است  
 و خلق آن بغايت منحوس " وقوله :

" نبيلي اكثر از خلق از حق سم طلب نموده و مينمايند و بخیال  
 خود شهد خواسته اند حنظل هواهای نفسانيه را بر عسل  
 اراده رحمانيه اختيار نموده اند فوري الرحمن هذا هو الخسران

رضيع اگراز بالغ سم طلب نمايد آيا اعطای آن جاز لا و  
 نفسی ولو يصيح و يبيكي امر اين ارض مستور و مسموم اعداء  
 مكتوم لوا حرق الحجاب لتموت اي نبيل اين عبد در سجن  
 اعظم ..... معذلك ومع نهى اكبر ديگر چه وجه توجه  
 باين شهر راجاز دانسته اند جمعي در حول ازهر قبيلي  
 چاره او هام كه ميتوان نمود اصل رضای حق بود كه اكثرى از آن  
 خارج ياليت نجد فرصة ليخرج من قلبى آه لعمرى لوترانى  
 بعينى لترى كل عضو من اعضائى فى فم شعبان آه آه عما  
 ستر ولا ينبغي اظهارها سوف يكشف غطاؤها هفتاد  
 نفس در سجن با جمال قدم على زعمهم مسجون لعمرى انما  
 المسجون و جمالى انما المسجون و حياتى انما المسجون بمقاصد  
 كداميك عمل شود من لا يحصى از كه حمل گردد جز بلى  
 كلامى نداريم جز نعم جوايى نه فكر فى القرون الخالية  
 و الاصرار الماضية ما ابتلى احد كما ابتليت بلى و قى ظهورات  
 احديّه ما بين جمع بودند كه قدرت ظاهره بود و احدي بر  
 تجاوز از ما حكم به الله قادر نه ايكاش سبب نوحه و ندبه  
 نقطه اولى را در اين ظهور ادراك مينمودند لوتفكر لتعرف  
 على قدرك لا على ما عند ربك العليم اي محمد بشنوجه  
 ميگويم الواح منزله عراق را قرائت كن مع ما نزلنا فى اول ورودنا

هنا لتعرف وتطلع بما ورد على محبوب الله العلي العظيم  
مبشر جمالم میفرماید نزد او دو کلمه بیش نیست بلی ولا حال بلی  
مانده ان اعرف لحن القول وكن من الصالحين ثم اللوح وما  
ظهر ما كنا فيه مكتوب تلقاء عرش فائز آنچه در قره علی مذکور  
مفهوم ومعلوم این بسی واضح است که عنایت حق نسبت باو  
بوده اگر جائز بود البته خود اظهار مینمودیم ومیطلبیدیم  
ابوالقاسم خان مدتهاست که در بریه حیرت سائل نسأل الله  
بان يعرفه ما اراد انه هو الحكيم الخبير نبیلی نبیلی لعمری  
انت معی کم من قریب هو الغریب وکم من غریب انه هو القریب  
طوبی لغریب وقریب هذا الا کسیر الاحمر خذه امانة منی  
عندك واليهاء علی نفسی نظر بتوسط آنجناب آمدن علی  
بحیفا جائز ولكن بعد از انقضاء ایام معدودات رجوع بشهباء  
الی حدباء اصلح واحسن واقرب بالتقوی اما امورات ظاهره  
آن اسمین هاء ومیم من كثرة الحوالة کاد ان یهربا من  
العكة الى المكة والسلام علی خیر البریه  
وقوله :

" ان اشكر الله بما وفقك علی الطواف حول البيت الاعظم  
وفزت بالحج الا کبر ان احمد وكن من الحامدين .....  
تبلیغ در این دیار ابدًا جائز نه چه که بسیار مفتريات نفس

خناس مشرك بین ناس ز کرموده حتی گفته باطراف مخصوص  
بهر تبلیغ فرستاده اند و حال آنکه ابدًا این خیال نبوده  
ونفوسی موجود نه که باطراف آدم ارسال شود هر یوم عصیانی  
مرتکب بعد از افشاء اظهار توبه نموده ولكن در این ایام  
بجميع مناهي قیام کرد لذا اطردها و ترکناهما فی عذاب  
السعير وعریضه عرض نمود ابد اقبال نیفتاد از ارض سر  
تا حین نه مرتبه توبه کرده از اوقبول نشد همدلک متنبیه  
نشدند لزال در نفاق بودند و در این ایام خرق سترهما بما  
اكتسبانشهد انهما من المشركين " الخ

وتبیل چون از ادرنه مأمور مصر شد و در آنجا بحبس افتاد و ابیاتی  
بدین منوال همی سرود :

|                                 |                                |
|---------------------------------|--------------------------------|
| در کننده و زنجیر نه عار است مرا | چون با سر زلفین تو کار است مرا |
| اینها همه نزد همت من سهل است    | کز عشق تو عزم سردار است مرا    |
| ایدوست بلات راحت جان من است     | زند ان که برای تست رضوان منست  |
| من خضر ره عشقم و این جور و جفا  | در ظلمت هجر آب حیوان من است    |

و چون حضرت بهاء الله را وارد سجن اعظم کردند و او از حبس  
آزاد گردید و خود را بکار رساند و سه روز گذشت و نتوانست  
بسجن در آید و سید محمد اصفهانی بدولتیان خبر داد و او را  
اخراج کردند مدت سه ماه و نیم سرگردان و چو باد پویا در

اطراف بود آنگاه توانست بمعکاء ورود نماید و این درس سال ۱۲۸۶ هـ ق بود که در سجن فوز حضور یافت و صورت مکتوبش که از عکامورخ شب یازدهم ذی قعدة ۱۲۸۹ برای بهائیان درخش خراسان فرستاد چنین است :

" هو العزيز الغالب القادر البهيّ الابهى در این لیل ظلمانی که کلّ در خواب ناز آرمیده اند این عبد فانی در ظلّ ضیاء و سراج صمدانی بلسان عجز و نیاز بمحضر حبیبیان روحانی عرض مینماید که ای شب بیداران از عشق یار و هجر ننگار بشارت باد شمارا که صبح وصال قریب است وای تشنگان بادیّه فراق مژده باد شمارا که عنقریب کأس جمال از ساغر بیمثال محبوب لایزال شمارا نصیب است خوشا حال حبیبی که در این ایام که وجود طغیان جمیع امکان را احاطه نموده از روح محبت محبوب عالمیان باز نماند و قدمش از سبیل استقامت نلغزد زیرا که در امثال این ایام شناخته میشود رجال الله و اولیاء الله و احبّاء الله از مادیون آنها و اگر چنین ایام پیش نیاید و چنین بلایا رخ نگشاید هر مغفلی خود را در زمره اهل دل محسوب خواهد داشت و هر باطلی خود را بحق منسوب خواهد نمود این است که غیرت الهی نمیگذارد که حصاة خود را در زمره لوئو جاده و زاغ سیاه در آشیان باز سفید مأوی کند قسم

بجمال ابهی که مستخر فرموده لاهوت اعلی را الی ناسوت ادنی که اگر همین ملاحظه نبود آن جمال مبارک قادر بود که بیک کلمه جمیع سلاطین ارض را سرو پای برهنه بساحت اقدس ابهای خو کشاند و بکل من علی الارض فی ساعة واحدة شراب ایمان وایقان چشاند و لکن لان یمتاز النار من النور و اهل العظمة و السرور من ملاّ الشّرك و الفرور سلطان بلاّ را امر فرمود که در هر دیار علم برافرازد و بکل مدّعیین حبّ الله بپردازد و آنچه آباد نموده ویران سازد تا بیفزاید بر حبّ و شوق و استقامت صادقین و ظاهر شود نفاق کاذبین عسی الله یفرح کلّ احبّاءه و یسقی من زلال الوصال کلّ اوّائه و ذلک یوم یفرح العاشقون و یخذل المنافقون . محبوبان بنده جناب آقائی آقا میرزا علی علیه بهاء الله و جناب میرزا باقر علیه لقاء الله و جناب نظر علی خان علیه سناء الله و جناب حاجی عباسقلی علیه جمال الله و پسرانش علیهم حبّ الله و جناب ملاّ محمد علی و میرزا ابوالقاسم و ملاّ حسین و ملاّ جواد علیهم عزّ الله و جناب میرزا داود و میرزا محمد علی جوان و ملاّ علیرضا علیهم غفران الله و رضوان الله و احسان الله و جمیع احبّای درخش درخشان رجالاً و نساءً صغیراً و کبیراً علیهم سناء الله و رحمة الله و برکات الله جمیع را بذکر الله الاعلی و وجه الله الابهی زاکرم که ای احبّاء الله قسم به جمال محبوب



که در این مدت مفارقت دوسه سال است آنی نشده که شمارا  
فراموش نموده باشم دیگر نمیدانم وفای شماها در چه مقام  
است اگرچه کل امور ظاهر و واضح است زیرا که تلفرّاف  
روحانی از جمیع قلوب بیکدیگر متصل است و آنّا فأنّا اخبار و  
احوال در نشر و عبور و ظهور و مرور است و لکن لا یلتفت  
علیها الا کلّ موقن اعطاه الله بصراً لذی یکون من نور الله  
حدیداً وصیّت این عبد بشما این است که دل را از جمیع  
نقوش ساده ننماید و جز جمال الله الا بهی کسی را ننماید که  
او است خداوند لا شریک له ولا وزیر له ولا شبه له ولا نظیر له  
و بعد از حبّ آن محبوب که مقدّس است از قبل و بعد دست  
بدامن حبّ و شفاعت غصن الله الاعظم حضرت سرّ الله الافخم  
الافخم زنید که این است مایه نجات و منبع عین الحیات طوی  
للشاربین و بعد از آن با جمیع احمای ابهائی در مقام اتحاد  
و محبت و برادری باشید و کسی را بر کسی ترجیح ندهید تا از نزد  
خدا ترجیحش ظهوراً ظاهر شود منافقین را در میان خود  
راه ندهید این نبیلی ذلیل که کلب البهائم اسم اصلی او است  
شمارا برضوان محبت ابهائی داخل نمود شرط وفای این است  
که کلمات او را که در حبّ الله بشما القانموده و افعالی که در  
محبت الله از او ظاهر فرموده فراموش ننماید ان یا باقر البهائم

فی الحب الوفا لا تدع اغنام مولاك لیخطفهم ذئاب الخاطفة  
وکن اسد الله وسیفه و نار الله و نوره و فضل الله و قهره لتجزی کلّ  
نفس من عند مولاك بما اكتسبت ایدیهم لان الله قدّرك بین  
اخوانك شأناً رفیعاً سنّه قبل که در ادرنه بقاء الله مشرف  
شدم از جمال قدم امر صادر شد که این عبد اسامی جمیع احمای  
درخش را ثبت نموده بحضور مبارک ارسال دارم تا از عنایت  
صمدانی برای هر یک لوح بدیع نازل گردد و الواح کثیره منقول  
و نظر بخواهش این عبد از برای چند نفس که یکی از آنها  
جناب حاجی که لسان الله ایشانرا پیرو روحانی نامیده ازین  
حضور زیارت لدی العرش حاصل شده بود در همان ایام این  
عبد عرائض مفصله از برای اکثری از احمای آنولا معروض داشته  
بودم بنا بود که رافع عازم شود که شمس قضا طالع شد و قمر بلا  
لائح گردید دیگر چه عرض شود که در این مدت یکسال چه ها  
وارد شده بجمال قدم و طائفین حول و جمیع منسوبین در کلّ  
بلاد که هر یک بقدر خود از این خمخانه جامی و جرعه ای و تبه  
جرعه ای نوشیده البته بشما هم قسمت رسیده است هنیئاً  
للفائزین و طوی للشاربین و این عبد بجهت امری از ادرنه  
بمصر رفته بودم چهار ماه در آن ملک فرعون یوسف آسا مسجون  
و بانواع بلایا مقرون شدم و در ایام حبس عرض شد :



از کنده و زنجیر نه عار است مرا چون با سر زلفین تو کار است مرا  
 اینها همه نزد همت من سهل است کز عشق تو عزم سردار است مرا  
 آید و ست بلات راحت جان من زندان که برای تست رضوان من است  
 من خضر ره عشقم و این جور و جفا در ظلمت هجر آب حیوان من است  
 باری در حبس بودم که جمال قدم حصن عکا را مزین فرموده  
 بنور جمال خود در ظاهر مسجون و در واقع جمیع سلاطین و ملوکش  
 اسیر منت و مرهون باری چهار ماه قبل بر این بحسن الله و ارد  
 شدم و سه روز ماندم و بغیض لقا فائز نشدم در جال اصفهانی  
 فساد نموده این عید را از بلاد اخراج نمودند و سه ماه و نیم  
 در کوهها و صحراها گردیدم تا عنان صبر از دست رفت دوباره  
 توکل نموده آمدم و وارد شدم و امشب که شب یازدهم ذیقعد  
 سنه ۱۲۸۹ میباشد سیزده شب است که در حصن الله ساکن  
 ولی هنوز بشرف لقا فائز نشدم و گاهی جناب خادم الله و احبائه  
 الله تشریف میآورند رزقنا الله و ایاکم لقاء و چند یوم قبل فرموده  
 بودند که نبیل برای دوستان ایران کاغذ بنویسند لهذا بدین  
 مختصر امشب یادآوری نمودم کربلائی عباس و عیالشان و جمیع  
 احبای سرچاه را از زبان این عبد نا کر بذکر الله الاهی شوید و  
 اصحاب راهمیشه بذکر الله و اجتماع سرگرم نمائید خدا با شماست  
 که ۴ یوم است که بلقاء فائز شدم رزقنا الله عا رزقنا ۲۲ محرم

۱۲۸۶ مرقوم شد توقیع مبارک برای شما و سرکار نائب ارسال  
 شد خائف مباشید و از اظهار امر الله دریغ نکنید نیک و بد  
 شما محبوب عالمان از چشم این عبد مشاهده میفرمایند  
 دیگر اختیار با شماست یک مثنوی این ایام نوشتم با آنجا  
 ارسال شد سوادش بردارید و احباب را مجتمع نموده کل یوم  
 او کل شهر بخوانید والروح علیکم  
 از بلایای بهایادی کنید بعد از آن اندر بلا شادی کنید  
 سنه قبل توقیعات بجهت جمیع احبای درخش ارسال شده بود  
 امساله آقای آقامیرزا علی اکتفا رفت و در واقع همان لوح همه  
 را کفایت مینماید لومن شطرا الله و رضائه یمنظرون و از نبیل  
 مرقومه ای در بیان ارث منصوص در کتاب اقدس و نیز در بیان  
 ماه و سال و ایام مهمه است که در سنین عکا از آنجا نسخ کثیره  
 فرستاد و بعین خطش باقی است قوله :  
 " آنچه حضرت اعلی روح العالمین له الفداء در باب ارث  
 فرموده اند " الخ و از ابیات متنوعه کثیره اش مثنوی :  
 بسمه المظلوم  
 از د و چشم ای قلب امکان خون بیار  
 تا شود خون موج زن از هر کنار

ای خراسان از جگر برکش خروش  
همچو دیگ از آتش حرمان بجوش

.....

چون ده و دو سال بعد از ارضری  
مدتش گردید در بغداد طی  
شاه ما عازم بسمت روم شد  
ارض بغداد از لقا محروم شد

.....

چار مه چون ماند در شهر کبیر

.....

در ادرنه بود آن شه پنج سال

.....

بافغان وناله و غم چون دوهشت

از ربیع الاول غرقه گذشت

از ادرنه شد جمال الله برون

..... الی آخرها که مقصدار

۳۴۵ بیت در بیان خروج حضرت بهاء الله از ادرنه تا احوال  
ایام عکاست . دیگر مثنوی :

بسم الله الاقدس الابهی

ای قلم آگاهی از سوز دلم  
بر فراز قلّه جان زن علم

از غریبان بهاذکری نما

غلغلی انداز در ارض و سما

آن غریبان که ز عشق ذوالجلال

در گذشتند از دیار و اهل و مال

گاه در خلق جهان خوار و حقیر

گاه در دست ستمکاران اسیر

موطن انسی ندیده بیست سال

مشمعل از عشق سلطان جمال

.....

و شرح واقعه غرق کردنش خود را بعد از صعود محبوب فرستاد

صمدش در تاریخ مسطور است و در ضمن نام محمد در خطایی

نیز ذکری از نبیل است در ربیانی از غصن اعظم عبدالبهاء

در باب ابتدای ورودش به عکا چنین مذکور است :

"نبیل بطور ناشناس و بالباس اهل بخارا به عکا رسید و لکن

حکومت شناخت و فی الفور امر به تبعیدش کرد"

دیگر از مسّیان مشهور نبیل آقا محمد قاضی نبیل اکبر که

فاضل قاضینی معروف میباشد چنانکه در ظهور الحق شرح

داده شد سید ابوطالب مجتهد و همراهانش حاجی ملاعلی  
اصغر و حاجی ملا میرزا و غیرهما تحریک کردند و حکمران اورا  
بکلاته عرب تبعید و توقیف نمود پس با ضرب و آزار به بیرجند  
آوردند و امر بتوقیف در وطنش قریه نوفرست قائن و منع عموم از  
ملاقات نمود و بعد چندی باز بتحریک سید ابوطالب برای بریدن  
بطهران بمشهد آوردند ولی حسام السلطنه همراهی کرد و  
بعد از او مؤیدالدوله رعایت نمود و سید ابوطالب از حاجی  
سید اسدالله و میرزاهمدی و غیرهما توقع حکم تکفیر کرد و آنان  
ندادند و بالجمله نبیل اعظم ملا محمد زرندی مذکور بخراسان  
رسید و فاضل قائینی و دیگران را که بایستی بودند هدایت بمقام  
ابهی نمود چنانچه در اثری از خادم الله است قوله :

" در باره جناب نبیل مذکور داشتید از اول ظهور نبیر اعظم  
از افق عالم نداء الله را اصف نمود چنانچه بعد از اعلان کلمه  
و ارتفاع صیحه فرداً واحداً از ارض طاء بارض خاء توجه نمودند  
و جمیع ناس را بحق دعوت کردند و چه مقدار بلایا و شدائد که  
برایشان وارد شد معذک لیلاً و نهراً بشنای حق و تبلیغ  
امرش نظماً و نثراً ناطق بودند " الخ و چون فاضل بطهران  
رفت و در آنجا تزوج کرد و بقزوین رفته بماند و از هیجان معاندین  
در طهران بصدورش بیاسود و از زوجه مذکوره نیز تخلص یافت

سپس به عکارتیه دوماهی لذا ائذ روحیه از محضرابهی همی برد  
و بعد از عودت حسب اراده مطاعه باصفهان و شیراز و یزد  
سفر کرد و مجدداً از طهران و قزوین به تبریز شتافته و پس از  
مدتی در سال ۱۲۹۹ بقزوین برگشت و در آنجا تأهل اختیار  
نمود که از او دختری شده نسلش برقرار ماند و بسال ۱۳۰۴ با  
عائله بطهران آمد و خانه برقرار کرد و سفر تبلیغ باقسام ایران  
نمود و غالباً در طهران اقامت داشت و در سفر اخیرش بخراسان  
چندی در قوچان مورد مهربانی و عطیّت شجاع الدوله امیر آنجا  
بود پس به عشق آباد رفت و ایامی در بخارا توجه دانایان را  
جلب نمود و همانجا بسال ۱۳۰۹ درگذشت و آقامیرزا محمود  
افغان سنگ مرمر لوحه قبرش از سمرقند آورده مزار ساخت و  
خاندانش که از دخترش و دامادش شیخ محمد علی برادر  
زاده اش برجایماندند بنام نبیل اکبر مشهور و معروف اند و در  
یکی از الواح خطاب با و شهیر بنام لوح حکما است قوله :  
" یذکر فیہ من یدکر الله ربّه انه له والنّبیل فی لوح عظیم یا  
محمد ..... لا تحزن من شئی افرح بذکری ایّاک و اقبالی  
و توجّهی الیک و تکلمی منک بهذا الخطاب المبرم المتین تفکر  
فی بلائی و سجنی و غربتی و ماورد علیّ و ما ینسب الی الناس الا انهم  
فی حجاب غلیظ " و در خاتمه تاریخ جدید تألیف میرزا حسین خان

همدانی بدستور مانگی صاحب زردشتی هندی که تصحیح نموده بنام "تاریخ فاضل قائینی" ویا تاریخ "مانگی صاحب مشهور گردیده چنین نوشت :

"مصحح تاریخ نبیل اهل عالین عفی الله عنه گوید بعد از ملا حظة این نسخه شریفه کثیر الفوائد مزید العوائد مشهور آمد که لبابش بقشور و انوارش ممزوج بظلمات وهم دیجور است حیثم آمد و برای این نسخه شریفه نپسندیدم که در مثل این ایام که در کتب بایام الله موعود و زمان محو دوهومات و صدور معلومات و تمیز عالم اکبر و انقضاء دورات طفولیت و ازمنه افسانه و قصص است تألیف شود بجهت تذکر عباد و هدایت غافلین بلاد و راقدین صهار آباء و اجداد استنادی بموهومات و تمسکی بمجمولات و تشبشی به تقلید و تبعیت باشد لذا خالصاً لوجه الله و حباً لا بناء الوطن اکمالاً للنعمه و شفقةً علی المحببین و ترحمًا علی الناظرین در مقام تصحیح و تخلیص این نسخه برآمده و پاره از زوائد و ظنون و قیاسات که اساطیر الاولین و مبتنی بروهم و گمان و تخمین بود و بعضی از اشعار زائده بعید المناسبه را محو و شطری از اطلاعات و مستحضرات خود را در ایام سیرو مجاهده که متیقن و معلوم بود اثبات نمود رجاء از متبصرین و منصفین اخوان و ناظرین با امان آنکه نسخه را که پیش از

این تصحیح و نوشته شده بکلی محو یا از روی این مصحح قلم زد تصحیح کنند و نسخه جدیدی را هم از روی این نسخه استکتاب فرمایند تا محبوب و مطبوع طباع لازمة الاتباع و مقبول اسماع همه اصغیا گشته مقبول عقلا و دول و منظور بزرگان و دانایان همه ملل گردد و ما وقد استنسخت هذه النسخة لنفسی بعدما بیدی الغانیة لیتفع بها الاخوان و یبقی اثر قلمی فی بقیة الازمان بعد فناء هیکی و محو اثری و طیران روحی و غروب حقیقتی و رجوعها الی ما بدئت منه و تغمسها فی بحر البقاء و یم الصقات و الاسماء و تغردھا علی اعصان شجرة طوبی و افنان سدرة المنتهی و السلام علی من اتبع الهدی" انتهى و این عمل تاریخ را در حدود سال ۱۳۰۰ هـ ق انجام داد چنانکه در محلی از آن چنین نگاشته :

"و هنوز که قریب چهل سنه میگذرد یوم فیوم در دین خسو محکمتر و در ایثار جان حریصتر شدند"

دیگر از مسّیان شهر مذکور در آثار بنام نبیل آقامیرزا محمد علی قائینی بنام نبیل قبل علی و نبیل قائن در آثار بسیار ذکر یافت از آن جمله در لوحی خطاب با اهل قائن قوله :

"انا نكون مجالساً فی السّجن و قد العرصدین الذّین بهما منعت السّحاب و سمرت النیران (نسخه لوح چنین بود و مراد

سید محمد اصفهانی و میرزا قلی کج کلاه می باشد ) و از داخل احد باب المدينة مقبلاً الى الله اخبار رئيسه ما لذا منعنا الا حباب عن شطر ربهم العزيز الوهاب ..... واذكر ان دخل نبيل قبل على واراد ان يحضر تلقاء العرش اخذه الغافلون واخرجوه عن المدينة بذلك ناحت الورقاء و بكت الاشياء واصفرت وجوه الذين اقبلوا الى الله العزيز المتان في كل يوم ورد علينا ما لا ورد على احد من قبل عند ربك علم ما يكون وما قد كان اذا ارسل الواحا يوسوسان في الصدور لياخذوا لوح الله واثره لذا منع ماء الحيوان وغلقت ابواب اللقاء على الذين توجهوا الى وجه ربهم العزيز المستعان يشاورون في كل الاحيان لسفك دمى بعد الذي حبسنا في السجن بما اكتسبت ايديهم " الخ وقوله :

" واذكر ان دخل النبيل مع اخويه مقبلاً الى الله رب العالمين اخذوه لدى الباب بما اوحى الدجال ( سيد محمد اصفهانی ) في صدور الطالمين لما دخلوا مقر الحكم قيل نجد منكم نفحة الرضوان وعن وجوهكم نصرة الرحمن ليس لكم مقر عندنا ان اخذوا في الحين قال اما سمعتم اكرموا الضيف فبهت الذي ظلم قال اخرجوه من المدينة كذلك امرنا من رئيس الفاسقين ورد على النبيل قبل على ومن معه كما ورد عليه ان ربك له والعليم

البصير نسأل الله بان يكفى شر هذين انه على كل شئ قدير .  
ديگر حاجی محمد قزوینی بنام نبیل قزوین و پسر دوش حاجی شیخ محمد علی بنام نبیل بن نبیل که در اسلامبول برای این امر خود را مسموم و هلاک ساخت و خاندانش بنام نبیلی برقرارند .  
دیگر حاجی محمد باقر همدانی بنام نبیل مسافر در السواح مذکور است . و علی قلی خان نبیل الدوله که بالاخره در امریکا ازدواج کرده عائله برقرار ساخت و مقرش در آنجا شد .  
در لوح بنابر الدین شاه :

( نُبیل )

" نبیل ما کنزوا " بیرون ریخته شد آنچه دینه و نهان کردند .

( نبجات )

در باره عقیده مسیحیان راجع بنجات که مشهور می باشد در خطابی و بیانی از مرکز عهد ابهی عبد البهاء است :

" المسيح ما قال انا افدى نفسى فقط للمسيحيين بل لكافة العالم وبناء على ذلك غير المسيحي ايضا قد نجى وخلص من خطيئة آدم "

( نجف - نجفعلى )

نجف شهر متبرک معروف مسلمانان و مرکز علمی دینی شیعه که در تاریخ ظهور الحق در واقعات مرتبط باین امر

نجف آباد - نجفی

که در آنجا رخ داد بتفصیل مذکور میباشد و در لوح به نصیر است :

"اگر ناس خود را معلق به ردّ و قبول علماء و مشایخ نجف و دونه نمیساختند و مؤمن بالله میشدند مجال اعراض از برای ایمن علماء نمیماند" و در مابین شیعیان ایران محالّ و اشخاص -

بسیار تبرّکاً و تذکراً بنام نجف مسمّی شدند شیخ نجفی مخاطب لوح مشهور شیخ محمد تقی اصفهانی ابن شیخ محمد باقر که فی مابین بهائیان پدر بنام ذئب و پسر بنام ابن الذئب مشهور میباشد و بمناسبت اقامت سنینی چند در نجف که درس فقه و اصول خواند محض حصول ریاست خود را باین لقب شهرت داد و در ضمن نام بقبر و ذئب مذکورند . و نجف آباد قصبه تابعه اصفهان و از مراکز جمعیت بهائیان از دوره بیان است و امورتاریخیه و شهداء بسیار متعلّق بآنجا است که در تاریخ تفصیل داده شد و در آثار غالباً ن ج و گاهی ن تنها رمز از آن گردید قوله :

"ن ج بنام خداوند یکتا ای حسن کتابت لدی المظلوم حاضر الخ و نجف علی نام سید زنجانی در آثار مذکور است منها قوله :

"و منهم من فدی نفسه فی الطاء" الخ و ذکر از وی ضمن نام

طاء میباشد و در بیانی از حضرت عبدالبهاء است :

"نجف علی و محمد قلی شغلشان در سفر از بغداد به سامسون نصب چادر و خیمه مبارک بود و نوبتی در یکی از بلاد تأخیر کردند و والی و دائره حکومت خیام را بدستهایشان بکمال خضوع و احترام نصب کردند" انتهى و در ضمن نام زیارت هم ذکر از نجف است .

نام مجله ماهیانه بهائی دارای د و (نجم باختر) قسمت فارسی و انگلیزی که چند سال Star Of The West بهمت احمد سهراب اصفهانی و ویندست امریکائی نشر میافت .

نام ولایتی از قفقاز که گروهی بهائی در آنجا بود و از آنان میرزا علی اکبر (نخجوان) نخجوانی در ایام غصن اعظم عبدالبهاء مذکور در آثار و مشهور گردید .

در سورة الاستقلال از الواح ادرنه است "و یبعث کلّ عظام نخرة" بمعنی کهنه و پوسیده .

قصبه و مرکزی قدیم و معروف از این امر در ایران که اوضاع و اشخاص مربوط آن (نراق)

در تاریخ ظهور الحق بتفصیل مذکور و در آثارنا میرده شدند و  
ن ر رمز از آنجا است و ملا جعفر و حاجی میرزا کمال الدین —  
جداگانه ثبت اند .

در صوره ص : " قد نَزَعَ الشَّيْطَانُ فِی  
(نَزَعَ) صدرهم " شیطان در سینه هایشان  
و سوسه کرد .

(نَزُول - انزال - نزول مصدر مجرد لا زم عربی بمعنی فرود  
آمدن انزال تَنْزِيل مصدر مزید متعدی  
تَنْزِيل بمعنی فرود آوردن و در آثار مقدسه  
بمعنی صدور و اصدار آیات بطریق وحی گردید که از سما بمعنوی  
نامحدود غیب بر اراضی افئده مقدسه منیره نزول مییابد . و در  
لوحی است :

" نعمة الله قد نزلت من سماء مشية ربكم الرحمن انك تراها على  
هيكل الانسان كذلك كان الامر منزولا " که محض مراعات نظم  
کلام و اختصار باء حرف تعدیه و ضمیر حذف گردید و بتقدیر  
" منزولا به " مییابد .

عربی خویشی خویشاوندی نزدیکی  
(نِسْبَة) در لوح به سلمان است :  
" نسألك اللهم بالذين جعلهم الاشقياء "

اسارى من الزوراء الى الحدباء بالنسبة التي كانت بينهم وبين  
مظهر امرك " الخ که مراد گوهر خانم حرم کاشی و برادرش میرزا  
مهدی میباشند که در بین اسراء بودند .

عربی از طيور شکاری در مناجاتی از خطابی  
است :

(نَسْر) " اين البغاث من النسر الطائر في الاوج  
الاسمى .

عربی نَسَمَة دم و نفس و نیزه هوا . نسمات  
(نَسَمَة - نَسَائِم) جمع . در کتاب اقدس :  
" قد ماجت بحور الحكمة والبيان بما هاجت  
نسمة الرحمن " و در لوح ناصر الدین شاه :  
" نسمات رحمت رحمن این عباد را تغليب نموده " و در لوح به  
شیخ سلمان :

" از شهر جان بنسائم قدس " الخ و در لوحی دیگر :  
" انشاء الله باید در این ایام روحانی از نسائم سبحانی و  
فیوضات ربیع روحانی محروم نمانید " نسائم جمع نسیمه صفت  
بمعنی وزنده .

عربی در اصطلاح فقه اسلامی حدی مقرر  
(نِصَاب) که چون اموال و نقود و مواشی بآن حد



رسد اخراج زکوة واجب گردد در کتاب اقدس است :  
 " سوف نفصل لك نصابها اذا شاء الله "

از جمله نصرالله نامان مذکور در آثار  
 میرزا نصرالله تفریسی بابی بود در لوحی  
 است :

" از همشیره بیچاره می پرس که با چند نوع از علّت ناخوشی از آن بیت  
 خارج شده و در خانه جناب کلیم بکمال فرح و سکون و تمکین  
 مستقرّ شده و بفضل الله در کمال راحت است آنقدر میدانید که از  
 سبیه شخص معهود است که آنچه را مرتکب است بعد از ارتکاب  
 با طرف با اسم دیگرانتشار میدهد و عنقریب بر همه شما معلوم  
 خواهد شد بحمد الله همشیره معطمه عالی در کمال راحت در ظلّ  
 عرش ساکن و بمقرّ تمکین متمکن و بالحقیقه ایّامی که در عمر گذرانند  
 این ایّام است از جمیع جهات مطمئن و خاطر جمع باشید " بیان  
 احوال خواهر میرزا نصرالله زوجه میرزا حبیبی ازل است که در ایّام  
 ادرنه باشوهر زد و خورد کرده بخانه کلیم پناه آورد .

دیگر ملا نصرالله شه میرزادی در تاریخ تفصیل داده شد .  
 دیگر سید نصرالله از برادران سادات خمس گیلانی معروف به  
 باقرآف مخصوصا در آثار مرکز میثاق عبدالبهاء مذکور است .

عربی یاری و کومک بسزا . در لوحی است :  
 " بر نصرت امر قیام نمائید و بجنود بیان به  
 تسخیر افنده و قلوب عالم مشغول شوید "

(نُصْرَت)

و در لوح به ناصرالدین شاه معنی نصر برای این امر و برای صاحبش  
 را که در آثار بسیار است بیان فرمودند که بتبلیغ و هدایت نفوس  
 میباشد و در آن ضمن این جمله است :

" پس نصرت الیوم اعتراض بر احدی و مجادله بانفسی نبوده و  
 نخواهد بود " الخ که منظور استدراک و ابراز نفرت از عمل  
 جسورانه تیراندازی و حمله بابیان به ناصرالدین شاه میباشد  
 در دعا و مناجاتی برای ایّام صیام است :

" وَاِنَّ نَصْرَكَ نَفْسِي وَعَنَائِكَ اَيَّاي هُوَ اَرْتَقَانِي اِلَى الرَّفِيقِ الْاَعْلَى  
 وَخُرُوجِي عَنْ بَيْنِ هَؤُلَاءِ الْاَشْقِيَاءِ الَّذِيْنَ مَكَانُ بَيْنِهِمْ ——— اَلَا  
 ضَغِينَةٌ وَبَغْضَاءٌ اِيْرَبُّ فَاصْعِدْنِي اِلَيْكَ يَا مَنْ بِحَرَكَةِ قَلَمِكَ خَلَقَ  
 مَلَكُوتَ الْاَنْشَاءِ " .

عربی تیغه و پیکان کار و نیزه و تیغ .

نِصَال جمع در مناجاتی از خطابی است :

(نِصَال)

" الهی الهی ترانی خائضاً فی غمار  
 البلاء غریقاً فی بحار البأساء والضراء هدفاً للنّصال " الخ



(نَصِير - نَصِيرِي) از جمله نصیر نامان مشهور مذکور در آثار حاجی نصیر قزوینی است و در ضمن خطابی با و این جمله میباشد :

"ای ملأ بیان آیا ملاحظه ننموده اید که در عشرين از سنين در مقابل اعداء بنفس خود قیام فرمودند" که معلوم است در ایام ادرنه صدور یافت و قوله :

"حال ملاحظه نمائید که باب فضل مفتوح و توما مورید خول و لکن تو خود را بظنون و اوهام محتجب نموده از مقرّ قرب دور مانده تالله الحقّ بشأنی از غمام فضل امریه و سماء فیض هاطل که در يك ساعت معادل الف بیت نازل ..... پس تو پناه بر بچاق در چنین یوم و این لوح را در بعضی ایام ملاحظه نمائید شاید روائح رحمانی که از شطر این لوح سبحانی در مرور است اریاح کدره غلیه را از تومنوع نماید و تورا در صراط جنت مستقیم دارد" و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است :

"از جمله حضرت حاجی نصیر که فی الحقیقه نوری بود مشرق از افق تسلیم بعد از شهادت چشم او را کردند و دماغش را بریدند و ظلم بمقامی رسید که اهل ممالك خارجه گریستند و نحوه نمودند و در باطن از برای عیال و صفار بعضی اطراف ممالك اعانت نمودند" الخ و نام نصیری بفرقه علی الهی مشهور که در رساله

مقاله سیاح است :

"تحت محافظه سواران نصیری بدار الخلافه روانه نمائید" اطلاق گردید .

در لوح به ناصرالدین شاه :

(نَضَب) "قد نَضَبَ ضحاح السّلامة" بزمین

فرورفت و خشک شد پایاب آرامش

و آسایش که ضمن نام ضحاح هم ذکر است .

(نَضْرَة - نَضَرْتُ - نَضْرَة عربی رونق و با آب و رنگی و سرسبزی

در لوح به نصیر است :

ناضرة - نصیر) "و علی وجهه نَضْرَة الرَّحمن" و در خطاب

وصایای عهد است :

"و الصّلوۃ و البهائم علی اوّل غصن مبارک خضِلَ نصیر" الخ بمعنی

سرسبز و در خطاب معروف به عمّه است :

"و خَضَلَتْ وَ نَضَرَتْ ( تازه و بارونق و سرسبز شد ) و راقّت" و در

لوحی است :

"با وجود ناضرة مستبشره بایکدیگر معاشرت کنید"

در عرف عربی و فارسی سپاهیان . در لوح

به رئیس است :

(نِظَام)

"واخذ النّظام کلّ الابواب"

در ناعق ذکر است .

( ناعق - نعیق )

نعره عربی صحیح و فریاد . در آثار

( نَعْرَة - تَنْعَر )

و خطابهها است :

" پس ای یاران با وفا نعره یابها "

الابهی برآید " و در لوحی است :

" ان لا تعتنوا الذين يدعون العلم في انفسهم ولا يخافنكم  
كبرعائهم و تحرك السننهم وتنمرهم ( نعره کشید نشان )  
حين ينكرون الفيض من هذا السحاب المشرق المرتفع العزيز  
المنير "

در لوحی است :

( نَعَس )

" يا محمد اسمع نداء ربك من هذا المقام

الذي لن يصل اليه ايدى الممكنات

ولا افئدة الموجودات ولا حقايق الذينهم نَعَسُوا ( پینکی زدند )

في اقل من آن في هذا الامر المقدس العزيز المستور "

. پادشاه عرب حیره . در لوح در وصف

( نَعْمَان )

انقطاع است قوله ج ع :

" ثم اذكر النعمان الذي كان من اعز

الملوك ومن قبله احد من الكيان اذا تجلت على قلبها شمس

الا نقطاع تركاما عندهما ..... ان النعمان كان مستويا على عرش  
الملك اذ اسمعناه كلمة من كلماتي العليا اهتز وتفكر وتحسر ثم  
انتبه وقام وقال مخاطباً الى نفسه لا خير فيما ملكته اليوم وغداً  
يملكه غيرك كذلك نبهناه وانا المقتدر القدير " واز غصن اعظم  
عبد البهاء در رساله مدنيه و در بيان برای جمعی قصه نعمان  
بن منذر و يوم نعم و يوم يؤس بتذکار دوندیم مقتولش و ورود  
حنظله مذکور و مشهور میباشد .

عربی بانگ کلاغ . در خطاب به عمه :

" اويفنيك نعيب الغراب عن صفير العقاب "

( نَعِيب )

و در لوح برئیس است :

" وَنَعَبَ غراب اليبين " که در نام غراب ذکر است .

عربی جمع نفحة . بمعنی وزش و بوی

و کلمه نفحات و نفحات در آثار این امر

بکثرت استعمال شد . در لوح به

( نَفَّات )

عبد الوهاب است :

" انه يذكرك في سجن عكا بما كان بحر الرحمة للامكان ونفحة

الرحمة لاهل الايمان طوبى لمن وجد نفحات الوحي " السح

وقوله :

" شايد نفحات قميص رحمانيه را كه اليوم ساطع است بياييد "

ودر لوح به رئیس است :

" اخذتهم نفحات الوصال "

(نَفْحَة)

عربی بمعنی یک بار دمیدن . نفحات

جمع در لوحی است :

" فانفخ فیهم نفحات ذکرمالك الصفات

بامر من لدنا "

(نَفَر)

عربی ترس کرد رم کرد کوچ کرد در رفت

در لوح به نصیر است :

" اخذت الزلزال مظاهرا لاسماء وكل

من على الارض واكثرهم كفروا ثم نهر "

(نَفْس - نَفَس -

نَفْس عربی بمعنی ذات و خود و بمعنی

هوی و میل و بمعنی نفس ناطقه و جان

تَنَفَّس - نَفِيس)

انسانی . از مقام نقطه بر قول مشهور

حضرت علی امیر المؤمنین " من عرف

نفسه فقد عرف ربه " شرحی است قوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم قال السائل سلمه الله ما معنی

الحديث المروى عن علي عليه السلام من عرف نفسه فقد عرف

ربه اعلم يا اخي رحمك الله اني اوصيك قبل البيان بوصايا

ان تقبل مني سهل عليك والا اشتد عليك الامور ولا سبيل لك

الى المعرفة الا بمعرفتها اولها ان تطهر قلبك اولاً عن كل

قاعدة اخذتها من علمائك لانهم اخذوا من عيون كدرة فلما

خلق الممكنات بالا مر والممكن ممتنع الوصول والصعود اليه

والحق سبحانه اجل واعظم ان يعرفه احد لان المعرفة

فرع الاقتران ..... وجب في الحكمة ان يصف نفسه للممكنات

وان وصفه احداً لا من شئ وهذا الوصف لا يشبهه من الخلق

جعل الله سبيل معرفته وآية توحيده ..... وجعل الله ذلك

الوصف حقيقة وبعد ..... ولكل الاشياء هذه النفس موجودة

من عرفها عرف ربه " الخ و در مناجاتی ضمن جواب اسئله

بعضی از مؤمنین سابقین و تابعین قوله :

" وان الذي سأل من حكم النفس في الآية المباركة فانك يا

الهي قد بينت حكمه في التفسير بان لو كان البحر مداداً

لكلماتك لنفد البحر قبل ان تنفد كلماتك ولو جئت بمثله مدداً

واردت من ظاهر تلك الآية شجرة الكفر وظلها من القرب

في الامثال مظاهرها " الخ که مراد نفسین بمعنی شخصین مذکور

در شرح سورة يوسف میباشد و در لوح به شیخ سلمان است

قوله :

" نفسي را که در مشهور و سنین بید رحمت تربیت فرمودم بر قلم

قیام نمود " انتهى که مراد شخص میرزا حی ازل است . و

عبارت بنفسه لنفسه در کتب حکمیّه و در آثار این امرشایع  
الاستعمال است که بآء مفید سببیت و بدین معنی است که خورد  
سبب و علت بوده و لام مفید غایت و بیان آن است که خوردن نیز  
علت غائی و پایان میباشد چنانچه نیز در لوح به سلمان است :  
"ای سلمان دلائل این بیان را در کل اشیاء بنفسه لنفسه  
و دیعه گذاشته ام" الخ که دو علت فاعلی و علت غائی که یکی  
است و آن ذات حق تعالی میباشد در هر شئی تجلّی دارد . و  
در لوح به رئیس است :

"انه استکبر على الله ومزق اللوح بما اتبع النفس والهوى .....  
وينبغي لهم ان يقدروا بانفسهم في سبيل احبائه" الخ که  
نفس بمعنی هوّی است . و قوله :  
"واما ماسألت عن النفس فاعلم ان للقوم فيها مقالات شتى ومنها  
نفس ملكوّتیّه ونفس جبروتیّه ..... ولكلّ حزب فيها بیانات" که  
مراد نفس بمعنی روح و جان است . و از آثار لطیفه در السّواح  
خطاب بنفسه است :

"یا نفس الی متی لا تخمد نارك وتسكن لهيبك وشواظك والی  
متی تهیم فی هیما الضلال و تركض فی مغازاة الآل کما تطعم  
یزد اوجوعك و کما تروی یكثر ظماؤك نار بغیک لا تطفی و دشار  
غیک لا تبلی فمخیب من ناجاك و مطرد من دعاك مطیتك الهوى

وعطیتك العلی (تكبر) شیمك الشهوات وسجایك الخطیّات  
ناكث العهد وناكص كلّ مقبل محمود الی متی لا تسكنی ایتها  
الامارة بالخطیّه والعمارة مبیّنة المنیّة (خوابگاه مرگ) هاتك  
سربال الانصاف وفاتك الابطال بالاعتساف ظلّمتك (بفتح  
ظاء بمعنی تبسم) مسموم وظلّك یحموم الی متی لا تقنعی ولا  
تشبعی یا ایتها النفس الخادعة المزخرفة والجیفة المزیّنة الخ  
و در لوح به نصیر است :

"ثم اعلم بان نفس الذي يخرج من هؤلاء انه یؤثر نفس الشعب"  
و در کلمات مکنونه :

"وازنفس بگذر وبانفس رحمانی در فضای قدس روحانی بیسارام  
تنفس نفس کشیدن در خطاب معروف به عمّه :

"وتنفس نسیم الاسحار" نفیس با ارزش و گرامی و مرغوب و در  
لوح حکماء :

"لا تصرفوا نقود اعماركم النفسیه فی المشتیهات النفسیه"

مصدر عربی بمعنی نیست و ازاله و دور

کردن و در اصطلاح بیان بمعنی انکار (نقی)

امر الهی و عدم ایمان است و حرف نفی

بمعنی اهل انکار در لوح به سلمان است :

"ای سلمان این ایام مظهر کلمه محکمّه لا اله الا هو است چه

که حرف نفی با اسم اثبات بر جوهر اثبات و مظهر آن مقدم شده  
و سبقت گرفته ..... و آنچه مشاهده نموده که لم یزل حروفات  
نفی علی الظاهر بر احرف اثبات غلبه نموده اند از تأثیر این کلمه  
بوده ..... در این ظهور حرف نفی را از اول اثبات برداشتیم  
و حکم آن لو شاء الله از سماء مشیت نازل خواهد شد و بمقدور  
ارسال خواهیم داشت " الخ و مراد طرد و رفع میرزا یحیی  
ازل است یعنی برجای لاله الا اله الله ابهی و نحو آن  
مقرر گردید و تلویح این است که در داخله ادیان سابقه  
مخالفتین مقدم شدند و در این امر چنین نشده و نخواهد شد  
و نفی بمعنی تبعید بلد که بترکی سرگون است و در آثار این امر  
وافواه بهائیان شهرتی مخصوص یافت و در بیانات غصن اعظم  
عبدالبهاء برای جمعی در وصف تبعیدهای ابهی و تأسیس  
امرش در سجن است :

" هل سمع باحد نفی ثلاث مرّات تحت السیف والا غلال مهّده  
ملکاً عظیماً " و در کتاب اقدس است :

" قد کتب علی السّارق النّفسی " و در سوره مائده آیه ۳۱ از  
قرآن است :

" انّما جزاء الذّین یحاربون الله ورسوله ویسمعون فی الارض  
فساداً ان یقتلوا او یصلّبوا او تقطع ایدیهم وارجلهم من

خلاف او ینفوا من الارض ذلک خزئ لهم فی الدنیا ولهم  
فی الآخرة عذاب عظیم " چون جمله " یسمعون فی الارض .....  
شامل سارقین و قطاع الطریق میباشد که مشمول از " کتب علی السّارق  
النّفسی " الخ از کتاب اقدس میباشد پس توان گفت که حکم  
قرآن و اقدس متوافق اند و فقط حکم قتل و صلب و قطع ید و رجل  
را نسخ و رفع فرمودند .

بیماری و درد معروف پا که اصل کلمه  
شاید یونانی و مستعمل در عربی و فارسی  
(نقرس) است . در مقاله سیّاح :

" و چون ناخوشی نقرس شدید بپای پادشاه عارض شد " الخ  
نقض مصدر عربی بمعنی شکستن و پیران  
(نقض - ناقض) کردن تاب ریسمان را باز کردن در لوح  
حکما :

" فیها نقضت العهود " در لوح شیر مرد :  
" وتحفظنی من شرّ اعدائك الذّین نقضوا عهدک و میثاقک "  
و در آثار غصن اعظم عبدالبهاء کلمه نقض و ناقض و ناقضین نسبت  
بمخالفتین عهد از اغصان و غیرهم بقدری کثرت استعمال و  
تداول یافت که لقب و شهرت آنان گردید .

(نُقْطَة)

لقب وشهرت روحانی باب اعظم گردید  
و خود این کلمه را اصطلاح بدیع نموده  
لقب مشیت کلیه ومظهر آن قرار دادند  
وباین اعتبار خود را نقطه باء یعنی نقطه بیان ومحمد رسول الله  
رابطه فاء یعنی نقطه فرقان وعیسی مسیح رابطه الف  
یعنی نقطه انجیل وموسی کلیم رابطه تا یعنی نقطه تورات  
خواندند چنانچه شمه ای ضمن بیان شرح سورة بقره وضمن  
نام رضوان ذکر است ودر توقیع به محمد شاه :

" انا النقطة التي بها ذوت من ذوت " ودر توقیع و مناجاتی  
است :

" واشهد يا الهی بجميع اولیاءك واحبابك من نقطة الا ولی  
مقام حبیبك محمد وآل الله صلواتك علیهم الی ما بلغ فی قدرتك  
و یبلغ بعد ذلك " ودر جواب میرزا حسن وقایع نگار در اصفهان :  
" وانّ الا قرب الذی لا یعدله شیء هو الا بعد الذی لا یعرفه شیء  
وهو مقام النقطة فی کلّ العوالم التي یعبر فی مقام الحقيقة  
المحمدیة ما اطلعت شمس الابداع بالا بداع ثم ما غربت شمس  
الاخترع بالا اخترع ثم مقام الالف اللینیة وهو مقام قرب علی  
ثم مقام الالف الغیبیة اذا تطلق بعد اللینیة وهو مقام قرب  
الحسن ثم مقام الالف الفیر المعطوفة وهو مقام قرب الحسین

ثم مقام الالف المبسوطة وهو مقام قرب القائم الیک ثم مقام  
الحروف وهو مقام قرب ائمة الدین ثم مقام اجتماع الحروف التي  
هی الكلمة وهو مقام قرب فاطمة ثم مقام اثر دالة الكلمة وهو  
مقام قرب النبیین والمرسلین بحسب مراتب مقاماتهم وكثرة ثم  
مقام قرب المشیئة ائمة العدل بحسب ما قدر الله لهم ففی  
علامات الامر وتغایات الختم الی آخرها ودر ضمن نام حرف  
نقل از رساله رجعت وضمن نام حسین نقل از صورت زیارت امام  
حسین و مرقومه غصن اعظم بیانی ثبت می باشد . ودر دعاء

" یدعوه محبی الا نام .... است :  
" صلّ اللهم یا الهی علی النقطة التي منها فصلت علومك المكنو  
واسرارك المخزونة " الخ ودر مناجات آخر هیام است :  
" صلّ اللهم یا الهی علی نقطة الا ولی .... الذی به دارت نقطة  
الوجود فی الغیب والشهود " ودر لوحی است قوله :  
" بسم الله البهی الاهی هذا کتاب من نقطة الا ولی وبهاؤه  
الی الذی سعی فی جبروت الاسماء بالکاظم وكان من المومنین  
فی امّ الالواح مکتوبا ای کاظم نفحات قدس ورقاء عزّ صمدانی ....  
حال کره ظاهر وجمال اولی در هیکل اخرى چون شمس مشرق  
ولا تح " وقوله :  
" جميع عوالم ما لا نهاية اذكار والغاظ وبيان از نقطة اولیه

تفصیل شده وکل بآن نقطه راجع و آن نقطه باراده قدسیه  
ظاهر " ودر لوح معروف به لوح حضرت موجود (لوح مقصود)  
است :

" هو الله تعالى شأنه العظمة والاقتدار حمد مقدس از ذکره  
بیان حضرت معبود و مالک غیب و شهودی را لایق و سزاگه  
از نقطه اولی کتب لا تحصى پدید آورد و از کلمه علیا خلق اولین  
و آخرین ظاهر فرمود " ودر لوح حج بغداد است قوله :  
" ويقول اشهد في موقعي هذا بانه لا اله الا هو وحده  
لا شريك له ولا شبهه له ولا ند له ولا ضد ولا وزير ولا نظير  
ولا مثال له وان النقطة الاولى عبده وبهائه وعظمته وكبريائه و  
لاهوته وجبروته وسلطانه " ودر لوح اشراقات است قوله :  
" اگر نقطه بیان روح ماسواه فداه این ایام حاضر بود امام وجه  
بتحریر مشغول میشد قل ضعوا الاوهام والظنون وخذوا ما  
آتاكم من لدی الله المهیمن القیوم " و قوله :  
" یا هادی امر عظیم است امروز نقطه اولی بانا اول العابدین  
ناطق " الخ .

صفت عربی بمعنی گواه و سرپرست  
و مرجع نقباء جمع و باصطلاح عرفاء  
نقباء طبقه ای از اولیاء که بضمیرو

(نَقِيب)

اسرار مردم آگاه اند و شمار آنها را سیصد نفر گرفتند . و از مقام  
نقطه است قوله :

" اعلم ثبت الله قدميك على الصراط ..... ينحصر باصول  
اربعة منهم الاركان وهم الانبياء وسبيل بلوغهم بالوحى  
فى القلب و نزول الملك فى اليقظة اوفى النوم ومنهم النقباء وهم  
ثلاثون فى زمان الغيبة وسبيل بلوغهم بالسؤال فى الحضور  
ومنهم النجباء وهم سبعون نفساً وسبيل بلوغهم التورع مع التطا  
بالكتاب والسنة والا جماع والعقل ومنهم الفقهاء وسبيل بلوغهم  
الاخذ بالكتاب والسنة والا جماع والعقل المستنير بنور الله " الخ  
و در کتاب بیان باب ۱۴ واحد ۸ قوله :

" و همچنین در این ظهور مشاهده کن که تا امروز باتدابییر  
الهیّه جواهر خلق را حرکت داده تا آنکه سیصد و سیزده نفر  
نقباء گرفته شده " الخ ودر لوحی است :  
" علماء امامیه بر آنند که حضرت قائم موعود بعد از ظهور در بیت  
الله بکلمه ای نطق میفرماید که نقباء از آنکمه اعراض مینمایند  
و فرار اختیار میکنند " الخ

صفت عربی بمعنی مؤثر و کاری در خطابی  
است :

(نَقِيع)

" وبقدر لی کأس الغداة اوسم نقيع الردى "



و در خطاب معروف به عمه :  
 " اويشفيك ويد اويك السم النقيع وسراب البقيع عن الداء لشدد  
 والعطش في فغربعيد "

نکث - ناکث (نکث عهد وعقد را شکست و تابیده را و)  
 در لوح حکماء :

" ونكثت العقود " الخ ونكث وناكث  
 در کلمات علی امیرالمؤمنین در حق اهل واقعه جمل و در آثار  
 ابی در حق بابیان و در آثار غصن اعظم عبدالبهاء در حق  
 مخالفان خود بسیار است . در خطاب وصایای عهد است :  
 " رب احفظ حصن دينك المبين من هؤلاء الناكثين "

نکس - تنکیس (مصدر عربی بمعنی واژگون و زیر و بالا  
 کردن و سر بریزانیدن و برگرداندن .  
 در لوح به شیخ محمد باقر مجتهد

اصفهان است :  
 " بكم انحط شأن الملة ونكس علم الاسلام وثل عرشه العظيم  
 و در کتاب اقدس است :

" قد طهر سر التنكيس لرمز الرئيس طوبى لمن ايده الله على الاقراء  
 بالسنة التي ارتفعت بهذه الالف القائمة الا انه من المخلصين  
 بيان الف قائمه بنفس ابهى وتحقق وارتفاع شش دور و مرحله

خلق الله السموات والارض في ستة ايام بامر ابهى واشاره  
 بقسمتي از کلمات مرموز شیخ احسائی است که صورت آن در مجمو  
 شهیره مطبوعه از الواح ابهى بدین طریق ثبت میباشد  
 قوله الاعز :

" صورت مکتوبی از شیخ احمد مرحوم در ذکرا تم ملاحظه شد  
 حال از شما خواهم مینمایم که بانصاف آنرا معنی نمائی و اگر خود  
 را عاجز یافتی از بحر اعظم سؤال کنی که شاید از فضل و رحمت  
 واسعة الهیه در ظل سدره ربانیه در آئی و تفصیل آن اینکه  
 در ایام توقف در عراق میرزا حسین قمی نزد این عبدآمده مع  
 صورت مکتوب و مذکور داشت که حضرات شیخیه استدعا نموده اند  
 که این کلمات را معنی و تفسیر نمایند و این عبد نظر بر اینک  
 سائلین را طالب گوهر علم نیافت متعرض جواب نشده چه که  
 لو علم الهی از مشاهده اعین غیر حدیده مستور به اگر چه  
 فی الجملة ذکر شد و لکن بتلویح و اشاره و صورت آن مکتوب بعینه  
 در این لوح نفل شده بدون زیاده و نقصان و هذه صورة ما  
 كتبه الشيخ الاجل الافضل ظهرا لسلام وكعبة الانام الشيخ  
 احمد الاحسائي الذي كان سراج العلم بين العالمين في  
 جواب من قال ان القائم في الاصل ابنا تركنا اوله وكتبناماهو  
 المقصود بسم الله الرحمن الرحيم اقول روي انه بعد انقضاء





نام پادشاه جبّار مشهور از سریان و بابل  
(نُمرود)  
معاصر با ابراهیم و عربان این نام را  
بمانند نامهای فرعون و قیصر و کسری  
لقب عام آن سلاطین کرده در جمع نامرده استعمال کردند.  
در لوح رئیس است :

"واذکر اذا وقد نمرود نار الشّرك لیحترق بها الخلیل  
الانجیناه بالحق واخذنا نمرود بقهر مبین"

صفت مؤنث عربی بمعنی زینت کسری  
(نَمِیقَة)  
و زیبا کرده . در خطابی است :  
"قد اطلعتُ بضمون نَمِیقَتک الغراء" که  
مقصود نامه از طرف مخاطب میباشد .

در لوح به شیخ محمد باقر مجتهد  
(فَهَبَ)  
اصفهانى :  
"قد قتلّت الکبیر ونهبت (غارت کردی)  
الصّغیر ."

مسیس امیلی نوبلاک آلمانی الاصل  
(نُوبلاک)  
ساکن ایالات متّحده امریکا با دخترانش  
Alma Knobloch  
در ایام اقامت میرزا ابوالفضل گلپایگانی  
در واشینگتن بهائی شدند و او در کشور آلمان تبلیغ مؤثر کرد و توان

گفت گشایش ابواب آن کشور بر روی این امر بواسطه اوشد  
و در سفرنامه بدایع الآثار مذکور است .

از بیان مرکز عهد ابیهی عبدالبهاء برای  
(نُور - نُوراء)  
جمعی است :

"النّور هو تموجات مادیه مثل الحرارة  
و غیرها من تأثیرات المادّة فلوکان له فضیلة فذیاب الفوسفوری  
افضل من الانسان هكذا بعض دود التّی یطهر منها الشّرار  
لکانت ایضاً افضل من الانسان ومن احتکاک القوّة الجاذبة  
والقوّة الدّافعة یحدث نور وهو البرق فهل ذلک افضل  
من الانسان ومن ضرب الفولاذ علی الحجر الصّوان تقدح النّار  
فهل الحجر احسن من الانسان والنّور والنّار لیس بالحجر ولا  
بالفولاذ بل یحدث من الضّرب والنّور نفسه لا یرى الاشیاء بل  
یجعل الاشیاء ترى بناء علی ذلک نور الشمعة او القندیل  
او الشمس یظهر الاشیاء ولیکنه بذاته لا یرى شیئا ثانیاً نور البصر  
انّه یظهر الاشیاء ویراها وانه ولوکان اعلى من الاجسام المضيئة  
کنور الشمعة او القندیل فانّها لا تدرك الاشیاء التّی تظهرها  
وتراها ثالثاً نور العقل اعلى من نور البصر لانه یظهر الاشیاء  
ویراها ویمعرفها ولیکن مع کلّ علوّه نور العقل مقید الحدود  
بالظّروف والوقت لانه لا یقدر علی اظهار الاشیاء ورویتها وفهمها

الّا بعد ايجادها وخلقها رابعا النور الالهى هيو فوق  
الحدود والقيود والوقت الماضى والحاضر والمستقبل هـ  
المظهر الذى يرى المعارف الكاشف للاشياء من قبل ومن بعد  
ايجادها وخلقها الله نور السموات والارض فى القدس يضيئون  
قبر المسيح بالكهربائية ويظنّ العوام الروسىون بانه مــــن  
قبر المسيح حتى انهم يشترّون القناديل ويشعلونها طول سفرهم  
من القدس الى بلادهم كلما يكاد يخلص الزيت يملوونها حتى  
بذلك لا تطفئ النور الذى رآوه مشرقاً من قبر المسيح " انتهى .  
ودر بين مسلمانان ذوالنورين لقب عثمان خليفه سوم شد كه  
دو دختر پيغمبر را بتعاقب بزنى داشت .

ونور نیز نام قسمتی از مازندران كه موطن نیاكان ابهى بود و  
نیز نام كتابی از میرزا یحیی ازل بود و او خود را بآن نام  
میخواند و نیز در كتاب اقدس طهران را افق النور نام  
کردند قوله :

" افرحى بما جعلك الله افق النور ..... وسميت بهذا الاسم  
الخ وآیه نور مشهور در قرآن قوله :

" الله نور السموات والارض ..... الخ كه از مقام نقطه شرحی  
بر آن صادر گردید و آن صرف تشبیه و توضیح و تعبیر میباشد . و  
در حدیث نبوی است :

الّا بعد ايجادها وخلقها رابعا النور الالهى هـو فوق الحدود والقيود والوقت الماضى والحاضر والمستقبل هـو المظهر الذى يرى العارف الكاشف للاشياء من قبل ومن بعد ايجادها وخلقها الله نور السموات والارض فى القدس يضيئون قبر المسيح بالكهربائية ويظنّ العوام الروسىون بانه مــــن قبر المسيح حتى انهم يشتررون القناديل ويشعلونها طول سفرهم من القدس الى بلادهم كلما يكاد يخلص الزيت يملوونها حتى بذلك لا تطفى النور الذى رآوه مشرقاً من قبر المسيح " انتهى .  
و در بين مسلمانان ن والتّورين لقب عثمان خليفه سوّم شد كه دو دختر پيغمبر را بتعاقب بزنى داشت .

و نور نیز نام قسمتی از مازندران كه موطن نیاكان ابهى بود و نیز نام كتابی از میرزا يحيى ازل بود و او خود را بآن نام میخواند و نیز در كتاب اقدس طهران را افق النور نام کردند قوله :

" افرحى بما جعلك الله افق النور ..... وسميت بهذا الاسم الخ وآية نور مشهور در قرآن قوله :

" الله نور السموات والارض ..... الخ كه از مقام نقطه شرحى بر آن صادر گردید و آن صرف تشبيه وتوضيح وتعبير میباشد . و در حديث نبوى است :

" خلق الله الخلق فى الظلمة ثم القى عليه نورا " و در آثار اين امر متبادراً نورين نيرين شيخ احسائى وسيد رشتى است . و بر سلطان الشّهادة و محبوب الشّهادة هم اطلاق گردید . و بقره نورا مراد عكا است كه ضمن نام بقره ثبت میباشد .

نام قريه اى از كاشان كه اكنون مركزى (نوش آباد)  
ضعيف در اين امر است در السواح و آثار خصوصاً آقا ميرزا محمد على شهير بار باب آقا ميرزا باعائله اش تكرر ذكر يافت .

معرب نوروز فارسى است در كتاب (نيرُوز)  
اقدس است :

" وجعلنا النّيروز عيداً لكم " نام ماه متداول بين يهود و او اخر ماه دوم بهار كه بارانش بنام خير و بر كست (نيسان)  
بين مسلمانان شايع است و در آثار

بديعه بسيار بتشبيه مورد استعمال گشت . در لوح به نصير است :

" اگر نفسى خود را از اين نيسان سحاب رحمانى محروم نمايد الخ و در لوح دنيا است :

" ای دوستان سزاوار آنکه در این بهار جانفزا از باران نیسان  
یزدانی تازه و خرم شوید " .

قصه شهر در فارس مرکزی از قدیم  
(نیریز) برای اینطایفه که بنوع مفصل اوضاع

راشخاص مرتبط باین امر در بخشهای  
ظهور الحق مسطور است و نام آقا سید حبیب وحید اکبر و پدر  
زنش حاجی شیخ عبدالمعلی و نیز ملا عبدالحسین و مشهدی  
میرزا حسین قطب و حاجی محمد تقی ایوب و علی سردار و محله  
چنار سوخته و دامنه بالا طارم مشهور است و شرحی که از هنگام  
ورود وحید اکبر و بعد از آن در کتیبه مسجد موجود است از آثار  
تاریخیه میباشد . و نیریز در آثار حضرت بهاء الله بر مزی  
مذکور است قوله :

" ن ی جناب احمد علی علیه ۶۶۹ هـ الا قدم الاعظم یا احمد  
قبل علی ان استمع نداء مالك القدم الذی ارتفع من شطر  
سجنه الاعظم " الخ .  
وقوله :

" یا احبّاء الرحمن فی النّون والیا " الخ . و در مسجده  
الصّبی بخطابات التفات و عنایت مفتخر است قوله :  
" یا احبّاء الله من اهل تلك القرية فاعتصموا بحبل الله ثم "

اشكروه بما فضلکم بالحق واصبحتم برحمة من الله وكنتم علی  
مناهج الحق مستقیماً ان یا اشجار القرية فاسجدوا لله بارئکم  
بما هبّت علیکم نسمة الربیع فی فصل عزّ احديا وان یا ارض تلك  
القرية فاشكری ربّك بما بدّلک الله يوم القيمة و اشرق علیك انوار  
الروح عن افق نور قدیما " وقوله :

" ان یا اهل القرية فاشكروا الله بارئکم بما انعمکم بالحق و  
فضلکم علی الذین هم كانوا علی الارض بحیث شرّفکم ببقائه و  
عرفکم نفسه و رزقکم من اثمار سدرة الفردوس ..... اذا فابشروا  
فی انفسکم ثم افتخروا علی من فی الملک جمیعاً " الخ .

نیشابور بلد معروف در خراسان . در  
(نیشابور) تاریخ ظهور الحق اوضاع و احوالشان

خصوصاً شرح حال حاجی عبدالمجید  
ابا بدیع بتفصیل نگاشته گردید و خانه حاجی معلوم ولی مخروب  
است و از مؤمنین سابقین آنجا آقا احمد از شهداء قلعه طبرسی  
دیگر حاجی محمد باقر بن ملا مراد و اسد الله بن استاد کاظم  
و شیخ عبد الصمد بن شیخ عبد الله و شیخ محمد و حبیب الله  
ملکوتی بن منشی باشی و میرزا یوسف خان و نصر الله و آقا محمود  
است .

(هـ)

(هـ) رساله تفسیرها از آثار نقطه معروف  
است و خود در شأن آن رساله چنین

فرمود قوله :

"واننى بحکم ما فصلتُ فی نسخة العین فی تفسیر الہاء لیبطل  
کلّ شبہات الحکماء وانصفوا بین یدی اللہ" الخ. و نیز در رساله  
غناست قوله :

"چنانچه در رساله تفسیرها و رسائل دیگر ابطال قول بعضی  
از ایشان شده " الخ و شرحی در مقام ه و هو در ضمن  
نامهای اسم و بہاء و نکس و غیرها ثبت است .

و ایام هاء در اصطلاح اهل بہا چہار یا پنج روز قبل  
از ورود شہر العلاہ ماہ نوزدہم بیانی افزوده و ایام زائده  
خارج از شہور میباشد و آداب و اعمال آن ایام در کتاب اقدس  
و الواح مسطور است قوله :

"انا جعلناها مظاهر الہاء بین اللیالی والایام" وقوله :  
"قل یا الہی و ناری و نوری قد دخلت الایام الّتی سمّيتها  
بایام الہاء فی کتابک یا مالک الاسماء" وقوله :

"قد تشرّفت الایام یا الہی بالایام الّتی سمّيتها بالہاء کان  
کلّ یوم منها جعلته مبشراً ورسولاً لیبشّر الناس بالایام الّتی  
فرضت فیہا الصّیام علی خلقک وبریّک" الخ

و ہا و میم در الواح رمز از ہمدان میباشد کہ جدا گانہ ذکر  
است . و نیز حرف ہ در آثار ابہی رمز از ہادی نام و غالباً  
ملاہادی قزوینی ازلی است قوله :

"ان رأیت الہاء قل لہ یا ہاء الہاویۃ" و در یکی از آثار خطاب  
بہ آقا سید عبد الہادی قزوینی است :  
"ہو لا قدس الا عظم یا عبدی الہاء"

اسم فاعل عربی بمعنی داد زنندہ و  
بمعنی منادی غیب گویند و از حضرت  
عبد البہاء در حق بہائیان است :

(ہاتف)

"و یسمعون نداء ہاتف الفیئۃ بالبشارۃ الکبریٰ" .  
بر اندازندہ و خراب کنندہ . در خطاب

(ہادیم)

وصایای عہد است :

"ہادۃ للبنیان"

(ہادی)

اسم فاعل عربی از ہدایت و از ہادی نام  
مشہور مذکور در آثار :

حاجی ملاہادی سبزواری شرح حیات

و وصف الحالش در اسرار الاثار عمومیّه ثبت میباشد و در لوح  
بسیط الحقیقه در شأن اوست :

" در حکیم سبزواری مشاهده کن در ابیات خود شعری ذکر  
نموده که از آن چنین مستفاد میشود که موسائی موجود نه والا  
زمزمه انی انالله در هر شجره موجود و در مقام بیان باین کلمه  
تکلم نمود و مقصود آنکه عارف بالله بمقامی صعود مینماید که  
چشمش بمشاهده تجلی مجلی منور و گوشش باصفا نداء اواز  
کل شئی فائز این مقامات را حکیم مذکور حرفی ندارد چنانچه  
اظهار نموده اند این مقام قول و لکن مقام عمل مشاهده میشود  
ندای سره الهیه را که بر اعلی البقعه مابین بریه تصریحاً من  
غیر تأویل مرتفع است و باعلی النداء کل راندا میفرماید ابداً  
اصفاء ننموده چه اگر اصفاء شده بود بذکرش قیام مینمود  
حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بود و از لسانش جاری شده بود  
و یا از خوف ننگ و حب نام از این مقام و تصدیق آن محروم مانده  
او عرف و ستر او عرف و انکر " و در یکی از آثار بامضاء خ ا د م موخ  
سنه ۹۷ خطاب بمیرزا علی محمد بن اصدق است قوله :

" در مکتوب آنجناب ذکر حاجی سبزواری علیه ۶۶۹ بود لوح  
امنع اقدس از سما مشیت نازل و بختام عزّ مزین و ارسال شده  
با و برسانید لتقرّ عینه و یفرح قلبه و ینشرح صدره و یقوم علی

ما ینبغی فی ایام ربّه الطاهر العزیز الکریم "

و حاجی شیخ هادی نجم آبادی در اثری بامضاء خادم خطا  
باقامیرزا ابوالفضل گلپایگانی است :

" درباره جناب حاجی شیخ هادی علیه ۶۶۹ ذکر فرموده  
بودند از قول این فانی تکبیر خد متشان برسانید ینبغی لجنابه  
ان یظهر بالاستقامه الکبری علی امر ربّه مالک الوری یسأل  
الخادم ربّه ان یؤتیه علی ذلک لیهدی الناس الی سبیل  
الرشاد .

و ملا هادی قزوینی از حروف حی که بالاخره از شهید  
وزعمای بابیان ازلی قرار گرفت و در آثار و توقیعات نقطه مذکورو  
در الواح بسیار از مقام ابهی بلحن شدید ذکر است چنانچه  
در ضمن نام یحیی و حرف ه ذکر میباشد و در لوحی خطاب  
بملاً باقر حرف حی تبریزی برای دعوت او است قوله :

" وان رأیت اسم الهاء زکّره بما نزلناه علیک من آیات عزّیدیع  
دیگر صادر در ایام بغداد قوله :

" هو العزیز الجمیل توحید بدیع مقدّس از تحدید ..... ای  
هادی انشاء الله بانوار صبح ازلی و ظهور فجر سرمدی مهتدی  
شده ..... و بعد سؤال از انقطاع شده بود ..... دیگر  
سؤال از رجعت شده بود ..... و اما ما سألت من حدیث



المشهور من عرف نفسه فقد عرف ربه ..... وأما ما سألت  
في ماورد في الحديث بأن المؤمن حق في الدارين " الخ . ودر  
لوحی مذکور صادر بعد از اعراض وی قوله :

" ان رأيت الهاء قل له يا هاء الهاوية انت تفرح وينوح  
نقطة الاولى من فعلك يا ايها المشرك العرتاب انا امهلناك  
لحكمة من لدنا ان ربك لهو العزيز العلام اتق الله ولا تقل  
ما يلعنك الذرات " الخ .

و میرزا هادی دولت آبادی اصفهانی بابی ازلی مذکور در آثار  
مقام بهاء الله و عبد البهاء بکمال شدت . در لوحی است  
قوله :

" هو الظاهر الناطق المقدر العليم الحكيم الحمد لله الذي  
اظهر بسلطانه ما اراد ..... هادی دولت آبادی رابه  
نصایح مشفقانه و مواعظ عکیمانه نصیحت نمودیم که شاید از  
شمال وهم بیمین یقین توجه کند و از موهوم بشری قیوم اقبال  
نماید و بانوار حضرت معلوم فائز شود نصایح قلم در صخره  
صماء اثر ننمود و ثمری ظاهر نه حال جمعی بمثابة حزب  
شیعه ترتیب داده ..... ولكن بعضی از نفوس مانند هادی  
دولت آبادی و مهدی نجف آبادی جمیع همت را بر اضلال  
خلق مصروف داشتند " و قوله :

" امرحق بمقامی رسیده که جوهر ضلال که بهادی موسوم  
هادی ناس شده و باعراض کمر بسته " و در لوح به شیخ نجفی  
اصفهانى است قوله :

" حال در میرزا هادی دولت آبادی و صادق اصفهانی در ارض طاء  
تفکر لازم اول بمجرّد اینکه شنیده اورا بابی گفته اند اضطراب  
اخذش نمود بشأنی که وقار و سکون مفقود گشت بر منابر ارتقاء  
جست و نطق نمود بکلماتی که سزاوار نبود ..... یا هادی نذر  
اخوی رفتی و دیدی حال بساحت مظلوم توجه نما شاید نفحات  
وحی و فوحات الهام تو را تأیید نماید و بمقصود فائز گرداند .....  
حال نفس غافل بحبل روضه خوانی تمسک جسته لعمر الله انّه  
فی کذب مبین چه که این حزب را اعتقاد آنکه در ظهور قائم ائمه  
سلام الله علیهم از قبور برخاسته اند هذا حق لا ریب فیهِ " الخ  
و ذکرى از او در لوحی ضمن نام جمال و شرف و یحیی ثبت است .  
و از غصن اعظم عبد البهاء در حق وی می باشد قوله :

" جمیع اهل اصفهان واقف و مطلع اند که رئیس آن قوم در حضور  
عموم بر فراز منبر بصریح عبارت تبری از حضرت نقطه اولی روحی له  
الغداء باقیح عبارات نمود " .

و از مهدی نامان مذکور در آثار :  
میرزا مهدی گیلانی لا هیجانی در اصفهان اقامت داشته



تحصیل علوم میکرد و معتاد بشرب و غیره بود و با آقا محمد علی تنباکوفروش معهود معاشرت یافت و در طهران بایستی شد و هنگامی که میرزا اسد الله اصفهانی با حاجی میرزا حیدر علی عازم ادرنه بودند اونیز عزم کرد و بلباس درویشی درآمد و در اسلامبول حاجی میرزا حسین خان سفیر ایران و ایرانیان از ملاقاتش سرور شدند و سید محمد اصفهانی بایستی ازلی معروف در آنجا بود و او را ملاقات و ازلی نمود و بر آن داشت که نامه ردّ آمیز نسبت بمقام بهاء الله به آقا محمد علی نامبرده فرستاد و جمال ابهی از قول آقا محمد علی کتاب بدیع صادر فرمود و آن کتاب چون در حلق مشکلات و اعتراضات ازلیان است غصن اعظم عبدالبهاء پیوسته تأکید داشت که طبع و نشر شود و بالاخره در طهران منتشر گشت . و از جمله مسطور در لوح فؤاد قوله :

" ثم اخذنا المهدی " مراد میرزا مهدی مذکور پیشوای شیعیان ساکن اسلامبول میباشد . وقوله :

" فانظر فی الذی افتری علینا قد اخذه الله بقدره و سلطان ثم الذی یری الملک لنفسه قد اخذه بذنبه وجعله عبـرة لا ولی الا بصار " مراد فؤاد پاشانیز هست و ذکر میرزا مهدی ضمن نام بدیع هم ثبت گردید .

دیگر سید مهدی دهجی یزدی اسم الله المهدی که در دوره مرکز عهد ابهی عبدالبهاء بالاخره ناقض شد قوله :

" ان یا مهدی قد حضر بین یدینا کتابک واجبتک بهذا اللوح لتفرح به فؤادک و تكون من المستبشرين و انی لا شکون عن الذين یدعون حبی و یرتکبون ما یحزن به فؤادی و یعلمون ما امرهم به هواهم و یترون ما امروا به من لدن علیم حکیم و انک لتعلم بان الناس لو یشهدون من الذين یدعون حبی شیئاً لینسبونہ الی نفسی المظلوم الفرید قل یا قوم لیس البر لمن ادعی بل لمن اتقى و اتبع سجتی الغراء بین الارض و السماء " وقوله :

" قد حضر فی المنظر الا کبر ما ارسل الیک من الشین والجیم نسأل الله بان یجعلهما من ایادی ذکره بین العالمین و مظاهرا لاستقامة بین البریة و مطالع البر بین الخلق انه لهوالمقدر العزیز الحکام و اما ما استفسر منک بالتصریح فی امر جولا قل انه رجع فی السجین و رب العالمین و لکن الفرق بینهما لیس بهین الا و ای جولا الذی کان من قبل و ضرب به المثل انه مسکین مسکین والثانی انه لعین لعین " وقوله :

" ان یا اسمی قد بلغ کتاب الذی ارسل الیک من الذی " وقوله :

" ان یا مهدی ان انظر من افق البداء انوار وجه ربک العلّی

الا بهی ثم استمع النداء من هذا القلم الابهی انه لا اله الا انا  
المهيمن القيوم ان انزع مما لصي الاخوان مطمئنا بفضل ربك  
الرحمن " وقوله :

" ان يامهدي استمع نداء من كان متغمسا في بحر البلاء واذا  
تمله الا موج يرفع رأسه ناظراً الى الشرق ويقول قد اتى  
المحبوب ان اقبلوا اليه ثم تأخذه الا موج ويفرقه واذا سكت  
يطلع رأسه ناظراً الى الغرب وناطقاً باعلى الصوت هذا محبوب  
العالمين قد اتى لنجاتكم وارتفاع مقاماتكم " وقوله :

" هو العزيز البديع الواح قدس منير بتو انزال وارسال فرمودیم  
..... ای مهدی بانفس ثقیل وجسد کسیل بسماء عز قدس  
نبیل صعود ممکن نه " وقوله :

" لاسم الله المهدی نازل ایاك ان تفعل ماتحزن به قلبی.....  
ان اجعل لا تدريك فیما ادري وما لاعرفته فیما اعرف.....  
انت منی هل ینبغی الحزن بعد هذه الكلمة " وقوله :

" وهم قاموا علينا بظلم عظیم قد اخذوا اسمی واصفیائی بظلم  
ناح به سگان الملاء الاعلی " الخ که در قضیه گرفتاری اسم الله  
مهدی وجمعی از معارف بهائیان در سجن طهران میباشد .  
وقوله :

" الا قدس الاعظم الا منع الاعلی ان یا اسمی ان احمد الله بما

جعلك امطار الفضل لا ذرعه فی الاراضی الطیبة المبارکة  
وجعلناك ربیع العنایة لما غرسناه من الاشجار البدیعة المنیعة  
هذا فضلی لا یعادله ما خلق فی الا مکان ..... گویند یکی از  
ملوك عرب بیکی ازند ما گفت که آیا میشود نفسی فالوده نخورد  
باشد وشناسد آن ندیم عرض نمود بلای بسیاری از نفوس  
هستند که نخورده اند و نمیدانند تا آنکه یومی از ایام عربی بر  
ملك وارد شد ندیم عرض نمود گمانم اینست که این از آن نفوس  
باشد که ادراك فالوده ننموده و نمیداند چیست ملك ذکر نمود  
اگر چنین باشد يك بدره زربتوعطاء خواهم نمود بعد امر بیسط  
طعام نمود از هر قبیل اطعمه موجود شد فالوده را نزد عرب  
گذاشتند شروع در اكل نمود از طریق خوردن ادراك نمودند  
ندیم از او پرسید که این چیست گفت در قرآن مجید حق جل  
وعز نخل ورمّان فرمود نخل در بلاد ماهست گمانم اینست که  
رمّان باشد ندیم عرض نمود ای ملك باید دو بدره زربتوعطاء کنی  
چه که رمّان را هم نشناخته " وقوله :

" آنجناب اسم الله را دیده اند انه لعمری جز صلاح وفلاح از  
حق جلّ جلاله نخواسته و در لیالی وایام از برای جمیع امم عالم  
نعمت ورحمت و عنایت وشفقت حق جلّ جلاله را مسألت مینمود  
و جز خیر در نفسش مذکور نه " الخ . و در ضمن نامه ای بیست

و حرب نیز زکری است ومع الوصف بعد از مقام ابهی که نیز  
سنین متعاده بهمان مقام گذراند و بخدمت این امر و تحکیم  
قضیه عهد و میثاق پرداخت در اواخر ایامش مردود غصن اعظم  
عبدالبهاء واقع شد و این خطاب را در طهران در حق وی امر  
بطبع و نشر فرمودند قوله :

" یزد جناب حاجی میرزا محمد افشار علیه بهاء الله الابهی  
هو الله رب ورجائی ترانی ..... ای یار روحانی نامه نورانی  
منظوماً و منشوراً ارسال نموده بودی بنهایت روح و ریحان قرائت  
گردید همچنین جوابی که برای آن شخص پلید مرقوم نموده  
بودی ..... سالهای عدیده بگمان خویش منادی میثاق بود  
..... تا آنکه تکلیف باردی نمود " الخ و در خطاب و بیانی  
برای جمعی ذکر سید مهدی دهجی و ذکر دهج بمعنی غبار  
است و در مناجاتی برای بعضی بهائیان دهج و سؤال سید  
مهدی از آن و جواب آنکه بعد معلوم خواهد شد و بعد قضیه  
اوبرای پسرش سید حسین درباره منور خانم واقع شد و او میگفت  
سه چیز پشت مرا شکست یکی صعود جمال مبارک دیگر نقض  
میرزا محمد علی سوم نا امیدیش برای ازدواج پسرش .

و از مهدی نامان مشهور مذکور در آثار حاجی سید مهدی  
شیرازی ساکن رنگون برما در لوحی خطاب با و است :

" یا مهدی عليك بهائی باید سید مصطفی و آنجناب و سائرین  
بکمال اتحاد و اتفاق بر ارتفاع کلمه بین عباد قیام نمایند " الخ  
و حاجی سید مهدی افغان یزدی و حاجی میرزا مهدی طبسی  
برادر حاجی میرزا محمد تقی طبسی و میرزا مهدی رشتی و میرزا  
مهدی یزدی اخوان الصفا و آقا سید مهدی گلپایگانی ساکن  
عشق آباد رئیس اخیر محفل روحانی در آنجا و مدیر مجله خورشید  
خاور مذکورند از آن جمله در خطاب است قوله :

" عشق آباد هو الله رب ورجائی انادیک فی العشی والا بکار  
و بطون اللیالی و الاسحار و ادعوك بقلبی و روحی و تؤدی ان  
تؤید عبدك الصادق المنتسب الی النفس المقدسة عبداً  
الذی صعد الیک " الخ مراد از نفس مقدسه میرزا ابوالفضل  
گلپایگانی است که آقا سید مهدی نامبرده پسر خواهر او بود .  
و مهدی آباد از توابع یزد که جمعی از بهائیان اقامت داشتند .

( هاشم )

اسم فاعل بمعنی کریم و ترید کننده  
بهر مهمانان . و نام اشخاص بسیار و  
مشاهیری مذکور در آثار چنانچه

هاشم جد پیمبر و بنی هاشم خاندان او معروف اند و از مولی الوری  
عبدالبهاء در خصوص فتنه اصفهان و یزد ۱۳۲۱ هـ ق است :  
" یک نفر از احبای الهی را که تازه فوت نموده از زیر خاک

بیرون آورده قطعه قطعه کرده آتش زدند " الخ که مراد استاد هاشم معمار قزوینی میباشد . و در رساله ردیه منسوب به عمه نشر یافته از بابیان ازلی تفصیلی از هاشم کاشی است که از مدعیان بابیه بود ولی توبه و بازگشت نمود .

(هام - استهام) سرگشته و آشفته شد . از غصن اعظم عبدالبهاء :

" وهام فی بیداء الولاة واستهام فی نور

جمالک "

(هامیه) اسم فاعل مؤنث عربی بمعنی جاری و پراکنده از غصن اعظم عبدالبهاء در

وصف بلیات و شهادات بهائیان

خراسان است قوله : " فالعیون هامیه العبرات " .

مستر ژوزف هانری هانن و زوجه اش

ساکن واشنگتن امریکا در ایام اقامت

میرزا ابوالفضل گلپایگانی بواسطه او

ایمان بهائی یافت و در آثار غصن اعظم عبدالبهاء مذکور میباشد .

(هَب) فعل امر از وَهَبَ در لوح به نصیر است

" هب لی بسلطان عنایتک " بمن

بقدرت توجه و کرم بخشش کن .

هَبُوب مصدر عربی بمعنی وزیدن در

(هَبُوب - هَبُوب) خطاب بهائیان خراسان است :

" ایا نفحات الله هَبّی معطرة " هَبّی

بضم هاء امر مخاطب از هَبُوب و معطرة بکسریا فتح طاء اسم

فاعل یا اسم مفعول مفرد مؤنث از تعطیر یعنی ای نفحات

الهی عطربیزانه بشتاب و بوز . و خطابى دیگر با قاسید احمد

افغان است :

" هَبّی الی اشرف الاوطان "

هَبُوب بار وزان . در لوح حکما است :

" کن هَبُوب الرحمن لا شجارا مکان "

عربی ترك اقامتگاه بجای دیگر و در

اسرار الآثار العمومیّه تفصیلی است و در

آثار والواح این امر نام هجرت هائى

متکثره در دوره های گذشته الی الحال در مواضع مختلفه ذکر

یافت و در کتاب ایقان راجع بمهاجرت بکردستان است قوله :

" چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتم از قبل

مهاجرت اختیار نمودم "

وسورة الهجر از آثار صادر در ادرنه قوله :

(هَجَرَت)

Joseph Henry  
Hannen

" هذه سورة الهجر نزلنا بالحق ليظهر بها مظلوميتي بين  
السموات والارضين " الخ ودر لوحی است قوله :  
" هو العزيز لم يزل نفحات قدس از رضوان عنایت الهی در  
وزیدن بوده ..... چنانچه از هجرت این مهاجران باین  
سمت اشتها رعلو این امر جمیع امکنه این ارض را احاطه نموده  
چنانچه جمیع اهل این اطراف مطلع شده اند و این نصرت  
را سلطان احدیه بید خود اعداء فرمود من دون اینکه احدی  
مطلع شود و یا شاعر باشد این است معنی آن شعر پارسی که  
میگوید : تو گرو بردی اگر جفت و اگر طاق آید " وقوله :  
" هو الباقي باسمی فی ملکوت الاعلی سبحان الذی خرق حجابات  
الممكنات بسلطانہ وخلق السموات بامرہ ..... قل انه يريد ان  
يخرج من بينكم وحده ولم يكن معه احدا الا نفسه ..... قل  
ان كينونة القديم يريد ان يخرج من بين اعدائه واحبائه .....  
انت يا حسين استمع نداء سميك الذی ابتلى فی الارض بما  
اكتسبت ایدی الظالمين ..... وتعرف قدرا خيك الذی هاجر  
مع الله العزيز القديم " الخ ودر لوح رئیس خطاب به ذبیح  
وهمر هانش قوله :

" طوبی لکم بما هاجرتم من دیارکم وطفتم البلاد حباً لله مولیکم  
العزيز القديم " ونیز جمعی از بهائیان باین نام و نشان مهاجر

و مهاجرین مرسوم و مشهور گردیدند .

(هَجُوع) مصدر عربی بمعنی خواب و آرامش  
در شب . در لوح طَبَّ است :

" لا تأكلوا الا بعد الجوع ولا تشربوا  
بعد الهجوع " ودر خطاب معروف به عمه است :  
" فاستقضى من الهجوع " .

عربی آواز کبوتر در لوحی است :  
(هَذَر - هَذِير) " هَذَرَت الورقا " ودر لوحی دیگر :  
" كذلك هَذَر طير البیان علی الاغصان "

و در خطاب معروف به عمه است :  
" او يمنعك طنين الذباب عن هذير الورقا " .

(هَذْهَد) عربی مرغ شانه سر معروف و در الواح و  
آثار لقب مادر آقا محمد کریم عطار مشهور  
بود قوله :

" اینکه درباره امة الله هذهد علیها بهاء الله مرقوم داشتید ....  
لسان عظمت باین کلمه علیا ناطق قوله یا ایها الناظر الی وجهی  
والقائم علی خدمة امری بشرها من قبلی و کبر علیها امرأ من لدن  
ربک المشفق الکریم انا ذکرناها من قبل و بنت اسمی الا صدق  
الخ دختر اسم الله الا صدق زوجه آقا محمد کریم عطار

و نیز هدهد نام اصلی زنی طبیبی بنت ملا عبد العظیم که ایمانشان باین امر بدین طریق شد که دونفر بهائی را در سفر دزد زده کتابی در اشیائشان دیدند و صبح هردو را با کتاب نزد آخوند ملا عبد العظیم بردند که اینها بایند و حکم قتل دهید و او گفت هردو را بمن دهید تا بدست خود چوبکاری کنم و در شب کتاب را مطالعه کرده مؤمن گردید و صبح هردو را مصارف داده روانه نمود و کتاب را نگهداشت و روزی پسر بزرگش شیخ محمد رضا همان کتاب را دیده نهانی خوانده ایمان آورد و روزی دیگر دخترش هدهد نیز کتاب را نهانی خوانده ایمان آورد و از حال یکدیگر بیخبر بودند و روزی محمد رضا به خانه رسیده خواهر را بحال مطالعه کتاب دید بتغییر اظهار کرد که ایمن چیست میخوانی و او تعریف و توصیف از کتاب نمود و هردو ایمان خود را آشکار نمودند و پدر هم از حال آنها و سرور گشت و هدهد زوجه آقا محمد جعفر شده به از غنند رفت و بعد به تربت قرار گرفت و بالاخره در مشهد بود و هنگامی که فروغی و حاجی محمد ترک و سه نفر دیگر را حکومت حبس کرد و کسی جرأت رفتن در پیرامون آنها نداشت هدهد بدرب زندان رفته گفت برادران خود را میخواهم ملاقات کنم زندانیان از بزرگتر خود اجازه گرفت و مدت زمانیکه محبوس بودند هدهد برایشان غذا میبرد

و نزد تلگرافچی رفته پول زیادی داد که بحضور شاه تلگراف کند و دو ماه گذشت و خبری نشد و او بتلگرافخانه رفته تشدد کرد که چرا تلگراف نکردی و او گفت تغیر نکنید همین حال گفتگوی از شما بمیان بود باز تلگراف زدیم و جواب میآید و پس از سه روز جواب رسید که محبوسین را باین زن شجاع بخشیدیم و ایشان بمحضرمولای خود عرض کردند و نام هدهد را در حق او ثابت کردند قوله :

"بواسطه جناب امین امة الله هدهد والدۀ بدیع" الخ  
(هَدِیَّة) عربی ارمغان و پیشکش در لوح به نصیر قوله :

"ذکر شده بود که همیشه مع مراسله هدیه ای بساحت عزّ مرسل میداشتی" و در خطابی است :  
"در ملکوت ابهی هدیه ای خوشتر از این نه و در ملاء اعلا ارمغانی دلکستر از این نیست"

مصدر عربی رسیدن بنهایت پییری  
(هَمَرَم) وضعف پییری در کتاب اقدس است :

"من کان فی نفسه ضعف من المراضا  
الهمرم"

حکیم مشهور مصری در اسرار الآثار  
العمومیة تفصیلی است و در لوح حکمت  
نام الواح هرمنیه ذکر است .

(هرمس)  
Hermes

مستر هوپر هریس از بهائیان اهل  
نیویورک امریکا در اوائل نشر این امر  
در آن مملکت بهائی شد و سفر و تبلیغ

(هرلیس)  
Hooper Harris

و نطق کرد و در سفرنامه امریکا مذکور است مستر هریس منظور  
نظر عنایت گردیده و در محافل عمومی مأثور بنطق قبل از خطابه  
مرکز عهد ابهی عبدالبهاء شد و او در سال ۱۹۰۶ بامستمر  
ماریون اوپر بزیارت بعکاء رفته بود و بعد از ایامی باتفاق  
عده ای از بهائیان ایرانی به بند رفته شهری در آن مملکت  
نطق و تبلیغ کرد و مراجعت بامریکا نمود و با انواع خدمات امر  
بهائی با کمال تجربه و دانائی و منطق کوشید تا از این عالم  
در گذشت .

هزیز عربی لرزش و جنبش در لوح  
صورت زیارت سید الشهداء است :  
(هزیز - هُزیز - هَزَز)  
" بمصیبتك منع القلم الاعلی عن صریح  
و بحر العطاء عن امواجه و نسائم الفضل من هزیزها " .

مهرتز اسم فاعل لرزان از فرج و انبساط . در صورت صلوة یومیه

است :

" ایرب تری روحی مهترّا فی جوارحی وارکانی " هَزَز فعل  
ماضی لرزاند و جنباند . در لوحی اسبست :  
" تالله کنت راقداً هَزَزتني نفحات الوحي و کنت صامتاً انطقنی  
ربك المقتدر القدير "

مصدر فارسی بمعنی وا گذاشتن و رهاسازی  
کردن . در لوح پارسی است :  
(هَشْتَن)

" پرسش ششم پس از هشتن تن که روان  
از تن جدا شده بآن سر اشتابد " الخ

عربی گیاه خشکیده پاشیده و گاه . در  
قرآن است :  
(هَشِيم)

" انا ارسلنا علیهم صیحة واحدة فکانوا  
كهشيم المحتظر " و قوله :  
" فاصبح هشيمًا تذروه الریاح " و در خطاب معروف به عمّه  
است :

" اویحيمك محتظر الهشيم " .  
عربی جمع هَضْبَة تپه و کوه . در لوح  
برئیس است :  
(هَضَاب)

" بحیث ینوح الکثیر فی الهضاب "



(هَضَم)

مصدر عربی تبدیل شدن غذا بحالت مستعد و صالح طبیعی جزویدن . در لوح طب است :

" لا تبأشر الغذاء إلا بعد الهضم "

(هَطَلَ - هَاطِلٌ - هَطَلٌ) هَطَلَ باران دانه درشت پیوسته بارید در کتاب اقدس است :

(هَطَالٌ) " كذلك هَطَلَ من سماء عنایتی امطأ مکرمتی " هَاطِلٌ - هَطَالٌ اسم فاعل و مبالغه از آن بمعنی جاری و ریزان چون سیل . در لوح به نصیر است :

" ویشأنی از غمام فضل امریه و سحاب فیض احدیه هَاطِلٌ " و در خطاب معروف به عمه :

" ثم البلد الطیب اخرج نباته باذن ربّه من ذلك الفیض العذراً و الفیث الهَطَال " .

هفت واری هفت در ذیل سبع درج است . منزل

(هَلَا هِل)

بفارسی زهری مهلك . در لوحی است : " سلاسل در سبیلش سلسبیل و هلاهل در حبش شهد بیعدیل "

(هَمَّ)

عربی حزن و بیتابی . در لوح طب است : " ان اجتنب الهمّ والغم " و قوله : " لتعلم بان الهمّ ما اخذ جمال القدم " قریه ای از توابع آباده مذکور در آثار .

(هَمَّتْ آباد)

هَمَج عربی پشه کوره و مگس هائست که بر حیوانات مینشینند و بر سبیل تشبیه بر مردم فرومایه استعمال زیاد پیدا کرد و

(هَمَج رَعاع)

با اتباع همج برعاع که بمعنی عوام و مردم پست میباشد تبیین و تأکید برادر کنند و بدین طریق ذکر کلمه همج رَعاع در آثار مرویه از نبی و علی و دیگر ائمه باین معنی متداول گردید و از اینجا اصطلاح ادبی همج رَعاع باقی ماند که در آثار بدیعه بکثرت استعمال شد چنانچه در کتاب اقدس است :

" والذی غفل الله من همج رَعاع " و خطاب :

" انا امرناکم بکسر حدودات النفس والهوى لا مارقم من القلم الاعلى " متوجه باهل بیان است و تعریض بکسر حدود معروف فیما بینشان را در بردارد که مراد رانفهمیدند و عمل بمانزل من قلم نقطة البیان را در هم شکستند و حال آنکه منظور کسر حدود اوهام و خرافات و تمایلات نفس وهوى بود و تمام آیات



و تأکيدات متوالیه در اوایل کتاب و بعدها برای جلب و جذبش  
بدین و شریعت میباشد . و در لوحی در حق اهل بیان چنین  
مرقوم است :

" انهم اجمع من همج رعاع واغفل من کلّ غافل وابعده من کلّ  
بعید واجهل من کلّ جاهل دروهم یا قوم بانفسهم لیخوضوا  
فی هواهم ویلعبوا بما عندهم " و در لوح به شیخ محمد باقر  
مجتهد اصفهانی است :

" اتفرح بما تری همج الارض وراءك " و در لوح به حاج محمد  
کریمخان :

" واللّٰذی اعترض الیوم انه من همج رعاع " و در ایقان است :  
" باری هزار و دویست و هشتاد سنه از ظهور نقطه فرقان گذشت  
و جمیع این همج رعاع در هر صباح تلاوت فرقان نمودند الخ  
که مراد از همج رعاع جهلاء معروف بعلم و مراد از دویست و  
هشتاد سنه تقریبی و بنوع مبالغه است و گرنه سال صد و رایقان  
تقریباً هزار و دویست و هفتاد و نه بود . و نیز قوله :

" واین همج رعاع چون معنی قیامت و لقاء الهی را ادراک ننمودند  
و قوله :

" که در نزد این همج رعاع معتبر است در آنساخت مذکور  
نیست "

### (همدان)

شهر معروف ایران که در اسرار الآثار  
العمومیّه تفصیلی میباشد و در السواح  
غالباً بارمز " هم " مذکور است قوله :

" هو السّامع المجیب یا احبائی فی الهاء والمیم ان استمعوا  
نداء ربکم الرحمن الرحیم انه ما غفل عنکم قد ذکرکم فی اللّیالی و  
الاّیام و فی الاّصیل و الاسحار یشهد بذلك کلّ الاشیاء " و قوله :  
" حضرت سلطان ناصر الدین شاه آید الله راتائید نماید و  
توفیق بخشد مع جسارت بعضی در اوّل ایام ( واقعه هدف  
کردن بابیان شاه را در سال ۱۲۶۸ ) مکرراً در این سنین اخیر  
مظلومان را از ظلم جاهلان حفظ فرمود مرّة فی الهاء والمیم  
و اخری فی القاف والمیم چنانچه محبوسین ارض طار باصرافت  
طبع مرخص فرمودند " الخ و شرح اوضاع و احوال بهائیان  
آنجا در تاریخ ظهور الحق مفصلاً ثبت است . از توابعش :  
امزاجرد - حسین آباد - بهار - ساری قمیش - افجلو -  
چپوقلو - لاله جین - میرزا احصاری - میرزا کندی و قروه است  
که هر کدام دارای تعدادی بهائی است .

(همزات الشیاطین) و سوسه های شیطانی در قلب . در قرآن  
است :

" قل اعوذ بک من همزات الشیاطین "

در لوح به عبد الوهاب است :  
 " نَبذُوا كِتَابَ اللَّهِ وَرَأَيْتَهُمْ مَتَمَسِّكِينَ بِمَا عُنْدَهُمْ مِنْ هِمَزَاتِ  
 الْمُتَوَهِّمِينَ " .

(هَمَكِنَان)

فارسی بمعنی همکاران و هم‌رتبگان و  
 همسالان . در کلمات مکنونه است :  
 " ای همگنان ابواب لا مکان بازگشته "

(هُنَاكَ)

عربی آنجا . در لوح به نصیر است :  
 " بَلِّغْ هُنَاكَ أَمْرَ مُوَلَّاكَ "

(هِنْد)

اوضاع و احوال مربوط باین امر در آن کشور  
 در بخشهای ظهور الحق مسطور است  
 و از مقام نقطه در جواب نواب هندی

است : " يَا أَيُّهَا الصَّاعِدُ إِلَى حَرَمِ الْقُدْسِ فِي طَوَى الْجَلَالِ لَا  
 تَحْرِمَ نَصِيْبَكَ عَمَّا قَدَّرَ اللَّهُ لَا هَلْ الْفَضْلُ وَالْكَمَالُ وَاقْرَأْ تِلْكَ آيَةَ  
 مِنَ الْقُرْآنِ قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنْ  
 نَدْخُلُهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ  
 الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوهُمَا الْبَابَ فَإِذَا  
 دَخَلْتُمُوهُم فَاتَّكُمُ الْخَالِدُونَ " الخ والواح و آثار بسیار مرتبط بآن  
 مملکت میباشد و بحروف مقطعه ه ن د ذکر شد و اوّل کانونشن

بهائیان هندوبرما در ۲۷ دسامبر ۱۹۲۰ در بمبئی در تالار  
 بهائی انعقاد یافت و محفل ملی برای دوملکت تأسیس گردید  
 و از جرائد بهائی بلغات اردو و فارسی و انگلیسی در آن کشور  
 البشارة در بمبئی و الکوکب در دهلی بود .

(هِنْدِيْجَان)

معموره هائی عرب نشین در جنوب  
 ایران از مراکز پر جمعیت مشهور بهائى  
 محسوب که ضمن نام سلمان ذکر است  
 و در آثار بنام هندیان نامبرده گشت . از اهواز تا خلف آباد  
 ۱۶ فرسخ و از آنجا تا هنديجان نیز ۱۶ فرسخ و در خلفه هم  
 مهاجرتی هست و در هنديجان چند قریه و دهکده آبادی  
 است و مرکز آنها قصبه بزرگتر از مابین پنج قصبه بنام هنديجان  
 که در آنجا دو خانوار بهائى هستند و چند قریه از قبیل صفائیه  
 فعلیه است که بیشتر جمعیت در آنجا هستند و دو محفل و در  
 حدود دو بیست و پنجاه نفر دارد و لغتشان لری مانند و عرب  
 شده میباشد و قریه ها بی آب که از نهر با ظرف آب میگیرند  
 و بنوع خلاصه صفائیه بیشتر جمعیت دارد آنگاه فیلی دیگر  
 چم تنگ دیگر جبر آباد مسقط الرأس شیخ سلمان در سهک  
 جزیره معروف در اقیانوس محیط در دوره  
 مرکز میثاق مورد صد و در خطاب و موطن

(هُنُولُولُو)

Honolulu

بهائی گردید و در آثار مذکور آمد .

(هُو) عربی ضمیر منفصل غائب مفرد مذکر مرفوع بجای او در فارسی و با صطلاح عرفانی نام غیب الهی چنانکه هُوَهُو غیب الغیب است و هاهوت عالم ذات و هویت بنسبت گفتند . و در ضمن کلمات مکنونه خطاب یا ابناء الهیة است و در ضمن نام نکس و اسم شمعای از آن ثبت میباشد . در لوح به حاجی محمد کریم خان است :

" ارفع رأسك عن فراش الغفلة لتشهد ذكرا لله الاعظم مستویاً على عرش الظهور كاستواء الهاء على الواو " و نیز هُوَیْهِ بمعنی حقیقت و ذاتیت و شخصیت اشیا گفته میشود .

(هُودَج) عربی کجاوه و لوح معروف هودج لوحی است که جمال ابهی در و صول به سامسون همانطور که سوار هودج بودند

فرمودند .

(هُور) مستر ویلیام هور آمریکائی بسال ۱۳۱۰ هـ ق بهائی شد و بسال ۱۳۱۹ به زیارت عکارت و در فتنه ها برای بهائیان در سال ۱۳۲۱ تلگرافها و عریضه ها بمظفرالدین شاه فرستاده

William Hoar

اقتضای داد گستری در حق برادران و خواهران روحانی نمود . او و مسس هور باین امر خدمت و نصرت میکردند تا در گذشتند . عربی میل و خواهش نفسانی . در لوح به نصیر است :

(هُوی)

" اتظنون فی انفسکم بان هذا الفتی ینطق عن الهوی " و در لوح بر رئیس :

" بما اتبعت هواك و كنت من الغافلين " و در لوح به ناصر الدین شاه است : " ان الذين اتبعوا الهوی " و در کلمات مکنونه است :

" ای پسر هوی تاکی در هوای نفسانی طیران نمائی پر عنایت فرمودم تا در هوای قدس معانی پرواز کنی "

(هیکل) عربی که جسد انسانی و صورت آدمی را هم گویند . در کتاب اقدس است :

" ماء یحیط هیاکم فی کل اسبوع " و در

وصایای مرکز عهد ابهی عبدالبهاء است :

" حمداً لمن صان هیکل امره بدرع الميثاق " که بر سبیل تشبیه باند ام انسانی اطلاق گردید . و در لوح به نصیر است :

" ویأتیکم هیکل النار بكتاب فیه رد " الخ که اشاره بمیرزا یحیی ازل میباشد و صور حریزه معروفه از باب اعظم پز شده از اسماء الله

وآیات و اعداد و رموز که مانند هیكل انسانی و مخمس بود بنام  
 هیاكل خوانده میشد که ضمن نامهای سبع و جنة الاسماء  
 مذکور میباشد و باین مناسبت کتاب هیاكل آنحضرت که  
 کتابی شامل و حاوی شرح و تفصیل در علم الحروف است مسمی  
 گردید و در ایام ابهی نیز حرزی برای مردان و زنان مرقوم  
 بود که به هیكل میخواندند چنانکه در لوحی است :

" اینکه ذکر مناجات و هیكل نموده اند ایشان انشاء الله بآن فائز  
 شوند " و نیز در لوحی است قوله :

" قد نزل فی جواب من سأل عما ذکر فی الدلائل السبعة  
 قوله جلّ و عزّ از جمله ادلاء متقنه علم گلشنی است در نفس  
 واحد که در کتاب هیاكل واحد بیان این علم مکنون مخزون شده  
 واحدی قبل از این مطلع نشده ..... ای خلیل بلسان  
 پارسی ذکر میشود تا کل بریه از نغحات بیانات الهیه نصیب و  
 قسمت برند " الخ و قوله :

" یا اهل البیان علیکم بکتاب الهیاكل الذی انزلہ الرحمن  
 لاسمه الدیان " الخ و از این رو اولی الهیاكل در اصطلاح دوره  
 بیان اطلاق بر مردان میشد و زنان را که خود بر شکل دائره  
 مرقوم میفرمودند ذوات الدوائر میگویند .

و سورة الهیکل از مقام ابهی قوله :

" هذه سورة الهیکل قد جعلها مرآت اسمائه بین السموات  
 والارض و جعلها الله آية ذکره بین العالمین هو الا بسدع  
 الابهی سبحان الذی نزل الآيات لقوم یفقهون " الخ در سجن  
 اعظم عکاسال ۱۸۶۹ م صدور یافت و شخصی از سورة هیكل  
 سؤال نمود که مخاطب کیست و همچنین در سور منزله اخرى  
 که بعضی خطابات شده فرمودند :

" المخاطب والمخاطب هو نفسی المهيمنة علی العالمین " و از  
 شعب خطابات آن سورة که باعضاء هیكل میباشد توجه خطاب  
 به هیكل خودشان واضح میگردد . و در اثری از خ ا د م ۶۶  
 مورخ سنه ۱۲۹۴ چنین مسطور است قوله :

" از جمله در سورة مبارکه هیكل که بعضی آن از ارض سر بعراق  
 رفته و بعضی اجزاء بعد از ورود سجن اعظم ارسال شده ملاحظه  
 فرمایند " الخ و همچنین است آیه ای از کتاب اقدس قوله :  
 " قل یا ملک برلین اسمع النداء من هذا الهیکل المبین " و  
 در کلمات مکتونه است قوله :

" هیكل الوجود عرشی " و در ضمن نامهای تسع و جابر صا ذکر  
 اصحاب هیاكل و هیاكل النور و شرح هیاكل النور است و نیز  
 در کتاب اقدس :

" ان تقعدوا علی هیكل التوحید " که در ضمن نام وحدت ثبت

و در آثار و توقیعات نقطه البیان ضمن لغت سلوک ذکر می باشد  
و قعود به هیکل توحید و خلق انسان بصورت کلمه توحید نزد  
عرفاء مشهور است و در اصطلاح اهل بهاء و عرف متداولشان  
مرکز امر را هیکل مبارک یاد می کردند که ضمن بیان نام آقا  
ذکر می است و در اصطلاح مسیحیان عید دخول هیکل بیادگار  
دخول سمعان کاهن بر عیسی که بر او برکت کرد برقرار ماند .

(هیماء) عربی بیابان بی آب و در کتاب اقدس

است :

" ولا تكونوا فی هیماء الشهوات

من الهائمین "

کلمه یونانی بمعنی اصل و ماده الهوار

(هیولی)

جوهری که متداول و شهرت استعمال

در عربی و فارسی علمی گردید و عقل

هیولانی در فلسفه در حقیقت اصل عقل و استعداد آن می باشد

در رساله مدنیّه است :

" شعله نورانی عقل هیولانی در زجاجه فطرشان مخمور است "

## حرف (و)

(وادی النبیل) در سورة الوداد از الواح ادرنه است

قوله :

" ان یا علی فاشهد بانّی ظهور الله

فی جبروت البقاء ..... الی ان وردنا وادی النبیل " الخ و در

کتاب بدیع است قوله :

" و دیگر معلوم بوده که مقصود از وادی نبیل که در الواح ذکر

شده نفس این ظهور اعظم بوده و خواهد بود و وادی آن ارض

اقدس است که فوق طبقات جنان خلق شده و لا یقدران یرد

علیها الا اهل البهاء تالله انهم وادی النبیل و وادی العظمة

و وادی الاستقلال و وادی الجلال و وادی الاقتدار و وادی

العزة و وادی التقدیس و وادی التنزیه و وادی الکبریاء

و غیر این نفوس از وادی نبیل خارج و در تیه بغض و هوای مستمر

و مبتلی و کینونة النبیل حینئذ یتبرّ منهم و من اعمالهم و ما

یظهر منهم و بذلک یشهد لکشی ان انتم تعلمون " و ملا محمد

نبیل زرنندی مذکور تحت نام نبیل چنین تطبیق کرد که عدد

ابجدی نبیل با عکاء بمد همزه یکی است .

در قرآن است :

(واصب) "لهم عذاب واصب" بمعنی دائمی  
دارای دردهای بسیار و درلوحی است  
"وما" واصب " مراد آب را که موجب بیماری است و ممکن است  
واصب بمعنی موصوب یعنی بیمارکننده باشد .

(واعیه) صفت عربی وَأُزُنْ واعیه گوش نیوشا و در  
خود جای دهنده . درلوح به شیخ  
نجفی اصفهانی است :

" صاحبان ابصار حدیده و آذان واعیه و قلوب منیره صدق راز  
کذب بشناسند "

مسیس ماری واتسن ساکن واشنگتن از  
(واتسن) بهائیات مبلغات امریکا در کبر سن  
Mary Watson ونحول همی نطق و تبلیغ این امر کرد و در  
همان احوال بحیفا رفته بزیارت رسید و شرح سفر نوشت .

(وباء) عربی مطلق بیماری ساری و عام و در عرف  
عربی و فارسی همان کلرا Cholera به  
لغت اروپائی را گویند درلوح خطاب

بصدر دولت عثمانی :

" همچنین وبا مسلط شد و متنبه نشدند . "

در سورة الذبح است :

(وَبَحَّ) " ان یا ذبیح قد وَبَّحْتُ فی کلّ حین فی  
عشرین من السنین لا یعلم ذلک الا ربّک  
العزیز المحبوب " وَبَّحْتُ بمعنی سرزنش کرده و بیم داده شدم .  
عربی ترسان در مناجاتی در خطابی  
است :

" ترانی یا الهی خاضعاً خاشعاً .....  
وَجِلّاً من قهرک .

(وَجَه - تَوَجَّه) وجه عربی روی . وجوه جمع . در توقیعی  
خطاب به محمد شاه است :

" اننی انا وجه الله الذی لا یموت "  
وقوله : " تصلی علیه ومظاهر نفسه عدد حروف الوجهه "  
و در توقیعی تفسیری بر کلام علی امیر المؤمنین " نحن وجه الله "  
است و در لوحی و مناجاتی قوله :

" رَبّ انا الذی وجهی للذی هو محبوب اهل العرش  
والثری لك الحمد یا الهی وربی وسیدی و محبوبی بما عرفتنی  
مظهر نفسك العلّی الاعلی فی هذه الكرة الاخری وانطقننی  
بشائه بین الارض والسّماء اذاً اسألك بجمالک الذی منه  
قرّت عیون اهل ملاّ الاعلی بان لا تحرمنی عما عندک من

مواهبك الكبرى و الطافك العظمى وانت انت العليم الحكيم " ودر لوحی است :

" هذا يوم فيه ينطق لسان العظمة كل شئ هالك الا وجهي هرنفسي اليوم ازحق منيع اعراض نمود او در ظل نفی هالك وفانی وهر که باقبال فائز شد در ظل وجه ثابت وباقی و وجه محدود بحد و عددی نبوده و نیست و اینکه بقصبات اربعه عشر ذکر شده هذا الهندسة العباد مثلاً اگر کل من علی الارض اليوم بما اراد الله فائز شوند کل در وجه مذکور و در ظل وجه محشور و از وجه محسوب " الخ و در کتاب اقدس است :

" كل من عليها فان وهذا وجه ربكم العزيز المحبوب " ودر لوحی است :

" وَتَوَجَّهَ وجه المظلوم من شطر سجنه الاعظم اليك " ودر لوحی دیگر :

" طوبى لك بما اقبلت الى الوجه " ودر لوحی دیگر :

" كتابت لى الوجه حاضر " و نیز در کتاب اقدس است :

" اذا اردتم الصلوة ولّوا وجوهكم شطرى الاقدس ..... و نیز

نظیر این عبارت در آثار بسیار است قوله :

" ونكبر من هذا المقام على وجهك و وجوه الذين تمسكوا

بحبل الله المتين "

وحدت مصدر عربی معروف و نام وحدت  
(وَحَدَّتْ - وَحَدَّتْ) بشر، برای مدرسه بهائیان کاشان بود

وحید - اتحاد - که در سال ۱۳۲۷ هـ ق تأسیس شد

(توحید) و بهمین نام در آثار غصن اعظم

عبدالبهاء مذکور است قوله :

" ۲۵ ج ۱ - ۱۳۲۸ کاشان حضرت خواجه ربیع کلیمی علیه

بهاء الله الابهی هو الله ای بنده جمال ابهی وجد و سرور

نما که الحمد لله مظهر الطاف حضرت بدیع الاوصاف و مورد

عنایت رب احدیت... و دلیل آن موفقیت بر خدمت و عبودیت

آستان مقدس، نام مدرسه را مدرسه وحدت بشر نهادیم

تا جمیع طوائف و فرق تلامذه بآن مدرسه بفرستند و یقین بدانند

که سبب نجاح و فلاح کلی است مرقوم نموده بودید که جناب

آقا حسین پهلوان و جناب آقامیرزا روح الله معلم مدرسه

باتفاق شما توجه بارز مقصود نمایند چون شما عازمید ایشان

باید در کاشان باشند تا خدمت پردازند و از هر جهت محافظه

نمایند و عليك البهاء الابهی ع " و قوله :

" مدرسه وحدت بشر مظهر جلیل اکبر است " الخ و این مدرسه

شش کلاسه ابتدائی بود لکن در سال ۱۳۳۲ تأسیس کلاس

هفت گردید .



وحدانیت و وحدانیت الله بمعنی یگانگی و یکتائی و تنهائی معروف میباشد. در کتاب اقدس راست :

"ويعترف بوحداية الله" و در رساله مدنیّه است :

"مقرّ وحدانیت والوہیت جز ملت موسویہ نبود".

و حید بمعنی تنها و یگانه و بینظیر. در آثار مقام نقطه و دوره بیان نام یحیی نامان بتطبیق عدد ابجدی حروف بود چنانکه آفاسید یحیی دارای وحید اکبر معروف گردید.

اتحاد بمعنی یکی شدن که در لوح به رئیس است :

"قل قد جاء الغلام ليحيى العالم ويتحد من على الارض كلها"

و ذکر اتحاد در الواح بسیار است از آنجمله در لوحی راجع بواقعات مکدره بین اصحاب در اوائل عکا قوله :

"ليلة مباركة را ليلة الاتحادية قرار دهید که اختلاف و کدورت مرتفع شده باهم باتحاد سلوك نمایند" و قوله :

"بسم الذي بذكره يحيى قلوب اهل الملأ الاعلى سبحانه  
اللهم يا الهى تشهد وترى كيف ابتليت بين عبادك بعد الذي  
ما اردت الا الخضوع لى باب رحمتك ..... فوعزتكم يا  
محبوبى لوتعدّبنى فى كل حين ببلاء جديد لا حبّ عندى بان  
يحدث بين احبابك ما يكدّر به قلوبهم ويتفرّق به اجتماعهم  
انك ما بعثنى الا لاتحادهم على امرك ..... ايدهم يا الهى

على توحيد الذى انت اردته وهوان لا ينظر احدٌ احداً الا وقد  
ينظر فيه تجلّى الذى تجلّيت له به بهذا الظهور الذى اخذت  
عهده فى ذالبيان عن فى الاكوان ومن كان ناظراً الى هذا  
المقام الاعز الاعلى وهذا الشأن الاكبر لا سنى لمن يستكبر  
على احد طوبى للذينهم فازوا بهذا المقام ..... ايد وستان  
من مقصود از حمل اين رزايای متواتره "الخ" ديگر قوله :

"هو الا بهى قد حضر لى المظلوم كتاب احد من السادات ....  
اينکه درباره اتحاد "الخ" و در کتاب اقدس راجع بلفت عموميه  
است :

"هذا سبب الاتحاد لو انتم تعلمون".

توحيد یکی کردن و گفتن و بیگانگی ستودن و اعتقاد و  
پرستش بوحداية الله است و در خصوص توحيد بيانی از آثار  
نقطة البيان ضمن نام علم ثبت میباشد و در کتاب بیان است  
قوله :

"كل احكام بيان بر اسرار توحيد و معرفت جاری شد که اگر کسی  
نظر کند از مبدا تا منتهای آن ماء توحيد را در كل بيك نهج  
جاری می بیند" و در لوحی است :

"اصل معنى توحيد اينست که حق وحده را مهيم بر كل  
و مجلّى بر مرایای موجودات مشاهده نمایند ..... و جوهر توحيد  
آنکه



مطلع ظهور حق را باغیب منیع لایدرک یک دانی باین معنی که  
افعال و اعمال و اوامر و نواهی او را از اودانی من غیر فصل و وصل  
و ذکر و اشاره " الخ ولوح مدینه التوحید به شیخ سلمان  
در ادرنه صادر شد قوله :

" هذه مدینه التوحید فادخلوا فیها یاملاء الموحّـدین  
لتکونوا ببشارات الروح لمن المستبشرین هو العزیز الوحید  
العالی العلیّ الغرید تلك آیات الکتاب فصلت آیاته بدعیاً  
غیر ذی عوج علی آیات الله وهدی و نوراً و ذکر لمن فی السموات  
والارضین وفیه ما یقرب الناس الی ساحة قدس مبین ..... و انک  
انت یا سلمان فاشهد فی نفسك وروحک ..... یا اهل الجـنة  
الاحدیة فانقطعوا عن کل ما وحدثم به بارتکم و وحدوا الله فی  
هذه الايام بما فصل لکم بالحق ولا تكونن من الفافلین .....  
واما ما سألت فی آیه التوحید وکلمة التجرید ..... فاعلم ثم  
اعرف بان للتوحید مراتب و عوالم و مقامات شتی " الخ .

ولو حی دیگر قوله :

" هو البهی الباهی الابهی حمد مقدس از عرفان ممکنات و منزّه  
از ادراک مدرکات " و در کتاب اقدس است قوله :  
" ان تقعدوا علی هیکل التوحید " که در ضمن نام سلوک ذکر است .  
و فیما بین متصوفه و اهل سلوک و ریاضت رسم مراقبه چنین بود که

بر البتین نشسته زانوهارا برافراشته بهم چسبانده دو بازو را  
چنبر کنند و سر مابین دو زانو برند و فکر و مراقبه روند و از این صورت  
شکل الله تصوّر نمایند . و در مجمع البحرین است :

" فی الحدیث نهی عن الحیوة فی المساجد هی بسا لکسر  
والضم ال اسم من الاحتباء الذی هو ضمّ الساقین الی البطن  
بالثوب او الیدین " و شاید پس از انتشار رسوم عرفاء و متصوفه  
از احادیثی است که بر رد آنها وارد گردید .

و در خطاب وصایای عهد است :

" مرکز نقض ابا و استکبار کرد ولی بهانه توحید جعلی نمود الخ  
غصن اکبر جعل چنین توحید کرد که همه باید فقط متوجّه  
به جمال ابهی باشند و توجّه به مولی الوری موجب شرک میگرد  
و اینرا بهانه کرد که بهائیان را از توجّه و اطاعت مرکز منصوص  
منحرف گرداند .

در مناجاتی در خطابی است :

(وَدَّع) " الاهی الاهی تری المخلصین

من الاحباء والمقرّبین من الاتقیاء

کیف ودعوا الدنیا و ودعوا کل راحة و رخاء " اول بتخفیف

دال یعنی دنیا را وا گذاشتند و دوم بتشدید یعنی هر

آسایش و گشایشی را بدرود گفتند . در لوح حکماء :

"اَنَا اَرَدْنَا اَنْ نَذْكُرَكَ مَا يَتَذَكَّرُ بِهِ النَّاسُ لِيَدْعُوَ مَا عِنْدَهُمْ  
(تا واگذارند آنچه را که نزدشان است) وَيَتَوَجَّهْنَ اِلَى اللّٰهِ  
مُؤْمِنَاتٍ مَّخْلُصَاتٍ" در سورة الذبح است :  
"اِذَا دَعَا الْمُشْرِكِينَ ( مشرکین را واگذار ) " وَهَمْجِيْنِ  
در لوح طَبَّ است :  
" دَعَا الدَّوَاءَ عِنْدَ السَّلَامَةِ " وَنِيْزَ :  
" وَدَعَا عِنْدَ اسْتِقَامَةِ الْمَزَاجِ " وَدَر لَوْحِ بِهِ نَصِيْرُ :  
" دَعَا ذِكْرَهُمْ وَمَا يَجْرِي مِنْ قَلَمِهِمْ " وَقَوْلُهُ :  
" وَلَا تَدْعُنِيْ بِنَفْسِيْ اَقْلَ مِنْ حِيْنَ " مَرَاكِمْتَ اَزِيْكَ دَمَ بَخُودِهِمْ  
نَكَذَارُ. وَدَر لَوْحِ بِهِ اَشْرَفُ اسْتِ :  
" وَأَوْدَعَ ( امانت گذاشت ) فِي كُلِّ نَفْسٍ مَا يَعْرِفُ بِهِ آثَارَ اللّٰهِ  
وَمِنْ ذَلِكَ لَنْ يَتِمَّ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ " وَدَر لَوْحِ بِهِ رَئِيْسُ :  
" وَأَوْدَعَ تَحْتَ كُلِّ شَجَرٍ وَحَجَرٍ وَدِيْعَةً سَوْفَ يَخْرُجُهَا اللّٰهُ بِالْحَقِّ  
عَرَبِيْ بَرْگِ. اوراق ورقات جمع.  
(وَرَق - وَرَقَة) در کتاب اقدس است :  
" قَدْ فَضَّلْنَا الصَّلَاةَ فِي وَرَقَةٍ اُخْرَى "  
وَأَنْ وَرَقَهُ كَمَا صُوِّرَتْ صَلَاةُ رَادِرَآءٍ مَشْرُوحٍ دَاسْتَنَدَ بَاهِلِ بَهَا  
نَدَادَنَدَ وَوَرَقَهُ دِيْگَرِ رَاكِهِ حَاوِي دَسْتُورَسَه نَوْعِ صَلَاةِ اسْتِ  
فَرَسْتَادَنَدَ وَدَر اَصْطِلَاحِ اَيْنِ اَمْرِ نَشْرِيَّاتِ اَزَلِيْنِ وَنَاقِضِيْنِ دَر

مَخَالَفَتٍ وَمَعَارَضَتٍ اَمْرًا بِيْهِ وَمِثَاقٍ اَعْظَمَ بِنَامِ اَوْرَاقِ شَهْبَاتِ  
بِهَا اَوْرَاقِ نَارِيَهٗ شَهْرَتِ دَاسْتِ .  
وَرَقَهُ دَر اَصْطِلَاحِ اَيْنِ اَمْرِ بِرْمُؤْمِنَاتِ كَمَا بِمَنْزِلَةِ وَرَقَاتِ شَجَرَةٍ  
اَمْرِنْدَ اِطْلَاقِ گَرْدِيْدِ وَمُتَضَمِّنِ تَلْوِيْحِ بِجَمَالِ وَبِهَجْتِ وَحَسَنِ  
هَيْئَتِ مِيْیَاشَدِ چنانچه در لوح به رئیس خطاب به انیس است  
قَوْلُهُ :  
" وَبِكَبَّرِ عَلَيْكَ اَلَّ اللّٰهِ وَاهْلُهُ مِنَ الْوَرَقَاتِ الطَّائِفَاتِ حَوْلَ الشَّجَرَةِ  
وَيَذْكُرُكَ بِذِكْرِ دِيْعِ " وَدَر لَوْحِ بَاهِلِ سَنَگَسَرَا سْتِ قَوْلُهُ :  
" مَنِ اَنْ يَآوُرَقَةً هَذِهِ وَرَقَةً اَرْسَلْنَاهَا اِلَيْكَ لِتَجِدَ مِنْهَا رَاحَةً  
اللّٰهِ " وَدَر لَوْحِ دِيْگَرِ :  
" وَرَقَهُ جَنَابِ ذَبِيْحِ بِنَامِ دُوسْتِ يَكْتَا يَآوُرَقْتِيْ وَیَا اَمْتِيْ "  
وَ دَر لَوْحِ دِيْگَرِ :  
" يَا اَيَّتِهَآ الْوَرَقَةُ قَدْ ظَهَرْنَا اَخْبَرْنَاكَ بِهِ مِنْ قَبْلِ " وَدَر لَوْحِ دِيْگَرِ :  
" اِنْ يَآوُرَقْتِيْ اِذَا هَبَّ عَلَيْكَ اَرِيَا حِ فَضْلِيْ " وَنِيْزَ :  
" يَا وَرَقْتِيْ عَلَيْكَ بِهَائِيْ وَعِنَايَتِيْ " .  
وَرَقَهُ عَلِيَا بِمَعْنِيْ بَرْگِ بَرِيْنِ بِمَا دَر غَصْنِ اَعْظَمِ عَبْدِ الْبِهَاءِ  
مَذْكُورِ دَر نَامِ آسِيَهٗ اَصْطِلَاحِ بُوْدِ كِه پَسَرِازِ وَفَاتَشِ اَيْنِ لَقِيبِ  
بَدَخْتَرِ وَالا گَهَرِ يَعْنِيْ خَوَاهِرِ عَزِيْزِ مُؤَلِّی الْوَرَى رَسِيْدِ كِه دَر اَيَّامِ  
بِرَادَرِ بَاعِلِيْ مَقَامِ اَحْتِرَامِ رُوْحَانِيْ فَيَمَایِيْنِ زَنَانِ بِهَائِيْ بُوْدَنَدَ

ونسخ نامه هایش بامضاء " بهائیه " نزد بهائیان بسیار  
است و از ابیات مدحیه بهائیان در حقش :

ایکه تو گلبرگ بوستان جمالی

باغ بها را تو بیهمال نهالی

سدره توحید را مقدس برگگی

بلبل تجرید را همایون بالی

مرکز میثاق را کنیز عزیزی

نیلر آفاق را نخستین آلی

ورقه علیات خوانده طلعت ابهی

زانکه تو خود در علو فضل و کمالی

گرچه نشاید همال حق بتو گفتن

لیک تو در خلق بی قرین و همالی

کی تو گزینی قرین ز خیل خلائق

چونکه ترا نیست کفو و شبه و مثالی

نیست سزاوار همسری تو کن زانک

دخت بها و خدا را تو عیالی

و شرح وفات آن معظمه در شماره ۷۰ سال ۲۹ جریده التّغییر  
است :

" تشییع جنازه مرحومه بهائیه خانم روز شنبه ۱۶ تموز ۱۹۳۲

یکی از ایام مهمه بود که بندرت شهر حیفاً قبل از آن نظیرش را  
بخود دیده بود در آن روز احتفال عظیمی برای تشییع جنازه  
خواهر حضرت عبدالبهاء سیده بزرگوار پرهیزگار بهائیه خانم  
که در ۱۵ تموز یکساعت از نصف شب گذشته بر حمت ایزدی  
پیوسته واقع گردید هنوز ساعت چهار و نیم از ظهر شنبه نگذشته  
بود که صحن دار الضیافه بیت بها مملو از جمعیت تشییع  
کنندگان گردید جمعیت مزبور مرگب از بزرگان واعیان شهر  
حیفاً و سائر بلاد فلسطین و رجال حکومت و هیئت تفتیشیه " الخ  
و نیز لقب ورقة الفردوس بر خواهر بزرگتر ملا حسین بشرویه  
مقرر گشت . در لوحی است :

" ب ش ورقة الفردوس هو المبین العلیم الحکیم ان یسأل  
ورقة الفردوس ان استمعی نداء مالک البریة " الخ که در نام  
زیارت و سورة الزیارة ثبت است .

و ورقة الرضوان نام خواهر دیگر ملا حسین بشرویه خدیجه  
نام بود که قبل از خواهر مهتر شوهر گرفت و دارای دو پسر و یک  
دختر شد پسر بزرگ ابوالحسن و پسر کوچک محمد حسین ضریح  
نام و شهرت داشت . و نیز بانو شاهزاده شمس جهان متخلص  
به فتنه که ضمن آن نام مذکور است در آثار بنام ورقة الرضوان  
نامبرده می باشد .

وورقة الحمراء لقب مريم شهيرة حرم حاجی میرزارضاقلی  
برادر ابی جمال ابهی که هم خواهر حرم دوم آنحضرت بود .  
ونیز خطاب به حرم باب اعظم در الواح بدین نهج مسطور است :  
" هو العلی الاعلی ان یا ورقة الفردوس ان اشهد فی نفسك بانه  
لا اله الا هو وان علیاً قبل محمد جماله و سره وامره وفضله  
ورحمته و ذکره و ظهوره و بطونه علی من فی السموات والارضین  
جمعاً ..... فاشکری الله بما استوی عليك الرحمن علی هیکل  
اسم علیاً اذ انک کنت عرش الرحمن من دون ان یطلع بذلك  
احد من کل مؤمن فريداً و انک عاشرت مع الله ربک و دخلت فی  
بحر الوصال فی زمن قدیما ..... و کنت ممسوحاً بربک فی کل  
یکور وعشیاً فهنیئاً لك یا ورقة البقاء ثم یا ارض الوفاء یا  
مدينة الاعلی فی رفرف قرب امیناً انت اول عرش ظهر فی الابداع  
..... وانت خیر نساء العالمین ان کنت علی الحب مستقیماً"  
الخ ودر لوح ناصرالدینشاه :

" هذه ورقة حرکتها اریاح مشیة ربک العزیز الحمید " مراد  
برسبیل تشبیه خود آنحضرت میباشد و در نام احمد جمله  
هذه ورقة الفردوس " مذکور در لوح به احمد یزدی شرح  
داده شد .

## (ورقاء)

عربی مؤنث اُورق بمعنی خاکستری رنگ  
ونیز کبوتر و تشبیه بر نفس ناطقه و  
روح قدسی اطلاق گردید . در لوح

حروفات مقطعات که ضمن نام مناجات ثبت است قوله :  
" قل ان فی تغنی الورقاء علی الافنان و اطوار ورقات الفردوس  
الخ وقوله :  
" قد غنت الورقاء " مذکور ضمن نام آل و در کتاب ایقان است :  
" تأویل کلمات حمامات ازلیه راجز هیاکل ازلیه ادراک ننماید  
ونغمات ورقاء معنوی را جز سامعه اهل بقانشنود " و در لوحی  
است :

" ان استمع لما یوحی الیک من شهر الهویة ..... ان استمعی  
قول ربک و تفکری فی الذی به توقفت فی امر لولاه ما نزل البیان  
وما غردت الورقاء علی الافنان " و در لوح به رئیس است :  
" یا ایته الورقاء اسمعی نداء الابهی فی هذه اللیلة التي  
فیها اجتمع علینا ضباط العسکرية و نكون علی فرح عظیم " الخ  
که خطاب بظاهر متوجه بحاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشی است .  
و در لوحی دیگر است قوله :

" رائعة احزان جمال رحمن را احاطه نموده ..... ان یا  
قلب العالم هل لك من اذن لتسمع ما یفرد به ورقاء الاحزان

فی هذا الزمان الذی ارتفع نداء الشیطان " و در کتاب اقدس است :

" اذا طارت الورقاء عن ايك الثناء " الخ .

وقصیده ورقائیة صادرة از حضرت بهاء الله در ایام سلیمانیه کردستان حاوی یکصد و بیست و هفت بیت عربی مقابل قصیده معروف ابن فارض بهمان بحر و حرف روی براج عرفانی اعلی است و مطلعش :

" اجذبني بوارق انوار طلعة

لظهورها كل الشمس تخفت "

در بیان مقام اعلای جذبه و وصال معشوق حقیقی و آنکه وصالش منوط بتحمل بلیات بیشمار است و قبول بلایا و مقام انقطاع از ماسوی و رسیدن بمقام خلافت کبری است و مقطعش :

" فطوبى للمخلصين فيما سرعوا

عن كل الجهات فى طل ربوبتى "

و نیز ورقاء تخلّص شعری میرزا علی محمد یزدی (شهید) بود که شرح حالش بتفصیل در تاریخ ثبت است و همه خانواده اش بدین نام در آثار و الواح مذکورند و اشعارش با همین تخلّص متداول میباشد و او دوبار بنام ایمان باین امر در سجن حکومت افتاد نخست در یزد حاکم ویرا گرفته بمركزش اصفهان نزد

مسعود میرزا روانه داشت و این در سال ۱۳۰۱ هـ ق واقع شد و طلّ السلطان بعد از ایامی که ویرا در زندان نگه داشت آزاد کرد و بار دوم بسال ۱۳۱۳ در زنجان با پسرش روح الله و تنسی چند از بهائیان گرفتار شد و بحکم شاهى مغلولا بطهران کشیدند و بسجن انداختند و در جشن نیم قرن شاه بنا بود همه مسجونین رارها کنند ولی چون میرزا رضا کرمانی در روز جمعه نیمه قرن شاه راهدف کرد میرزا جعفر خان حاجب الدوله بتصور اینکه میرزا رضا بابی و مانند محبوسین مذکور است بزندان رفته امر داد که همه بهائیان مسجون را برهنه کرده لنگ بسته از زندان بصرحه بیاورند و همینکه ورقاء و روح الله را بدانگونه حاضر کردند نخست به ورقاء دشنام ها داده امر نمود که از عقیده تبرّی کند و او نکرد لذا فرمان داد سر آن مظلوم را در گند گذارند و با کتّاره ریز ریز کردند و آنگاه روح الله را با طناب نیم خفه کرده رها نمودند و حکم داد که تبرّی کند و نکرد لذا امیر غضب بدستورش سر آن نورس را ببرید و از مرکز عهد ابهی خطاب به نیروسینا راجع بمشریه شان در حق پدر و پسر شهید است قوله :

" طفلى دوازده ساله را با آن صباحت و بلاغت و فصاحت و روی روشن و نطقی چون عندلیب گلشن چنان مفقود و نابود نمایند که اثری باقی نماند باری مظلومیت آن پدر بزرگوار و معذوریت

این پسر معصوم جان نثار بدرجه ای واقع که در صحائف قرون  
واعصار مثل و شبیهش مذکور نه و این قربان در ملکوت ابهی بغایت  
مقبول و محبوب قسم به جمال مقصود و حضرت ملیک محمود که  
جواهر وجود در غیب امکان بحسرت نگران اند و بمنتهای غبطه  
آرزوی این احسان مینمایند " و قوله :

" لهذا باید احبای الهی در روز بیست و هشتم شعبان که یوم  
شهادت حضرت اعلی روحی له الفداء است در نهایت روح و  
ریحان و تضرع و ابتهال قصد زیارت مرقد آن نورین نیرین نمایند  
و از قبل عبد البهاء زیارت مرقومه ای که از پیش ارسال گشت  
تلاوت کنند " و خطاب به ورقاء الواحی بسیار است از آن جمله  
قوله :

" یا ورقاء عليك بهائی و عنایتی قد حضر عبد الحاضر بكتابك  
و ارسلته اليك من قبل و من بعد انا وجدنا من كل كتاب و من  
كل كلمة و من كل حرف عرف محبتك و استقامتك و خلوصك و وفائك  
و عهدك في امر الله العليم الحكيم " الخ و در ضمن یکی از  
الواح خطاب با و است :

" درباره صوم مسافر و حد سفر این سؤال شده بود حدود  
سفر و مسافریان شود که اطلاق اسم سفر بر چه مسافر میشود و  
در بین مسافرت هرگاه در محلی چند روز اقامت شود تکلیف او

چیست و در روزی که مسافر قصد سفر میکند مثلاً وقت ظهر و یا  
بعد از ظهر مسافر میشود تکلیف او در آن یوم از صبح الی ظهر  
چیست ؟ حدود سفر نه ساعت در کتاب الهی معین شده  
یعنی از مقامی که حرکت مینماید تا مقامی که اراده وصول بدان  
نموده نه ساعت باشد حکم صوم مرتفع است و اگر مسافر در محلی  
توقف نماید و معین باشد توقف او تا نوزده یوم باید صائم  
شود و اگر کمتر باشد صوم بر او نیست و اگر در بین شهر صیام در  
محلی وارد شود و اراده نماید يك شهر بیان در آن ارض توقف  
کند باید سه روز افطار نماید و بعد باقی ایام صوم راضا صائم  
شود و اگر در وطن خود وارد شود باید همان یوم صائم گردد  
و یومی که قصد سفر مینماید آن یوم صوم جائز نه " ایضا :

" و همچنین از این آیه مبارکه سؤال شده بود قوله عزّ اجلاله  
از اغیض بحر الوصال الی قوله عزّ اعزازه الذی انشعب من هذا  
الاصل القدیم مقصود الهی حضرت غصن الله الاعظم و بعد  
حضرت غصن الله الاکبر روحی و ذاتی و کینونتی لقراب قد و مهما  
الفداء بوده و اینکه از اغصان الله و افئانه سؤال فرموده بودید  
در ساحت اقدس عرض شده فرمودند تا حال آنچه ذکر افئان  
از قلم اعلی جاری شده مقصود نفوس منتسبه نقطه اولی بوده چه  
که در این ظهور کل را بافق اعلی دعوت نمودیم و بیحرا عظم

هدایت نمودیم در اوّل ایّام مناجاتی مخصوص ایشان نازل  
و در آن مناجات توفیق ایمان و عرفان از برای ایشان مقدّر انشاء  
اللّه بما اراده اللّه عامل باشند و براین امر اعظم عظیم ثابت  
و راسخ طوبی لهم بما سمّیناهم بهذا الاسم الذی تضرّعت  
منه راحة الايمان في الامكان و ایشانرا باین سدره نسبت  
دادیم فضلاً من لدنا عليهم فاسأل اللّه بان يحفظهم من  
اشارات القوم وشبهات العلم و فضلنا بعضهم على بعض في  
كتاب ما اطلع به الا اللّه ربّ العالمين و سوف يظهر ما قدّر  
لهم من لدن مقتدر خبير و نفوسی که تا حال بسدره منتسب اند  
بذوی القربی در کتاب اسماء مذکور اگر بما اراده اللّه عامل باشند  
طوبی لهم بما اقبلوا و فازوا و لهم ان يسألوا اللّه بان يحفظهم و  
يوفقهم على الاستقامة على ما هم عليه امروز روزی است که جمیع  
نفوس باید جهد نمایند تا بکلمه رضا از نزد مالک اسماء فائز  
شوند و مقصود از اغصان موجوده و لکن در رتبه اولیّه  
غصنین اعظمین بوده و هست و نفوس بعد از اثمار و اوراق شمرده  
میشوند و در اموال ناس از برای اغصان حقّ نبوده و نیست.  
انتهی . و این آیه مبارکه ذکر شده بود قوله جلّ کبریاؤه ان  
ارجعوا ما لا عرفتموه من الكتاب الى الفرع المنشعب من هذا  
الاصل القديم مقصود از کتاب کتاب اقدس و فرع منشعب

غصن اللّه بوده " انتهى و شرحی راجع به ورقه ضمن نام  
عبد است .

در لوح بشارات است :

(وُزَرَاء) " امور بوزرا " بیت عدل راجع " جمع وزیر

بمعنی دستور و کاردان و کاردار .

در نام متوسط ذکر است .

(وُسْطَى)

و بتخفیف و شاش نام مزرعه و قریه ای در

کنار دجله بقرب بغداد که آقامیرزا

(وَشْوَاش)

موسی کلیم اجاره داشت و جمال ابهی

ایّام نوروز را در آنجا با خرگاه و جشن بسر میبردند و در ایّام

عید سال ۱۲۷۹ هـ ق صد و آثار بسیار و از آن جمله لوح مَلّاح

القدس و وصول امرنامه سلطان عبدالعزیز بواسطه نامق پاشا

برای مهاجرت از عراق در آنجا وقوع یافت و در اثری چنین

مستطور :

" واقعه این ایّام خبری است که آن جمال مقتدر علام در پنج

ماه قبل از مهاجرت از عراق در ارض و شواش در لوحی که خطاب

به ملّاح القدس شده فرموده اند اگر آنجناب بآن لوح فائز آیند

درست بر اسرار این امر مطلع خواهند آمد واللّه لمعظمهم



کَلَّ الا سِرار فی جمال حق معلوم " .

(وَطَاء) عربی فرش در لوح به سلطـان

ناصرالدین :

" بلا حذاء و وطاء " و در ضمن نام

حذاء ذکر است .

(وَعْر) عربی زمین سخت و دشوار و عور جمع

در صورت زیارت ملا علی بابای صغیر

تاکری :

" وَالْوُعُور القاحلة "

برخی از اهل بهاء در الواح و آثار

(وَفَاء)

بنام وفاء ملقب بودند و آن نام مذکور

شدند از آن جمله میرزا فتحعلی فتح

اعظم اردستانی مذکور در نام فتح قوله :

" فتحعلی فی الالف بسم ربی البهیّ الابهیّ ان یا کلمة الوفاء "

الخ لوحی مفصل صادر در آورده شامل مصائب یوم الفصل

میباشد و نیز :

" انا نحب اسمنا الوفاء و کنا ناظرًا الیه فی کلّ الا حوال " الخ

و دیگر خطاب به شیخ حسین وفاء است قوله :

" هو العلیم ان یا وفاء ان اشکر ربّک بما ایدک علی امرک و عرفک

مظهر نفسه ..... فطوبی لك یا وفاء بما وفیت بعیثاق الله ولكن

فاسمع بان تصل الی اصل الوفاء وهو الا قرار بالقلب والا قرار

باللسان بما شهد الله لنفسه الاعلی ..... ثم اعلم بان

الدنیا حبّ اعدائی والا عراض عن جمالی المقدّس المنیر الخ

(وَقُوف - تَوَقَّف - وقوف توقف مصدر عربی بمعنی ایستادن و ماندن در لوح به اشرف :

واقف) " ثم اعلم بان تمّ میقات وقوفك لهذا العشره

و در لوح خطاب به نصیر :

" ولا تتوقّف فیما امرت به " . واقف ایستاده و مانده و نیز

در لوح به نصیر :

" قل اتظنّون فی انفسکم بانّ هذا الفتی ینطق عن الهوی ..... لا فو جماله الابهی بل کان واقفاً بالمنظر الاعلی " وقوله :

" فوا حسرةً علیکم یا ملأ الواقفین "

نگاهداری کرد در وصایای مرکز عهد

ابهی عبدالبهاء :

(وَقَى)

" و وقى محجّته البیضاء " الخ .

(ولادت - میلاد) تولّد اعلی و ابهی ضمن لوحی در نام

حوریه مذکور است .



مصدر عربی امارت و زمامداری و مالکیت  
(وَلَايَة) که در قرآن است :

" هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ " و ولّٰی  
در عرف شیعیان علی امیرالمؤمنین که مرکز ولایت کبری و حاکم  
باطن امور بود و در اصطلاح عرفا ولّٰی مرکز طریقت و ارشاد  
و نفس کامل است و در آثار و توقیعات نقطهٔ اولی نبذه ای از  
آنچه محض حکمت برای رفع حملات معارضین نفی ولایت در حق  
خود کردند ضمن نام حرف و مواضع دیگر ثبت میباشد و در آثار  
ابهی در سنین اقامت در ممالک عثمانیه که مقتضی بود بکثرت  
ذکر ولایت میباشد . در تفسیر و الشّمس است :

" قُلْ يَا قَوْمِ قَدْ فَصَّلْتُ النِّقْطَةَ الْاُولٰیَّةَ وَتَمَّتِ الْكَلِمَةُ الْجَامِعَةُ وَ  
ظَهَرَتْ وَاِلٰی اللّٰهِ الْمُهَيَّمِنِ الْقِيَوْمُ " و در کتاب اقدس است :  
" اَيَّاكُمْ اَنْ يَمْنَعَكُمْ ذِكْرُ النَّبِيِّ عَنْ هَذَا النَّبِیِّ الْاَعْظَمُ ..... او  
الْوَلَايَةِ عَنْ وَاِلٰی اللّٰهِ الْمُهَيَّمِنَةِ عَلَى الْعَالَمِينَ .

و کلمهٔ اولیاء در آثار و الواج کثیرا در حق مقربین و ناصرین  
از مؤمنین اطلاق شد که مشتق از ولایت بمعنی قرب و نصرت  
و محبت میباشد قوله : " بِإِثْمِ دُوسْتِ يَكْتَا يَا اُولِيَّائِي " الخ  
و ذکر اَمَّ الاُولِيَّاء ذیل نام ام و زیارت است .

و لقب ولّٰی امرالله بمعنی کارفرمای در امرالله در وصایای

مولی الوری عبدالبهاء بر مقام ولّٰی امرالله بنحو اختصاص قرار  
گرفت و ذیل نامهای الف و امین هم ذکر از ولّٰی میباشد .

جمع ولیمه طعام مهمانی و دعوت جمعی  
در سررشتهها و خصوصا در عروسی .  
(وَلَايَة)

در کتاب اقدس است :  
" اِذَا دُعِيتُمْ اِلَى الْوَلَايَةِ وَالْمِزَاجِ اجِيبُوا بِالْفَرَحِ وَالْاَنِسَاطِ "   
در لوح حکماء :

(وَلَجَّ) " اَنْتَانِ يَدَانِ نَذْكُرُكَ كُلَّ قِطْعَةٍ مِنْ  
قِطْعَاتِ الْاَرْضِ وَمَا وَلَجَّ فِيهَا وَظَهَرَتْ فِيهَا "   
یعنی و آنچه در آن درآمد و آنچه از آن هویدا شد .

قریه ای بکنار دریای خزر بقرب چهار  
فرسنگی ساری مازندران از مراکز اهل  
بها بود از مشاهیرشان ملا آقا جان

معروف بمرب و حاجی اسمعیل نیز از ممتولین که دخترش زوجه  
آناشیخ هادی از بهائیان محترم ساری بود و اخلاف حاجی  
اسمعیل در آنجا بایمان بهائی باقی ماندند دیگر گل محمد  
خان سرهنگ و ارباب دیگر علیجان سیاه و میرزا حسن بابا  
و عباسعلی حسن و میرزا علی اکبر خان حافظ الصحه که خاندان  
دستدار از او یادگارند .

(وَلَايَت) مصدر عربی امارت و زمامداری و مالکیت که در قرآن است :

" هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ " و ولی در عرف شیعیان علی امیرالمؤمنین که مرکز ولایت کبری و حاکم باطن امور بود و در اصطلاح عرفا ولی مرکز طریقت و ارشاد و نفع کامل است و در آثار و توقیعات نقطه اولی نبذه ای از آنچه محضر حکمت برای رفع حملات معارضین نفی ولایت در حق خود کردند ضمن نام حرف و مواضع دیگر ثبت میباشد و در آثار ابهی در سنین اقامت در مالک عثمانیه که مقتضی بود بکثرت ذکر ولایت میباشد . در تفسیر و الشّمس است :

" قُلْ يَا قَوْمِ قَدْ فَضَّلْتُ النُّقْطَةَ الْاُولٰئِيَّةَ وَتَمَّتْ الْكَلِمَةُ الْجَامِعَةُ وَظَهَرَتْ وَلَايَةُ اللَّهِ الْمُهَيْمِنِ الْقَيُّومِ " و در کتاب اقدس است : " اَيَّاكُمْ اَنْ يَمْنَعَكُمْ ذِكْرُ النَّبِيِّ عَنْ هَذَا النَّبَاِ الْاَعْظَمِ ..... او الْوَلَايَةُ عَنْ وَلَايَةِ اللَّهِ الْمُهَيْمِنَةِ عَلَى الْعَالَمِينَ .

و کلمه اولیاء در آثار و الواج کثیرا در حق مقربین و ناصرین از مؤمنین اطلاق شد که مشتق از ولایت بمعنی قرب و نصرت و محبت میباشد قوله : " بِنَامِ دُوسْتِ يَكْتَنِيَا اُولِيَايَ " الخ و ذکر امّ الاولیاء ذیل نام ام و زیارت است .

و لقب ولیّ امرالله بمعنی کارفرمای در امرالله در وصایای

مولی الوری عبدالبهاء بر مقام ولیّ امرالله بنحو اختصاص قرار گرفت و ذیل نامه های الف و امین هم ذکر از ولیّ میباشد .

جمع ولیمه طعام مهمانی و دعوت جمعی در مسرّتها و خصوصا در عروسی . (وَلَايَتُمْ) در کتاب اقدس است :

" اِذَا دُعِيتُمْ اِلَى الْوَلَايَتِ وَالْعَزَائِمِ اجِيبُوا بِالْفَرَحِ وَالْاَنِيْسَاطِ " در لوح حکماء :

(وَلَجَ) " اَنْتَانِ يَدَانِ نَذْكُرْكَ كُلَّ قِطْعَةٍ مِنْ قِطْعَاتِ الْاَرْضِ وَمَا وَلَجَ فِيْهَا وَظَهَرَتْ مِنْهَا " یعنی و آنچه در آن در آمد و آنچه از آن هویدا شد .

قریه ای بکنار دریای خزر بقرب چهار فرسنگی ساری مازندران از مراکز اهل بهابود از شاهیرشان ملا آقا جان

معروف بمرب و حاجی اسمعیل نیز از متمولین که دخترش زوجه آتاشیخ هادی از بهائیان محترم ساری بود و اخلاف حاجی اسمعیل در آنجا بایمان بهائی باقی ماندند دیگر گل محمد خان سرهنگ و ارباب دیگر علیجان سیاه و میرزا حسن بابا و عباسعلی حسن و میرزا علی اکبر خان حافظ الصّحه که خاندان دوستدار از او یاد گارند . (وَلَوْجَا)

(وَلِيَجَة)

عربی خواص و اطرافیان شخص و متعارفا  
خالص و محرم و صدیق و نیز آستر معروف  
در توقیع حضرت نقطه به محمد شاه  
بطانیه و ولیجه مذکور است .

(وَمِيض)

عربی فروز در مناجاتی از خطا بی  
است قوله :  
" ما اری الا وميض النار الحامية  
المسفرة من الهاوية "

(وِهَاد)

در صورت زیارت در خطابی است برای  
آقاسید احمد افغان :  
" الدافق السیل فی الوهاد والمهاد "  
جمع وهدّة زمین پست و گودال .

(وُودْكَاك)

مسترو مسیس وود کاک از بهائیان  
کانادا در سال سفر غصن اعظم عبدالبهاء  
Percy Woodcock  
بممالك غرب در ناپولی منتظر مانده از  
انجام التزام شده همراه رفتند .

(وِيْكَتُورِيَا)

ملکه شهر انگلستان که در اسرار الآثار  
العمومیه تفصیل است خطابات ابهی  
بنام ملکه لندن تماما با و متوجه است .

Victoria

(وَيْلَات)

جمع وَّيْلَة بمعنی بلیه و شرّ و در لوح  
به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی :  
" وزادت ویلاتها الی ان اخذ  
الدخان ارض السر "

(وِیْن)

پایتخت معروف اطریش در سفرنامه  
اروپا احوال ایام اقامت غصن اعظم  
عبدالبهاء در آنجا مذکور است .

Wien

حرف (ی)

(ی)

ی و ارض الیاء در نوشته ها و آثار این  
امر رمز از یزد بود . در اثری است .  
قوله :

" از ظالم ارض یاء طاهر شد آنچه که عیون ملاء اعلى خون  
گریست " الخ که مراد جلال الدوله بن مسعود میرزا طلل  
السلطان بن ناصر الدین شاه است که حکمران یزد از جانب  
پدرش بود و سال ۱۳۰۸ هـ ق فتنه برانگیخت و هشت نفر از  
بهائیان را با قسی و اشنع وجه بقتل رساند " وقوله :  
" ان الذئب یعمی فی ارض الیاء " وقوله :  
" ظالم ارض یاء آتشی افروخته " وقوله :

" در ارضیاء نباح مرتفع " و قوله :

" جسد های قطعه قطعه رامعینی نه و راحمی نه نسیم سحری  
بر آنها مرور مینماید و میفرماید وای وای بر شما ای اهل یاء " و  
قوله :

" هو العظیم یاعباس ملک امروز با کمال فرح و نشاط ذکر اهل  
بساط مینماید ایشان هفت نفرند که در ارضیاء بظلم ظالم  
بیهمتا عروج نمودند " الخ چون هفت نفر که بنام شهداء سبعة  
در اصطلاح معروف شدند در یکروز معاً و متدرجاً بنوعی که در  
تاریخ مفصل است کشته شدند و حاجی ملا ابراهیم مسئله گو  
را بعداً بنوع خفیه کشتند و راجع بقتل عام سال ۱۳۲۱ هـ  
ق در آثار غصن اعظم عبدالبهاء است قوله :

" اما اهالی یزد مختصر اینست جناب مشیرالممالک در مهالك  
افتاد اورا تبعید نمودند یعنی خانه بتالان و تاراج رفت  
و متعلقان در تحت سیاط قهرا افتادند و خود او بنهایت .... افتاد  
و از این گذشته وقوعات دیگر نیز واقع شد که جمیع ستمکاران گرفتار  
جزای اعمال خویش گشتند " الخ

عبری کرده نام کلدانی بعضی شیران  
( یا جوج ماجوج ) مهاجم آن کشور است و تفصیل در اسرار  
الآثار عمومی است و در آثار این امر بنوع

تشبیه بسا استعمال گردید از آنجمله در لوح بحاجی محمد  
کریمخان است :

از یا جوج نفس و هووی محفوظ مانی " و در جایی دیگر :  
" تا از یا جوج هووی و ماجوج عماء آسودگی حاصل شود " .  
بمعنی طاعنی مستعمل در فارسی شاید

( یا غی ) اصل کلمه ترکی است . در لوح به  
صدر دولت عثمانی است :

" در این اثناء خبرد پیگر رسید که فلان سرحد یا غی شده اند "  
سنگ معدنی شفاف با ارزش و معروف  
( یا قوت ) در کلمات مکنونه است :

" در سطرسیم از اسطر قدس که در لوح  
یا قوتی از قلم خفی ثبت شده این است " الخ که به تشبیه و  
محضر تجلیل میباشد و در نام کلمات مکنونه ذکر است .

در مناجاتی در خطابی است :  
( یَتَرَجَّح ) " تجلّ علیه بآیات القبول حتی یترجّح  
من تلك الصّهباء " ( تا سرشار از این

باده شود )

نام نخستین مدینه که ذکرش در الواح  
( یَثْرِب ) و آثار بسیار شد .

(یحییٰ) کَلِمَ مَنْقُولَ از فعل مضارع حیّ نـام  
اشخاص بسیار بود منها :

یحیی بن زکریّا که در کتاب رهبران  
بزرگ بتفصیل ثبت است و در قرآن و آثار این امر کثرت ذکر یافت  
از آن جمله در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله :  
" معرضین بمثابه اُمّت یحیی تکلم نمودند چه که آن نفوس هم  
بر حضرت روح اعتراض کردند که شریعت یحیی تمام نشد تواز  
برای چه آمدی ؟ ..... حضرت یحیی بن زکریّا فرموده آنچه  
را که مبشّر فرموده قائلًا توبوا لانه قد اقترَب ملکوت السموات انّی  
اعمّدکم بماء التّوبه ولكن الذی یأتی بعدی هو اقوی " و در ضمن  
نام صائبین تفصیلی است .

دیگر آقا سید یحیی وحید اکبر شهید که شرح احوالش  
بتفصیل در تاریخ ظهور الحق ثبت است و در تفسیر سوره کوثر  
خطاب با و میباشد :

" یا یحیی فأت بآیه مثل تلك الآیات بالفطرة " و نیز توقیعی  
در جواب سؤالش از حدیث :

" لو کان الموت یشتري لا اشتراه المؤمن والكافر " صدور  
یافت و نیز در جواب سؤالش از حدیث :

" انّ الله کان فی عماء فوقه هواء وتحتّه هواء " قوله :

" اما بعد فقد طلع من انوار صبح ..... من سقّی باسم رسول  
یحیی " وقوله :

" اللهم انک لتعلم انّ الآن قد نزل علیّ کتاب مستطر ممّن  
اراد ان یوزن قسطاس العدل باعجاز نخل منقمر " وقوله :  
" لقد نزل فی تلك اللّیلة کتاباً من یحیی جلّ عزه لقد  
سأل من حکم المعصی ( بیان حدیث معروف ابی لبید مخزومی  
است ) ..... لیس المراد یوم ظهور القائم بل هو یوم قیامه  
بالامامة " الخ و در سورة الصبر از حضرت بهاء الله شرح  
احوال و کیفیت شهادتش مسطور میباشد از آن جمله قوله :  
" فہنیئاً لک یا یحیی بما وفیت بعهدک فی یوم الذی خلقت  
السموات والارض واخذت کتاب الله بقوة ایمانک وصرت ممّن  
نفحات آیامه الی حرم الجمال مقلوباً " الخ .

دیگر از مسمیان کثیر الذکر باین نام میرزا یحیی برادر کبوتر  
نامادری بهاء الله و مقتدای ازلیان بود که مفصلاً مستوفی در  
تاریخ ظهور الحق و غیره مسطور گردید و تاریخ ولادتش را در  
طهران تقریباً سال ۱۲۴۶ هـ ق گفتند و لذا در آغاز ظهور  
دعوت نقطه ۱۴ ساله بود و بعقیده ازلیان در سن ۱۹ یعنی  
در سال ۱۲۶۵ بسالی قبل از شهادت آنحضرت عریضه نگاری  
کرد و در حقیقت توقیعاتی صدور یافت و بالاخره در سال ۱۳۳۰

هـ ق - ۱۹۱۲ م در شهر فاماگوستا که ماغوسا خوانند در جزیره قبرس بسن ۸۲ سالگی شمسی درگذشت و در مسافت یک میلی خارج آن شهر مدفون گشت و تمام مدت اقامتش در آن شهر ۴۵ سال شد و او بنامهای : وحید مرآت ثمره ازل نسرده پیر وانش مشهور است و خود را در کتب و آثارش با اسم نور و وجه میخواند و در سنین بعد از شهادت حضرت نقطه چند سال محل توجه تقریباً عموم بابیان بود و سجع مهر خود را در نامه ها "عبد الذکر" قرار داد تا در سنین ادرنه فصل وتفکیک و ندای استقلال بهاء الله بوقوع انجامید و شرحی ذیل نام قبر می نیز ثبت است .

بهاء الله آن برادر کهتر را وفق همین امور کفالت و نگاهداری و مراقبت در خط و املا داشته و از ابتدا یعنی از سال ۱۲۶۵ که بسن ۱۹ بود و بدین روش خصوصاً در سنین عراق محافظت و حمایت کرد و در الواح و آثارش بوی دلالت و اشارت مینمود و امر بابی را متمرکز و گردنکشان و مدعیان بابیه را متحد ساخته از تشعب وجدال و زوال رهائی داد و در باطن بذور هدف و مقصود آقصادی خود که امر بابی مقدمه و طریق آن گرفت در اراضی قلوب میافشاند و او نیز راه موافقت و تائید میپیمود .

و در یکی از آثار ابهی است :

"بهر حال این ایام رضای ایشان محبوب است و گل در قبضه قدرت اسیرند مفری برای نفسی نیست و امر الله را باین سهلی ندانند که هر کس هوسی در او باشد اظهار نماید حال از اطراف چندین نفس همین ادعا نموده اند زود است خواهید دید شجره استقلال بسطان جلال و ملیک جمال لم یزل ولا یزال باقی خواهد بود و گل اینها مفقود بل معدوم کان لم یکون شیئاً مذکور خواهد گردید انا لله وانا الیه راجعون ."

وقوله :

"بسم ربنا العلی الاعلی قد ارسلت الیک من قبل کتاباً علی لسان عربی مبین ..... و دیگر معلوم بوده و هست که در این کور که علم بیان مرتفع شده و شمع تبیان مشتعل آمده ربی جز طلعت اعلی موجود نه او است واحد در ذات ..... کمال در ظلمت ساکنیم و از بحر فیض سائل نملے هر چه پرواز کند عرض و طول سماء را طی نتواند نمود ..... و لکن چون در مراتب عرفان جمیع ناس یکسان نیستند لهذا بعضی سخنها بعبان میآید ..... باید بمهر و وفا و شوق و رضای مردم رانصیحت نمود ..... و از بعضی عیوب چشم پوشید که شاید اختلاف رفع شود و ایستلاف بعیان آید ..... دیگر آنکه جواب سائل قبل ارسال شد معلوم است که آنچه سؤال شود جواب آن از بحر

فیوضات ازلی نازل میشود ولیکن بآن سوالات تکلیف عباد زیاد میشود آنچه در بیان فارسی مسطور گشته من عند الله همان کافی است ..... چون این ایام زمان خفا است و شمس ازلی در افق جان مستور باید همه رابه حبّ جمع نمود " الخ .

ولی با اینهمه گروهی از رؤساء و علماء بیان خصوصاً شهداء برافراخته نصب و تأییدات ازل که خود را علمدار وی و پاسدار حسن جریان امور آن آئین میدانستند چون متدرّجاً آثار فضل و افضال و زمامداری و نمایش ارتفاع و استقلال در نشریات و اعمال آن حضرت نگریسته بتعصب کشی از آن امر تکذّر و انزجار و گفتگوهای پنهان و آشکار و شکوه و اعتراض و اصرار و انکار نسرزد و آنحضرت آوردند که در آن میان ملا محمد جعفر نراقی و ملا هادی قزوینی و میرزا علی محمد قمی و ملا رجبعلی اصفهانی و غیرهم بودند . و به ثبت اثری دیگر از آنحضرت اکتفا میشود که در حدود سال ۱۲۷۷ نظر بملا جعفر نراقی صدور یافت و لحن بیان بآثار مذکوره متفاوت و در مقدمات اظهار صریح دعوی و دعوت میباشد قوله :

" بسم ربنا العلیّ الاعلیّ حمد محبوبی را لا ثق و سزا است که بقدرت کامله بحته خود خلق فرموده سموات بیان را و بلند فرموده او را بارتفاعیکه مقدّس گشت از آنکه سر کند او را نامحرمی



فیوضات ازلی نازل میشود و لکن بآن سوالات تکلیف عباد زیاده میشود آنچه در بیان فارسی مسطور گشته من عند الله همان کافی است ..... چون این ایام زمان خفا است و شمس ازلی در افق جان مستور باید همه رابه حب جمع نمود " الخ .

ولی با اینهمه گروهی از رؤساء و علماء بیان خصوصاً شهداء برافراخته نصب و تأییدات ازل که خود را علمدار وی و پاسدار حسن جریان امور آن آئین میدانستند چون متدرجاً آثار فضل و افضال و زمامداری و نمایش ارتفاع و استقلال در نشریات و اعمال آن حضرت نگریسته بتعصب کشی از آن امر تکدر و انزجار و گفتگوهای پنهان و آشکار و شکوه و اعتراض و اصرار و انکار نپرداخته و آنحضرت آوردند که در آن میان ملا محمد جعفر نراقی و ملا هادی قزوینی و میرزا علی محمد قمی و ملا رجبعلی اصفهانی و غیرهم بودند . و به ثبت اثری دیگر از آنحضرت اکتفا میشود که در حدود سال ۱۲۷۷ نظر بملا جعفر نراقی صد و ریافت و لحن بیان با آثار مذکوره متفاوت و در مقدمات اظهار صریح دعوی و دعوت میباشد قوله :

" بسم ربنا العلی الاعلی حمد محبوبی الائت و سزا است که بقدرت کامله بحته خود خلق فرموده سموات بیان را و بلند فرموده او را بار تعالی که مقدس گشت از آنکه سر کند او را نامحرمی

و یا آنکه ادراک نماید او را محرم غیر طاهری و مزین فرمود او را به شمس عالیه در پیه مضمینه و اقمرا ثحه منیره و انجم بازغه و منع نمود از صعود با و شیاطین نفوس غیر زاکیه و مغفلین اجساد غیر طیبیه را و طرد فرمود منافقین را از عروج بملا اعلی و از صعود بسدره منتهی و شجره قصوی و گماشت از قدرت خود ملائکه عذاب را با شهاب های سوزاننده تاهرمردوی داخل سرادقات زوال الجلال نشود و هر مطرودی از بارگاه قدس لایزال اطلاع نیابد چه مقدس است رتبه احبای او از عرفان موجودات و چه منزّه است قدر اصفیای او از ادراک ممکنات لم یزل بسلطان ازلیت خود غنی بوده و لایزال بملیک احدیت خود غنی خواهد بود نه از اقبال ممکنات خدام درگه او را شأنی حاصل و نه از اعراض موجودات ذیل چاکرانش را غباری واصل یک آیه از سماء احدیتش نساری است سوزنده برای قلوب مبغضان و نوری است منورکننده برای افتدّه محبان دشمنانش را بنار غلّ و بغضا و بغی و فحشاء معذب فرموده و دوستانش را بنور صدق و صفا و تسلیم و رضا مفتخر نموده چه ملیح است حکمت بالغه او و چه بدیع است رحمت و اوسع او که ابواب مدینه فردوس معنوی را گشوده و مضارعی رضوان قدس روحانی را مفتوح نموده و بلبلان بستان معانی را بگلزار عزّ ازلی هدایت فرموده و هدیه دهن رضوان صمدی

را به سبای لایزالی دلالت نموده و چنان بر شحات فضل از  
 سحاب مکرمت ابلاغ فیض فرموده که حبیبان آواره بمکن اصلی  
 اقبال نمودند و بمحفل محبوب از سرشتافتند و عاشقان از پا افتاد  
 بوطن معنوی پرواز نمودند و بانوار جمال معشوق فائز گشتند و  
 قلوب عارفان و واصلان حرم قدس خود را مرآت اشیاء قرار فرمود  
 تا هر نفسی اعمال و افعال خود را در آن مرآت ملاحظه کنند و  
 همه گمان برد که افعال عباد او است تا شرح احوال خود را  
 بالتّمام در دیوان اعمال بنگارد و غافل از اینکه حق از رموز  
 قلوب آگاه است و بر احوال هر مغلّ مبغضی با خبر گزید  
 یظهر الله ما فی صدور الذّین هم کفروا و اعرضوا من الغلّ و البغضاء  
 لیعدّ بهم من نار انفسهم من حیثین الی یوم الذّی یحشر فیهم  
 اعمال العالمین جمیعاً و السلام. و بعد در این روزها کتابی  
 از سجّین وارد شد از نفسی که تاحال اسم او در این ولا مذکور  
 نبود مسمی باسم عظیم سبحان الله چه مقدار افترا بر احبّای  
 خدا بسته و چه مقدار آتش غلّ و بغضاء افروخته خدای واحد  
 شاهد است که آتش بغضش راهیج بحری نشانده و غلّ صدرش  
 راهیج طبعی علاج نتواند و چه قدر زینت داد شیطان اعمالش را  
 که هر فخره از آنرا مکرّر نمود قل کذلک زین الشیطان لکم  
 اعمالکم و یهدیکم الی نار الّتی کانت بقهر الله فی انفسکم موقوداً

و هر عبارت کهنه بی معنی که در عالم بوده جمع نموده برای افتخار  
 ذکر نمود بسیار تعجب نمودم که با اینکه بفضل الله رضوان معانی  
 گشوده گشته و سحاب علم و حکمت الهی مرتفع گشته و کلمات بدیهه  
 عالم را احاطه نموده این مغلّ چگونه دعوی حبّ مینماید و  
 حال آنکه بر شحی از فیوضات قدس مشروب نشده و بشمیری از  
 شجره منیعه الهیه مرزوق نگشته باری مدتی متفکر بودم و بخو  
 اوجائز نبود جوابی ارسال شود لیس للظالمین الیناس سبیلاً  
 و لکن چون بعد معلوم شد که این افتراها را باقسام مختلفه  
 و بیانات متعدّد در میان خلق افشاء نموده اند فی الله ما فرط  
 هذا الشقی فی جنب الله لهذا لازم شد که تفصیلی بر احباب  
 و اصحاب آن دیار نوشته شود تا اینکه تزویرات شیطانی بر  
 انفس روحانی غالب نشود لیفصل بذلك من یسلک الی النار  
 عن الذّی یمشی علی صراط الله المقتدر الجبار و میغض از محبّ  
 و حق از باطل معلوم شود و هر نفسی پناه برد بخدا از شرّ انفس  
 خبیثه و در کلّ حین متدّگر شوند پروردگار خود را و منقطع  
 شوند از ماسوی الله و متوکل شوند بحبل عنایت او و متوسّل شوند  
 بعمود عطوفت او و متمسک شوند بذیل رحمت او و متشبّث شوند  
 برداء جود و کرم او که شاید از نار نفوس مشرکه محفوظ مانند وانه  
 هو منجی عباد و محیی ارقائه و انه هو علی کلّ شیء قدير

در اول نامه ذکر نموده بود که دو رسول از اینجانب بآن ولایت  
رفته اند و مردم را از عبادت معبود منع نموده اند و بعبادت  
جبت و طاغوت امر نموده اند و نعوذ بالله از قول این عبید  
گفته اند که بیان نسخ شده و مرایای او باطل اند و احکام او عاقل  
گشته اول اینکه این بنده هرگز رسول بدیاری نفرستاده ام و  
بهیچوجه امری و حکمی نداشته ام که احتیاج بر رسول شود و یا  
بقاصد اتمام پذیرد جز حق و احبای او را معصوم شمرده ام و اعداء  
الله را مفقود دانسته ام نه سینه میگذرد که این عباد را بعد از  
اخذ آنچه که مالک بودیم از وطن ترابی جسدی اخراج نمودند  
و با محصل و مستحفظ باین دیار وارد شدیم و این زلفت را  
بحمد الله عزت دانستیم و این فقر را جوهر غنا شمریم و با احدی  
مطلبی نداشتیم و بنفسی حاجتی اظهار ننمودیم امر الهی را در  
کمال استقامت ظاهر نمودیم حجاب ستر و خفایا بنا را محبت  
ربانی سوختیم و علم امر در سماء حکم بر افراختیم چنانچه در همه  
اطراف معالک این فضل بدیع مشهور است و در اقطار عالم امر این  
دیار و واضح چنانچه همه شنیده اند دیگر اگر انکار شود از اصحاب  
محسوب شوند که میفرماید یعرفون نعمه الله ثم ینکرونها و از  
احدی از احبباً بهیچوجه نصرتی نشد و این عباد هم بفضل الله  
و عنایت از نصر من فی السموات و الارض مستغنی بودیم در کف

نصر صدانی معتکف و در حصن محکم فمن یتوکل علی الله فهو  
حسبه متحصن قلب را از غبار خاکیان منزّه گردیم و آهنگ آشیان  
جاودانی نمودیم اعداء از هر طرف چه داخلی و چه خارجی در  
کمین این غزالان صحرای احدیه فتادند و چه دامپاکه برای  
صید این بلبلان گزارهای هویه انداختند و بتمام همت کمر  
بستند که شاید پروانه های عشق را از جمال معشوق منع نمایند  
و با این عندلیبان بستان معانی را از شاخسارهای گل ازلی  
محروم سازند و معذک ابداً توجه بجهتی ننمودیم و طلب معین  
نکردیم حال همچه نفوسی را دیگر بار رسول چه کار است که نزد  
کسی بفرستند و نمیدانم از کجا بر این شخص معلوم شد که آن دو  
نفس رسول بنده هستند قل ان انتم تمکرون الله والله اشد  
مکراً و اعظم تنکیلاً پنج سال جناب ملا احمد از جانب جناب  
حرف جیم باین ولا آمد از او سؤال شود که این بنده چقدر  
اظهار محبت نسبت بایشان مینمودم خدا شاهد حال و ناظر  
احوال بود که با اینکه از ایشان میشنیدم بعضی حرفها که  
مخالف فطرت اصلیه و قلب زکیه بود معذک سترش را از نشر  
وافشا رجحان داده و کتمان مینمودم و متحیر بودم که سبب  
چیست و علت چه تا آنکه رفته رفته زیاد نمودند تا آنکه بایندیار  
آمدند و در اینجا کمال محبت فوق قاعده و رسوم ابتغاء لمرضات

اللّه درباره ایشان معمول شد که شاید سبب از دیار حبّ شود  
و قلب از غبار غیر مرضی پاک و مقدس گردد بعد از این طـ  
مراجعت نمودند و جناب ملّا احمد کاشی را اراده نمودند  
همراه برگردانند قبول ننمود این بنده مطلع شده ملای مذکور  
احضار شد متعذّر شد بعد از چندی و بعد زمانی منقضی نشد که  
دو نفر آمدند میر عبد الرحیم و شیخ حسن ذکر نمودند که فلان  
گفته که چرا بغداد میروید دقیقه اینجا افضل است از پنج سنه  
در بغداد و بعضی سخنهای دیگر ذکر شد بمجرب استماع این  
عبد ایشانرا احضار نمود و نهی شدید و منع بلیغ در اظهار این  
سخنها نمود و لکن همه اصحاب این سخنها را شنیده فواللّه  
الذی لا اله الا هو که همه را جمع نموده منع نمود و بقسمی باز  
ستر نمودم که مبادا فتنه جدیدی برپا شود تا شخص دیگر آمد  
و پیغامی برای نفسی آورد و همچنین شخصی دیگر باری هر  
نفسی از آن دیار آمد زکری نمود و معلوم شد این فتنه ها همه  
از جهت خروج نام است از وطن خاکی بوطن الهی لهذا  
جناب سیّد عبد الباقي که در این بلد توقف نموده بود او را  
راجع بآن ارض نمودیم که مردم را منع نماید از توجه این ارض که  
شاید قلوب ساکن شود و هوای مظلّم کدورت بصبح به جهت  
تبدیل گردد با آنکه نباید چنین حرفی از قلب و لسانشان جاری

شود زیرا که این ارض منحصر به بنده نبود واللّه روح القدس بترا  
این ارض افتخار مینماید نسیم این ارض اجساد مردم را جان باقی  
بخشد و حیات جاودانی میذول فرماید و لکن لا یزید الظالمین  
الا خسارا بل جعل را بمصر لقای ازلی چکار است و اهل سجّین  
را بملاء عالین چه مقدار جهل صرف کجا تواند بفرازد پس علم  
قدم گذارد و جوهر ظلم کجا بمیادین عدل در آید قسم بخدا که  
منزه است تراب این دیار از ادراک اخیار تا چه رسد با شرار  
آخر نه شرافت هر محل بذی المحل بوده و نه افتخار هر بیست  
بنسبتها الی اللّه بوده ایکاش بقدریکه عاشقان ظاهری مراعات  
حرمت معشوق ظاهری مینمودند این مردم احترام مدینه اللّه  
و توقیر حرم اللّه مینمودند اگر خاری از بوستان معشوقان مجازی  
در انجمن عشاق در آید جمیع چون گل ببینند و همچون بلبل  
بر او نغمه سرایند تا چه رسد بارضی که متعلق بمعشوق باشد و یا  
محلّ نزول و جلوس و سکون محبوبشان واقع شود این است حال  
عاشقان مجازی قدری ملتفت احوال و اقوال مدعیان محبّت  
حقیقی شوید که چه قدر غافل شده اند و چه استهزاء و سخریّه  
باین ارض مبارکه طیّبه نموده اند واللّه اگر قدری انصاف باشد  
باید از چشم خون ایتثار شود و طبقات کبد تبدیل بدم گردد و از  
مژگان جاری آید و لکن لن یوفق بذلك الا الذین هم انقطعوا

الى الله وذاقوا حلاوة ذكره وكانوا بعروة حب الله معتصما  
چند سینه بود که بعضی از عباد از آند یار اراده این بلد  
مینمودند و متصل منع میشد و سوال است که اذن داده شدند  
که هر کس اراده نماید مأذون و مرخص است و این امری است که  
سلطان احدیه بر قلب منیر محمدیه از قبل نازل فرمود و بنفسه  
عباد خود را باین ارض خوانده و اوانتم فی آیات الفرقان تتفكرون  
و باسرار الامر تلتفتون قال و قوله الحق والله يدعوا السی  
دار السلام و بیهدی من یشاء الى صراط مستقیم اگر بتلویح این  
بیان ملتفت شوید و الله از شغف حب الله و شوق این بشارت  
کبری بی سرو پا متوجه جنب الله میگردد قل كذلك ضرب علی  
قلوبکم حجبات الحديد و علی ابصارکم غشاوة النار فماللظالمین  
من حسن بیوم عظیم بگو ای مردم عمر چون برق میگذرد و بساطها  
آمال و مال عنقریب پیچیده میشود سراز نوم غفلت بردارید و  
متوکلا علی الله بر صراط مستقیم امر الله ثابت شوید و بدار السلام  
رحمت و عنایت او که محل امن جاودانی و مقام محمود ربانی است  
وارد گردید در ظاهر دار السلام ارض جلوس آن نیر اعظم و در  
باطن امر محکم اقوم باری اگر شرح این مقام گویم امکان را طاقت  
استماع نه و نفوس و عقول را طاقت تحمل نه حال ملتفت شوید که  
اراضی را که لسان غیب بذاته امر با و فرموده و همه موجودات

را با و دعوت نموده تکبر مینمایند و این امر باین صریحی که گویا  
اصح از آن در کتاب نازل نشده در این مدت ادراک ننمودند  
و دار السلام راه فتاد معنی است و کل دار مدینه الهیه جمع شده  
کذلك ذکر الله فی الکتاب حکم تلك الارض رغماً لانف الذین  
هم کفروا و اعرضوا و كانوا من الذین هم بعروة الله لا يتمسکون و  
فی سبل النفس بخیر رضی الله یسلکون بلی این مردم طرأ براهی  
مهلك موهوم رفته اند کجا میتوانند معنی ویا امری را بخیر و هم  
وطن قبول نصایند و یا ادراک کنند قل اتؤمنون ببعض الکتاب  
و تکفرون ببعض كذلك اخذ الله عنکم روح الايمان و حرّم علیکم  
لقاء یوم الذی فیہ یقرم الناس لرب العالمین آن دو رسولی که  
عظیم در کتاب ذکر نموده بود یکی سید عبد الباقی بود که تفصیل  
او ذکر شد و از خود او استفسار نمائید اگر غیر آنچه در این لوح  
مسطور شد ذکر نمود معلوم میشود که اعداء در قول صادقند  
و دیگر ذکر میرزا مصطفی را نموده و این مرد چندی در این ارض ساکن  
بود نظرباینکه منتسبین او در نراق ساکن بودند و مدتی مسافرت  
و مهاجرت او طول کشیده لهذا او را روانه نمودیم بوطن خود  
و بهیچوجه رسالتی از این عبد نداشته مگر نامه بجانب حرف جیم  
با و داده که بایشان بدهد و لکن چه مقدار افترا این شخص  
باین د و فقیر زده و گفته وجه حد تکبر و غرور نسبت باین د و مسکین

در نامه ذکر نموده بگو که والله جهل این دو مسکین از آنچه مرقوم داشتی محبوبتر است و دلشان از آنچه بآن فخر نموده ای عزیزتر قلب را ذلیل کن تا بمعارج عزت عروج نمائی افتخار نفسانی را بگذارتا بسراق قدس و وفا قدم گذاری جزناز و نیاز امر دیگر آرد که این دو محدود و بساط قدس مقدس از این حدود والسلام علی من سمع القول و کان من المهتدین فی الواح النور من فلم العز مسطورا و دیگر آنکه مرقوم داشته بود که این رسولان گفته اند حکم بیان منسوخ شده و مریا و احکام او باطل گشته این فکری است که تازه شیاطین السننی نموده اند و بوحی شیاطین نفس این تدبیرات را ظاهر ساخته اند آن شیاطین لیوحون الی اولیائهم تا القای خیالات خود را در قلوب عباد نمایند و مردم را از صراط الهی و منبع فیوضات قدس نامتناهی منع نمایند و همیشه اینگونه عباد در میان عباد الله بوده اند و باین مزخرفات مردم مفتحن میشدند لیبلوکم ایکم احسن عملا و در جمیع اعصار اینگونه برخدا و اولیاء او گفته شده و خواهد شد ذلك من سنّة التي جرت بين العباد ولن تجد لسنة تبدیلا ولا تحویلا تا معلوم شود من یتبع امر الله ممن ینقلب علی عقبیه و باین امور صبح درّی هدایت از شام کدره ضلالت تفصیل و تمیز داده شود کذلک نلقى علیکم من اسرار الا مـ

لیثبت بذلك افئدة اللذینهم اهتدوا بنور الله وکانوا فی محبة الله لمن الراسخین خدای واحد شاهد است و کفی به شهیدا که اگر تا امروز چنین ملحد کذابی در امکان آمده و یا علم احدی احصاء نموده بگوای بیچاره سفیه برای خوشنودی نفس خود و انفس مشرکه امیر امر تکب شدی که در ملک شبه و مثل و نند نداشته و یشهد حینئذ لسانی و قلبی و فؤادی و روحی و جسمی و جسدی و مخی و عطی و جلدی بانه لا اله الا هو و ان علیا قبل محمد مظهر زاته و مظهر آیاته و منزل کلماته و یشهد بذلك سگان ملا الاعلی و من ورائهم یشهد ذات الغیب بلسانه و انّا کلّ لوجهه ساجدون و کلّ مانزل من عنده حق لا ریب فیه و انّا کلان شاء بامرہ عاملون قل خذ لسانک یا ایها المفتـری علی الله و احبائه ولا تقل ما لا اذن الله لك ولا تکن من الذین هم بمظاہر الا مر یفترون و آیات الله لا یمتدون قل قد کبرت اقوالکم فیما افتریتم بلسانکم و کذلک زین الشیطان لکم اعمالکم و اذ انتم لا تفقهون قل ان کنتم فی ریب من امر الله فأتوا ببرهان من عنده او بحجة من لدنه او بدلیل منه لا فورب السّموات و الارض لن یقدروا علی اتیان حرف ولا یستطیعون اولئک هم الذین اذ اتتلی علیهم آیات الله یدعوها من ورائهم ویستمزغون بها و هم فی هواء انفسهم یطیرون قل سیغنی الطک ولا یبقی منکم



شيئاً وإذا أنتم في النار تحضرون إذ لن تجدوا أنفسكم  
 لا من حميم ولا من نصير ويسئلكم الله عما فعلتم في الحياة  
 الباطلة وأنتم في هاوية القهر بدوام الله تعذبون قل أرأيتم  
 هذا العبد اطلعت على أمره فكيف أنتم تنسبون إليه ما لا  
 تعرفون فوالله بكت السماء من ظلمك يا خبيث وشقت ثياب  
 أهل الملكوت من فعلك يا ملعون وتزلزلت أركان الوجود من  
 عملك يا شقي وأنك تمشي على مناكب الأرض كأنك ما فعلت أمراً  
 وتضحك عما اكتسبت أيديك وأرواح الفردوس قد نزلوا على التراب  
 وإذا على الطين هم متكئون أقبلك يا أيها المعرض بالله  
 أنت تفرح بفعلك وهياكل الأرواح بقميص الدّم مخلصون  
 فسبحانك اللهم يا الهى ومحبوب ترى حالى وتسمع ضجيجى  
 وصريخى وتنظر فقرى وافتقارى وتشهد كيف احاطوا عبداً  
 هذا طغاة عبادك بحيث ما يرفعون أيديهم عن رأسى إذا  
 الهى فارجمنى إليك ثم اسكنى فى جوار رحمتك الكبرى  
 عند اسمك العلى الأعلى ليسكن بذلك قلوب عبادك الأشقياء  
 وأنك انت المقتدر على ما تشاء وأنك انت المهيمن القيوم  
 إذا نادى المناد فى وسط الأجواء ان يا عبادنا سمعنا ضجيجك  
 واحصينا فقرك وافتقارك وذلك وابتلائك لا تخف ولا تحزن  
 سنقدّسك عن الذينهم كفروا واشركوا وكذلك نزلنا عليك رمزاً

من أمرنا لئلا يطلع بذلك الذين هم لوجه الله لا يسجدون  
 وأنك تعلم يا الهى بانى ما ادعيت شيئاً إلا العبودية الصرفة  
 وما دعوت العباد إلا الى ذاتك العليا فى مظهر نفسك العلى  
 الأعلى ونور جمالك الا بهى فبذلك بدت البغضاء فى انفس  
 الذين كفروا بآياتك الكبرى بحيث قتلونى باسياف طنونهم  
 المؤتفكة اذ اُخذهم يا الهى باخذك الشديدة وسلطنتك  
 القاهرة ولا تذر منهم احداً على الأرض ليظهر بلادك ويقدّس  
 ديارك وأنك انت الذى تفعل ما تشاء بامرك البديعة وأنك  
 انت العزيز المحبوب اين است عقايد اين عبدة ذكر شد وتا  
 حال جزد رهواى عبوديت صرفة پرواز وبغير بساط فقر وفنا  
 وتسليم رضا بامرى مأمور نكشتم والبعد الامر بيده وما لنا من شئ  
 الا بعد ان نه والله العزيز المتعالى الجميل اذا من شاء  
 فيلقب فحق شاء فليعرض ان ربي لغنى عنكم وعن انفسكم و  
 اعمالكم وافعالكم والله لهو المقدّس عن كل من فى العالمين  
 جميعاً آخر اى عبادى كه دعوى محبت الهى مينمايد چرادر  
 تيه غفلت مانده ايد ودر سبيل وهم وخطا ونفس وهوى سالك  
 گشته ايد قدر اين ايام را بدانيد تا روائح قدس ازلى از سبای  
 صبحگاهى ميوزد ونسيم خوش جانان از رضوان جان ميايد  
 قدرى بخود آئيد وقلب منير را از غبار تيره طنونات مجتثه

پاك ومنزه نعايد لعل بتجلیات شمس احدیه و اشراقات جمال  
هویه فائز شوید همیشه بحر عنایت ربّانی در موج نیست و غمام  
رحمت نامتناهی در جریان نه و همیشه در مشکات قدس صمدانی  
سراج الهی مشتعل نه آید وقتی که طیر هویه بمکمن اصلیّه  
راجع شود و جمال ازلیّه بسر ادق غیب صمدیه باز گردد و بلبلان  
گلزارهای معنوی باشیانه های عزّ حقیقی مقرر یابند دیگر  
ابواب گلزار مسدود شود هم از جمال گل محروم شوید و هم از نغمه  
بلبل بی بهره و نصیب مانید تا وقت باقی است بجان کوشش  
نعايد و قدر نعمت بشناسید آخر احباب الهی را آثار ربّانی  
باید و شعارقدمانی شاید ردای تقدیس بپوشید و از کلّ ماسوی  
چشم و دل و قلب بردارید تا عالم دیگر مشاهده کنید و در بساط  
خوش روح قدم گذارید واللّه اگر نغمه این طیر را بگوش جان  
بشنوید از دنیا و آنچه در او است بیزار شوید و دل بفرح حق  
نبندید نصح از حدّ گذشت دیگر تا مشتاقان کوی الهی و  
مجدوبان نغمات قدس معنوی چه ادراك نمایند و چه نصیب  
یابند کلّ ذلك فضل من الله و رحمته علیکم یا ملاّ البیان ان انتم  
تریدون فی مناهج الحقّ تسلكون و فی رضوان القرب تحبّرون  
ای اهل بیان بصر قلب را لطیف نعايد و صدر را منیر تا حق  
را از باطل تمیز دهید و بظنون اهل نفاق سالک نشوید که

جمعی از عباد غافل بر خود گمارده اند که مردم را بحیله های  
مختلفه از شاطیّ بحر احدیه منع نمایند و در ظاهر بلباس ایمان  
درآمده اند فوالذی نفسی بیده اگر قدری انسان فارغ شود  
از شوونات ظاهریّه حق را از باطل چون نور از ظلمت تمیز دهد  
و روائع حق را از کلّ جهات استشمام کند یعنی در مشرق اگر  
رائحه طیب حق بوزد در مغرب طالب منقطع البتّه آن رائحه  
را ادراك کند كذلك نذكرکم من اسرار الحبّ ان انتم  
روائع القدس من هذا القميص تجدون والی مصر الا یظنّ بجناحین  
الانقطاع تتوجّهون و دیگر آنکه در طومار عمل خود ذکر  
حزقیل را نموده بگوید کبر قولک و صفر شأنک وحدّک و کان حزقیل  
یرکز فی سوق المصر و یصیح باعلی صوته اتقتلون رجلاً ان یقول  
ربّی الله فقد جائکم بالبینات الی آخر چه نسبت آن جوهر وجود  
را باحدی مقدّس است تراب نعل او از افتدّه غیر او و بالاخره  
بانفاق دل و جان موفق گشت و با روی خضاب شده از دم به  
ملکوت بقا و سرادق اعلی رجوع فرمود و مقصود از آیه که میفرماید  
وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکتّم ایمانه مقصود از کتم ایمان  
اسرار حکمت الهی و لئالی علم صمدانی بود که لم یزل در کنائز  
قدرت محفوظ بوده و لا یزال در خزائن قوّت مصون خواهد بود  
هرگز ظاهر نشده و نخواهد شد الاّ براهلش والاّ ایمان بموسی



را هرگز انکار ننمود بلکه لسان و بیان و جان او جمیع شهادت  
میدادند بر محبت موسی و در محفل فرعون اقرار نمود در نهایت  
وضوح چنانچه مشهود و معروف است و لکن زده شد بر قلب  
فرعون حجاب قدرت الهی و مانع شد او را از ادراك بیان او کما  
ضرب الیوم علی قلوبکم حجابات النّار و علیّ انکم وقرآن  
الففلة و علی ابصارکم غشاوة من الغنی بحیث لن تدر و اما  
تقولون ولن تعرفوا ما تفعلون قل یا عبید اتق الله ولا تنسب  
یا حد ما لم تحط به خبراً فاستمع ما لقی الله علیک فی البیان  
فانه احسن حدیثاً و اصدق قیلاً کجاست نسبت حزقیل با اهل  
این زمان از زمان و اهلش بگذر تا در فردوس بقا در آئی و شأن و  
مقدار هیاکل قدم را ادراك نمائی باری عدم بقدم نرسد و فنا  
از بقا احتراز جوید قسم بخدا اگر رشحی از محبت حزقیل آگاه  
میشدی ادراك مینمودی رتبه و مقام او را و بنابر محبت او در تسو  
ناری حادث میشد که از جهان و خلقش میگذاشتی و از ظلمت  
ظنونات فارغ میشدی و بعین حیات ابدی و اصل میآمدی  
حال قدری تغکّر نما در اول امرش و بدایت ایمانش که موسی  
چون از بریه سینای حبّ الهی بمصر عباد لایزالی وارد شد  
جمیع مردم را بنابر شجره الهیه و ضیاء کشف صمدانیه دلالت  
فرمود و چون حزقیل زکری از انکار وطن اصلی و رائجهای از

نسیم قدس روحانی شنید فوراً از نار محبت الله ناری در صدر  
منیرش احداث شد که قوه ستر و سکون و صبر و اضطبار هیچ در  
او باقی نگذاشت و در نهایت سعی و اهتمام در اظهار و اثبات  
نار هویه در شجره لا شرقیه ولا غربیه کوشید با آنکه بنی عام  
فرعون بود و نهایت اعتبار نزد آن ملعون داشت بقسمی کسه  
مفاتیح خزائن جمیع در قبضه او بود معذک دقیقه ای از حق  
احتراز ننمود و آئی اغفال نجست و حال ملاحظه فرما که ایمن  
مردم اگر خود نار را ملاقات کنند بر مقام حبّ بغضی اظهار  
نمایند و بکمال همت در اخلاصش کوشند و آنقدر آب طنون و تلج  
و هم بر او ریزند که اثری از او نماند مگر دست قدرت غیبی حفظش  
نماید و از مغلیین نجاتش بخشد حال انصاف ده میتوان نسبت  
داد این مردم را با و یا ذکر این اشخاص جائز است در ساحت  
قدس اولوالله لو انتم فی امر الله تنصفون و من ثمرات رضوان الخلد  
تزرقون آخر بگوای کاتب بی انصاف کاش بقدری که زحمات  
کشیدی و اوقات صرف نمودی بر نوشتن طومار بخود مشغول  
میشدی و در تزکیه و تصفیه نفس و روح خود توجه مینمودی و  
بمفتریات عمر صرف نمینمودی و اینقدر مدرك نشدی که جمیع  
رموز نزد حق چون روز روشن واضح است باری بشنوبند این  
عبد را و از این عوالم مرور نما و بمعوالم قدس انقطاع وارد شو

و انصاف را سراج راه نما تا در ظلمت نمائی و توکل بحق را شعار  
خود ساز تا از عنایت او برهنه نباشی و ذکر محبوب را مونس کن  
تا از فضل او تنهانشوی و از نفس و هوئی بمیرتا از عشقش حیات باقی  
یابی و بجهروت جاوید قدم گذاری آخر حریف نباشد که نفسی  
مدعی محبت الله باشد و در روزی نفسی که مقدس از جهات  
باشد از دل نکشد و در کل زمان يك آن متوجه سلطان وجود  
و ملوک معبود نشود و الله ظلمی از این بیش نه و غفلتی از این  
اعظم نه دیگر مختاری انّا تمنّی القول لك و اكملنا  
النعمه عليك فاتخذ لنفسك ماتريد ان الله غنى عنى وعنك  
و عن كل من فى العالمين و دیگر ذکر ذوالکفل را نموده بسود  
قل يا رجل خف عن الله الذى خلقك وسواك ولا تلبس الحق  
بالباطل ولا النور بالظلمة ولا الهداية بالضلالة اتقوا الله يا  
ملاّ الا رضر ولا تتجاوزوا عن شأنكم وفى رسل الله لا تتكلمون الا  
فيما اذن لكم كما امركم بان لا تجعلوا لهم شبهاً ولا ندّاً ولا مثلاً  
و تلك من حدود الله ولا يتجاوز عن حدوده الا الذين فسى  
قلوبهم مرض و كانوا من الذينهم بانوار الجمال لا يستنورون اول  
آنکه حکایت ذوالکفل نه چنانست که در کتب قبل دیده اند  
و یا از آباء و اجداد شنیده اند و ثانی آنکه با بعضی مطالبهای  
محققه نزد شما و امثال شما که در مرآت الله تجاوز نموده اید و

از محلّ خود تحویل کرده اید و در محلّ دیگری اذن و اجازه  
سلطان امر قرار نموده اید چگونه این مطلب ثابت میشود زیرا از  
قراریکه مذکور شد استدلال نموده اند بر وحدت مرآت و آنرا هم  
بنفس خود نسبت داده اند معذلك چگونه نوشته اند کسه  
ذوالکفل کفالت هفتاد نبی نموده مرآت که محلّ اشراق شمس  
نبوی است باید از واحد تجاوز ننماید و انبیاء که شمس سماء  
رحمتند چگونه میشود در يك عهد و يك زمان هفتاد نفر موجود  
باشند كذلك يكذبكم ما جرى عن مدادكم كل ما ينطق به  
السنم وكذلك يظهر الله ما فى قلوبكم ويعلم ما فى الصدور انتم  
تعرفون بلى مگر تأسى بعلمای باطل کنید و به نبی جزئی و کلی  
قائل شوید چنانچه در کتب مسطور است و اهل جهل بآن معتقد  
و مقررند بگوای مردم علم ظاهر را هم از منبع علم جو یا شوید از عیون  
صافیة رقیقه لطیفه عذبه اخذ نمائید نه از عیون مردوده مکذره  
اجاجیه ملحیه که کنز غلّ و اوعیه حسد و سفینه بغضاء اند  
و دیگر در نامه رجز خوانی کرده بود بظاهر مخاطباً لمصطفى  
و فى الباطن الله يعلم مقصود هم قل انه يعلم جهرکم و نجویکم  
و منقلبکم و مشویکم و کلّ فى لوح بین یدیه لموجود لن یعزب  
عن علمه من شئى ولن یفوت عن قبضته من امر یعلم کل ما انتم  
الیوم فى امر الله تمکرون باری قسم بخدا که اولوالفئده

خجلت میکشند از ذکر عبارات رجز که در طومار ذکر نموده بود  
مثلاً پورزال و لحاف پیرزال و صقنقور و عصفور قافیه نموده بود  
از این الفاظ رکیکه غیر طاهره که همیشه نزد حق و اولوالالباب  
مردود بوده و خواهد بود قل اما سمعت ما غرد الورقاء فی  
قطب البقاء حول قلزم الحمراء فی اول نصحه احبائه و مبدء  
تعلیمه اصفیائه قال و قوله الحق السالك فی المنهج البیضاء  
والرکن الحمراء لن یصل الی مقام وطنه الا بکف الصفر عما  
فی ایدی الناس باوجود اینکه امر فرموده آنجوهر وجود و ظلمت  
مقصود بر اینکه قلب را مقدس نمائید از اشارات باطله و طنونات  
مردوده و گوش را از استماع نغمات جعلیه خبیثه و چشم را از  
ملاحظه کلمات فانیه معذک جمع نمودی همه کلمه غیر بدیع  
غیر لائق که در دنیا بود و اظهار فضل نمودی بجعل بگلزار الهی  
فرستادی و ظلمت فانی را بفضای قدس باقی ارسال داشتی  
بشنو از این عبد والله که اینهمه بغض و غل که از تو ظاهر شد  
حرفی ندارم و لکن آخرتاکم بحجبات ظلمانی تمسک جسته اید  
و متابعت نفس و هوای را فرض دانسته اید از تراب نفی بعشر  
اثبات طیران کن و از انا بر اجمعون سفر نما و راجع شو آخر  
فی الحقیقه اگر نارغل مشتعل نبود و علم بغضاء در صدر مرتفع نه  
و مقصود استفسار احوال مصطفی و غیره بود و خیالی دیگر و

فکری دیگر نبود و کلمه سؤال میشد که فلان همچو گفته و یا  
میگوید صادق است و یا کاذب تا جواب داده شود و حق از باطل  
ممتاز گردد نه آنکه چندین ورق قرطاس را بر کنید از حرفهای  
جعلیه والله که بر آن اوراق ظلم واقع شد زیرا که محل اثبات  
قلم اعلی مظهر تجلی قلم بفضا نمودی و علمنا بان کل ذلک  
لم یکن من عندک بل بما وسوس الشیطان فی نفسک و صدرك  
اذا قدس نفسك ونزه فؤادک عن کل ماسوی وتوکل علی الله  
ربک و قل الله بتمامک ثم ذر الذین تجد منهم رائحة الفل  
لتکونوا فی بحر النار مفروقا و قسم بخدا که اگر نفسی از اهل بیان  
ذکر نسخ کتاب نماید خدا بشکند دهان گوینده و افتراکنده را  
فوالذی روحی و ذاتی بیده حرف من البیان لا حب عندی عن  
کل من فی السموات والارض فویل لکم یاملاً البغضاء کیف انتم  
باحبائه الله تفترون اما تشهدون کیف انقنا روحنا و جسدنا فی  
مقابلة الاعداء و فی کل حین ننظر لقاء الله لعل نقدی بالذین  
هم یفدون انفسهم و بین یدیه یستشهدون آیانی بینید که  
چگونه میانه اعدا ایستاده ایم و جان و دل بر کف مستعد و قتی  
افمن کان ظاهراً فی مقابلة الاعداء و انفق فی کل حین روحه  
و کل ما علیه وینطق بامر الله فی ملا الآفاق و مایسترامه کمن کان  
قاعداً فی البیت افلاتبصرون ان یا ایها السالك فی سبل الوهم

والخطاء والماشى فى بيدا الجهل والعمى لوتنصف فى  
امر الله اقل من ان تحصى عليك لتشقق ثيابك وتركض على العراء  
وتلقى على وجهك الرماد وتأكل التراب ولا تستريح فى محل  
ولا تأكل ولا تشرب ولا تستقر وتضج فى قلبك وتصح بلسانك و  
تنوح فى سرّك وتبكي بعينك وتحرق فى كبك ولا ترضى عن  
نفسك الا وقد يغفر الله عنك ما جرى من قلمك يا ايها المتكبر  
على الله وآياته وبرهانه وحجته فوالله لوتكون فى ذلك الشأن  
لتفر السعير من لهيب نفسك يا حمير و تستعيز النار من  
كينونتك يا ملعون اعاذنا الله وكل من فى البيان عن شرك وعن  
كل ما اخفيت فى قلبك وسرك آخرجه جرم وكدام سيئه اين  
عداوت ظاهر شد واين مغتريات از قلم جارى گشت بشنون نصح  
اين ناصح شفيق را وازبر كه ملح نفسانى بشاطى بحر صمدانى  
باز گرد واز نار جهل فانى بنوعلم باقى راجع شو اگر چه نصح  
اولوالالباب بر منكرين ثمرى نبخشد و معرضين را اثرى ندارد  
چون رايحه طيب مزكوم را و مرآت منير اعمى را و ما انا بمسمع  
من فى القبور و ديگر مرقوم داشته كه تقصيراتى كه مصطفى وغيره  
نسبت بحرف جيم ثابت نمودند چهار است اول آنكه چرا مردم  
را بنقطه اولى روح من فى الابداع فداء ميخواند حال انصاف  
دهيد كه هيچ خنزيرى چنين حرفى ميگويد و يا از لسان اجدى

چنين كفر و شركى ظاهر ميشود والله نيست اين سخنها مگر آنكه  
اراده نموده فتنه كاملى احداث نمايد و بلباس ايمان اختلافى  
برپا نمايد قل اتمكرون فى امر الله يد الله فوق ايديكم والله  
اشد مكرًا واعظم تنكيلًا و تقصير ديگر جناب حرف جيم گلشن  
قدس در ساحت اقدس فرستاده بارى اين قبيل سخنها كه  
هيچ درميان نبوده مذكور نموده و حال آنكه مبالغى از اشعار  
كه اخيار و ابرار فرستاده اند همه مقبول شد و حرفى نبود و خداى  
واحد شاهد است كه جز وصف ايشان در اين ملك نبود با اينكه  
رواى از قلب ايشان ميوزيد كه شايسه ايشان نبود معذلك  
عند من لا يعزب عن علمه من شئ مكنون بوده و هرگز جز كلمات  
حبيبه و اشارات و ديه نسبت با ايشان ظاهر نشد تا آنكه هر  
نفسى از آن سمت آمد سخنهاى از ايشان ذكر نمود كه والله  
هيچ محبى نميتواند شنيد و خود اين كاتب طومار اگر انصاف  
بدهد و بصراط مستقيم صدق و صفا و حب و وفا در آيد ميگويد  
آنچه نزد خود او گفته و يگوش خود از ايشان شنيده و از شمال و هم  
بيمين يقين راجع ميشود و انصاف ميدهد كه چه گفته شده و حق  
با كيست والله محب از مبغض مثل شمس از ظل و نور از ظلمت  
واضح و معلوم است و بر نفسى امرى مشتبه نميشود مگر آنكه بخوا  
بر نفس خود مشتبه نمايد و بيانات ايشان در اين ارض شهرت

نمود و البته بعد از شهرت این قولها و ظهور فعلها بعضی  
 اصحاب بی اجازه و رضای اینجانبان بعضی سخنها مذکور نمودند  
 و كان الله يشهد بذلك كفى بنفسه شهيدا و بعد همه اصحاب  
 ممنوع شده ساکن و ساکت شدند الله اکبر نفسی مهاجرت  
 باین دیار نمود مگر آنکه از ایشان قول و رسالتی آورد که کبدهای  
 ملأ اعلی و احباب را محترق نمود بقیة بلا روح و قلب و مهجبة  
 و ابقاء نفسی کان من اعظم حیرتی قل یا ایها الفافل عن  
 ذکر الله و محرق اکبار احبائه رضینا بحکمک فی ذلک فاسئل  
 عن الذین هاجروا من هناك الی تلك الارض لتعرف لن اکذب  
 فی القول و تعرف باننا تمسکنا بعروة الصدق و تشهد بما شهدا  
 فی عرش البقاء لعل تكونن من المحسنین من قلم الروح علی  
 الواح القدس مکتوبا بگو خود سؤال نما از نفوس مهاجرین چه  
 آنهایکه اسامیشان در اول الواح مذکور شد و چه از عباد دیگر  
 تا بر تو معلوم گردد چه گفته و چه نسبتها بارض الله و خدام او  
 داده بگو آخر اینهمه اعدا کفایت نه و اینهمه صیاد ایمن  
 غزالان صحرای و فارا کافی نه که شما قد علم نموده اید که ایمن  
 حمامات قدم راضری وارد آرید ای رب افرغ علی صبرا فانصرنی  
 علی القوم الظالمین تعجیل نکنید که قضایای الهی در حرکت و  
 نزول است و عنقریب آسوده شوید قسم بخدا که امری از حقیق

جز تغییر نخواسته ام که قسمی شود که این ارض منقلب شود تا  
 این عبد مقدس از سؤال و جواب و ملاقات گردد و آنه هو یقضی  
 ما یسأل و آنه لقرب مجیب . و دیگر از اسباط موسی و قبطی  
 فرعون زکری نموده بود ولیکن ابداً نه موسی حی را از فرعون  
 قبطی تمیز داده و نه بنی اسرائیل بلاد عدل را از قبطی دیار  
 ظلم فرق گذارده قل فافتح عینک و رقی قلبک وحد بصر فوادک  
 لتعرف الذینهم آمنوا و هاجروا بانفسهم فی سبیل الله عن  
 الذینهم اعرضوا و استکبروا و کانوا عن حرم القدس محروما  
 ثم اعلم بان الاسباط حینئذ قد جلسوا علی البساط و اتکئوا  
 علی الوسائد الحمراء و یحرکون علی هوا الا مرفی فضاء الذی  
 جعله الله عن ادراک العالمین منزوها و یستبشرون ببشارة  
 الروح و یفرحون بفرح الله و یرزقن عن من الذی کان عن سماء  
 القدس منزولا و مروا عن بحر النار بحول الله و دخلوا فی فاران  
 القدس و حوریب العظمة و انجاهم الله عن الذینهم کانوا فی  
 بحر الکبر و البفی مفروقا و یطیرون فی حول الفردوس و یفردون  
 بالحن التي ینصعق عنها کل من فی ملأ الاعلی و کذلک نلقی  
 علیک من اسرار التي کانت فی الواح القدس من قلم الا مرسطورا  
 قسم بخدا که اگر راضحه ای از رضوان الهی بشنوی و الله در  
 هیچ محلی وارضی و مدینه ای مستقر نمیشوی ولیکن الله حرم

ذلك على المعرضين جميعا بلى مذكوم مهجور است ومفل محروم  
 قل فوالله لو تعرف ما فعلت لتفرق نفسك في الماء وتلقى  
 جسدك على النار وتطرح جسمك عن الجبال وتبكي بدوام الله  
 فيما جعلت نفسك من الذين هم ارتكبوا في الارض حوباً كبيراً  
 ايكاش در آنى خالص ميشداين مفل بعيد از هوای نفس تا  
 اشارات ودلائل و امارات قبطی را ادراك مينمود قل كذلك  
 نذكر لكم عن كل امر ذكرنا لعل تجدون الى الله ربكم سبيلاً  
 و ديگر نوشته بود كه رسول را اراده قتل داشتند بگو باو والله  
 اگر محبت الهی در قلب عبد الباقي ومصطفی باشد البته باید  
 دست قاتل را ببوسند و از مال خود قاتل را ارث دهند تا  
 بشریت شهادت مرزوق شوند و بعلأ قدس و رفیق اعلی بشتابند  
 قل اما سمعت ما غردت الوراق على افنان سدرة البقاء وغنّت  
 الروح بالحن الطرى في فردوس الاعلى يا بن الانسان اتحب  
 ان تموت على الفراش وتستشهد في سبيل على التراب وتكون  
 مشرق حبي في على الفردوس فانصف يا عبد فاني شود هيكلی  
 كه نخواهد در سبیل محبوب بخون غلطد و مباد جسدی كه از  
 شهادت در حبش احتراز جوید قل اما قرأت الا ان اولياء الله  
 لا خوف عليهم ولا هم يحزنون آنچه مذکور شد بشنوان بهممه  
 مردم و بر كل القانما و اين امر را سهل مشعر و بتمام قدرت و قوت

نصرت كن بيان و اهلش را آنی غفلت منما كسه شياطين بكمال  
 همت و قدرت در تدبير و تزوير مشغول گشته اند و همچو مذکور شد  
 كه سؤال و جوابی هم نوشته اند تا آنكه القای شبهه در قلوب  
 نمایند اگر چه معلوم نیست كه سائل و مجيب كيست و لكس  
 احصى الله السائل والمجيب نفساً واحداً و يعلم ما في الصدور  
 ان انتم تعرفون كذلك قصصنا عليك من قصص الامم لتكون من  
 الذينهم يتلويح الكلمات ينبهون قل يا ايها الغافل كانك  
 كنت راكبا على مطية نفسك واخذت زمامها عن كفك بحيث  
 لا تدري في اي ارض تمشي وتركض وكذلك ينبغى للظالمين  
 من عذاب يوم عقيم فوالله انك انت العقيم لانك جعلت نفسك  
 محروماً عن رحمة الله وعن فضل الذي كان عن مشرق الروح في  
 فجر النور مشهوراً وكذلك الذين يمشون على قدمك ويتبعون  
 مايوسوس الشيطان في صدورهم واخذوا السامري لا نفسهم  
 ولياً من دون الله وكانوا في ارض الفل والبغضاء محشوراً  
 قل يا ايها المجادل المعارض والذين اتبعوك باي دليل  
 اعرضتم عن الذي مادعاكم الا الى الله وقمتم عليه بالمحاربة  
 باسياف السننكم وسهام ظنونكم بعد الذي انهاكم الله عن  
 ذلك في كتاب الذي لا يأتيه الباطل وكان في كنائز العظمة  
 بخاتم الله مهوراً فوالله لو هبت في قلوبكم سمات الحسب



لتقطعوا رؤوسكم باید یکم جزاء بما فعلتم فی دین الله وکنتم فی  
الواح القدس باسم المعرضین مکتوباً قل یا ایها المأیوس  
المجاهد والمحرور المعاند بآی زنب اخرجت سیف ظنونک  
عن غمد هواک بعد الذی مارأیتنی وما عاشرتنی وما وصل الیک  
کتابی ولا الی کتابک ولا انا سمعت اسمک ولا انت احصیت ما کنت  
علیه فوالله لم یکن کلّ ذلك الا من فطرتک الخبیثة یا ایها المشرک  
بالله والمعرض عن جماله والمطحد فی آیاته فوربّ السموات و  
الارض فعلت امرًا ما فعل احد قبلك وارتکبت ذنبًا ما سبقه ایدى  
احد ولا یخطر بهال نفس ونسأل الله بان یجزیک بما فعلت و  
اردت وکنت بذلک من الذین هم ما وجد وارواح الا نقطاع عن  
مصر الا حدیة وما دخلوا فی مدینة التی کانت بقدرة الله خلف  
سرادق العزّ مبسوطاً آخر بر فرض تسلیم که نعوذ بالله مصطفی  
چنین حرفی از لسان جهلش جاری شده این از کجا ثابت شد  
که از این بنده باشد والله المہمین القیوم که اگر از لفظ احدی  
چنین مزخرفی ظاهر شود واستفسار این فقره هم اینقدر تطویل  
واطناب ضرورنداشت بد و کلمه معلوم میشد حمد میکنم خدا را  
که جمیع در بیتهای خود بهوای نفس وحفظ مال وجاه مشغول  
بودند و این بندگان در ولایت غربت باشند اعداء جمیع  
آنچه نازل شده بود از نزد خدا جمع نمودیم وهمه بخط مبارک

نوشته شد و جلد شد و بعضی را بهمه اطراف فرستادیم و بزحمتی  
حفظش نمودیم که جز خدا احدی اطلاع ندارد و احاطه ننموده  
ویک شرافت این ارض همین که محلّ این شرافت کبری ومنزلت  
عظمی شد ومعذلک این نسبتها در عوض اینکه نصرت کنید و یا  
اعانتی نمائید داده و میدهد فوالله ما اشکونکم لان ینبغی  
لکم بان تفعلوا ما فعلتم وتنهبوا ما نسبتم کما فعلوا الذین کانوا  
قبلکم وحاربوا الله فی امره وجادلوا اصفیاء ونازعوا احبّاء  
وحاججوا ارتفاعه و جاحدوا فضل الذین هم آمنوا بالله  
وجاهدوا فی سبیلہ کما انتم فعلتم بتمام قدرتکم وبکلّ ما  
استطعتم علیه وانکرتم فضل الذی کان عن سحاب الرحمة  
بقدره الله مهطولا فوالله حینئذ یدوب قلبی فیما فعلتم  
یبکی السراج قدّامی ویصحی القلم فی انامی ویضجّ اللوح فی یدی  
فیما افتریت علی العبد وما استحییت عن الله الذی خلقک بامرہ  
واظہرک من ماء الذی کان فی ظہر ابیک مستوراً و در آخر رساله  
ذکر نموده بود که عقیده ما اینست که شما و جناب حرف جیم در  
یک رتبه هستید و باین معتقدیم و بعد ذکر موسی و خضر نموده  
بود و مقصودی در آن مستور نموده بود اول آنکه دروغ گفته و  
افتراء بر نفس خود زده و تکذیب نمود و اوراقم و مدار او قل کذلک  
یشهد ایدیکم و اقلامکم علی انفسکم ان انتم تشعرون جمیع



مطالب و عقاید و حب و بغض او از کتاب او مشهور گشت و اگر برائحه حب خدا و اولیای او موفق شده بود هرگز اینگونه افترا بر عبد او جائر نمیدانست در این طوماریك كلمه صدق و یا حرفی که مدل بر رفق باشد مذکور ننمود کل اطهار حب بجانب حرف جیم و بغض بخدا و اولیای او بود كذلك احصينا كل ما كان عليه و يشهد بذلك ايداه و مداده و قلم الذي عذبه الله باصبعه فيما كتب منه ما لا ينبغي لاحد في الملك وكذلك يشهد هذا القلم في هذا اللوح لتكون على العالمين نذيراً و ثانی آنكه این عبد و الله الذي لا اله الا هو جز عبودیت حامل امری نبود و البعد الامر بيد الله المهيمن القيوم مشکل در این مقام احدی با عبد مرافقت نماید معذلك فيا لله که در هر نامه که باین ملك از اصحاب غل و بغضاء میآید ذکر برهان شده که فلان چنین گفته و برهان طلبیدم عاجز شد از اتیان برهان آخر برهان از که میخواهند و برای چه امری حجت و دلیل میطلبند اگر برهان عبودیت میطلبند قل ملاً الآفاق و اگر دون آنرا میجویند لم يكن عندی قل يا ايها المعرضون لو انتم تطيرون بجناحين الطنن من حينئذ الى يوم الذي لا آخر له لن تصلوا الى هواء هذا الفضاء اذ يا ايها المفلين موتوا بغيظكم و نار انفسكم ان الله عليم بما انتم اليوم في قلوبكم تكتمون قل انسيتم ما وصاكم

الله في الكتاب وفي كل الا لواح بان لو تجدوا ناراً في سدره لا تخمدوها بما غلكم ولا تمسوها بظنون انفسكم اتقوا الله يا ملا ألبیان ثم عن عبادته لا تستنكفون و انتم نبذتم نصح الله من وراء ظهوركم و ما اجبتم داعی الله و كنتم من الذين هم آمنوا و اعرضوا ثم ازدادوا في شقوتهم و يحسبون انهم فازوا بوجه الهدى كلاً بل هم عن جمال الله معرضون قل مثل ما انتم تكذبون و ترسلون الى الاطراف كمثل الذين هم كتبوا الوراقات و علّقوها على البيت ليد حضوا الحق باقوالهم فويل لهم ولكم فيما صنعوا و فيما انتم اليوم تصنعون قل الله يرفع الحق بكلماته و يزهق الباطل بامره و يبطل اعمال الذينهم ارتكبوا بهتاناً و اثماً و يقطع دابر الذين هم قاموا على عبده من دون حجة و برهان و كذلك كانت سنته من قبل ان انتم في آفاق الامر تنظرون قل يا ايها المعرض اسمع قولي ولا تجاوز عن حدك فانزل من سلم النفس و الهوى ثم ارتق الى سلم الانصاف و الرضا لعل الله يغفر عنك و يدخلك في شاطئ حبه و يرزقك من ثمرات الانقطاع و يجعلك من الذين هم ببشارة القدس يستبشرون و نشهد في آخر الكتاب بان من يظهره الله حق لا ريب فيه و يظهره الله في المستغاث و اذا انتم عنه معرضون فوالله لو تكونن في هذا القميص لن تؤمنوا به ولا بالذين هم من عنده يرسلون لا نكم تعترضون عليه و تجادلوه

فیماعندکم وتستدلون بما القی الشیطان فی قلوبکم وانه مقدس  
عن کل ذلك وینادیکم بلسان الغیب انه لا اله الا انا ان یا  
اهل البیان ایای فارجمعون فوالله اذا بکیتم فی هذا القول علی  
شأن لن یحصیه احد الا الله المهیمن القیوم کانی اطلعت  
بحزنه وبکل ما یدری علیه من سوء ظنونکم الا لعنة الله علی  
الذین ظلموا ویکلمون من دون بینة من الله ولا کتاب عز محبوب  
قسم بخدا که این عبد افتخارمینماید بتراب قدوم مبارک آن نیر  
اعظم وکل ارض محبوب است نزد این عبد زیرا که محلّ مشی آن  
رجل مبارک واقع میشود و هوا مقصود این عبد واقع شده لا جل  
آنکه از او استنشاق میفرماید وکذلك جمیع میاه ارض لا جل آنکه  
از او میآشامد وتمام وجود را طالب و آلمم که محل نظر و بصر آن  
سلطان غیب و شهود خواهد شد فنعم ما قیل :

وغایتی القصوی مواقع رجلم - وعرش البهاء ارض علیها تمشت  
با وجود این نمیدانم اینگونه سخنهای بیمعنی چرا در السن و  
افواه این همج رعاع جاری شده قل الله انکم ام علی الله  
تفترون باری کلّ امور را با و تفویض نمودم انا لله وانا الیه  
راجعون \* انتهى .

وآثاری که از ازل شروع از همان سال ۱۲۶۵ و بقول قهیر  
« در اثباتیه ازل و در یسه بهاء » حضرت ازل در سنه و او از بیان

ظاهر شد و از لسان غیب متکم و ناطق بآیاتی عالیات ظاهرا<sup>ست</sup>  
تا آخر حیاتش صادر گردید و عده آن بسیار و نزد پیروانش انتشار  
دارد و نشر یا نظم و فارسی یا عربی است و بعضی از آنها بطبع  
نیز رسید و همه با سلوب آثار حضرت نقطه و متولد و متفرع از آنها  
میباشد و شماره ای بخط شکسته نستعلیق شبیه بخط حضرت  
نقطه از او در دست است که تمیز و تفکیک از خط آنحضرت توان  
نمود و امضاء مکاتیب را ۳۸ بتطبیق عدد ابجدی حروف ازل و  
یحیی باعتبار کردن ی ح ی ی مینمود و گاهی " المذنب  
یحیی النوری " امضاء میکرد و بجز کتاب نور کتاب مستقیظ و  
کتاب اخلاق روحانیین و کتاب علیین و تتمه بیان حضرت نقطه  
و غیرها و نیز مناجات ها و نامه های کثیر با افراد بابیان ایرانی  
و غیرهم نزد آنان متداول گردید و در آنها غالباً خویش را ثناء  
رمز از شمره و نیز نور و وجه و نظائر این القاب ستود .

و چون میرزا یحیی ازل در ادرنه با آثار و اعمال و گفتارهای برادر  
بزرگوار مخالفت ورزید و بابیان را به همین طریق مذکور باقی داشته  
امرونی میگرد بنوعی که در تاریخ ظهور الحق مفصلاً ثبت گردید  
و با مقاومت شدیده که بروز داد و تحریکی که پیوسته همروشان  
مینمودند رفتار و گفتار و مراسلات خارج از اسلوب و آداب و احترام  
بعرصه آوردند و از درجه خود و رتبه

اتفاق واتحاد سقوط یافتند و متدرجاً در الواح و آثار و مراسلات صادره بر موز و اشارات والقای از قبیل مشرک بالله و عجل و جعل و طاغوت و شیطان و ابلیس و برکه منتنه خبیثه و طنین زباب و امثالها نامبرده شدند چنانچه شمه ای در ذیل نام ابلیس و درخس و حرف و مواضع آخری ثبت میباشد و پیروانش بعنوان ازل و یحیائی و یموتی و غیرها خوانده گردیدند از آنجمله خطاب به شیخ سلمان از آثار ادرنه بهاء الله است

قوله :

" ای سلمان این ایام مظهر کلمه محکمه ثابتة لا اله الا هو است چه که حرف نفی با اسم اثبات بر جوهر اثبات و مظهر آن مقدم شده و سبقت گرفته ( مراد میرزایحیی ازل است ) واحدی از اهل ابداع تا حال باین لطیفه ربانیه ملتفت نشده و آنچه مشاهده نموده که لم یزل حروفات نفی علی الظاهر بر احرف اثبات غلبه نموده اند از تأثیر این کلمه بود که منزل آن نظر بحکمتهای مستوره در این کلمه جامع نفی را مقدم داشته ..... ای سلمان قلم رحمن میفرماید در این ظهور حرف نفی را از اول اثبات برداشتم ..... نفسی را که در شهو و وسوسین بید رحمت تربیت فرمودم بر قلم قیام نمود " ایضا :

" فوالذی نفسی بیده که در ابداع شبه این نفس در جیب

ریاست و جاه دیده نشده فوالذی انطق کلشئی بشناء نفسه که اگر جمیع اهل ابداع اراده نمایند که حسد و بغضای نفسش را احاطه کنند جمیع خود را عاجز مشاهده نمایند " و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله :

" سبحان الله الی حین معرضین و منکرین نمیدانند آنچه نزد مبشر یعنی نقطه رفت از که بود العلم عند الله رب العالمین " مراد آنکه عریضه میرزایحیی نزد نقطه بسجن ماکوکه موجب صدور توقیع مسطور گردید با ملاء آنحضرت بود و در لوحی به اشرف است قوله :

" یا عبد تالله کما سمعت و عرفت قد ظهر من لدنا و ما دونی قد خلق بامری ان انت من العارفین و کما اشرنا به الی دونی هذا لحکمة من لدنا و ما اطلع بذلك احد الا الذین عرفنا هم مواقع الامر و ایدنا بروح الامین " و قوله :

" یا علی بلایای لا تحصی قبول نمودیم ..... یا علی الیوم یوم تحمل است ..... قل انا سافرنا الی ان بلغنا وراء جبل المسک فی بقعة السناء شهدنا قوماً من المقدّسین الظاهر فی البقعة علی اسم من الاسماء موقوفاً و کانوا ان یقدّسوا الله عما ظهر فی عوالم الاسماء و الصفات و عن کل ما یعرفه اعلی حقایق الممكنات مجموعاً از اقمنا فی مقابلة عیونهم و مکشفایهم

وتجلينا عليهم بطراز الله وكذلك كان الامر في وادي العز  
بالحق مقضيا وكثافي تلك الحالة في المدة التي لن يحد  
بالقلم بما سبقت رحمتنا بالفضل على العالمين جميعا لعلهم  
يلتفتون بالذي كانوا ان يقدسوه في ايامهم ويعرفوا بارئهم  
وموجودهم بعد الذي كانوا ان يدعوه في كل زمن قديما فلما  
وجدناهم متمسكا بحبل الاسماء وغافلا عن سلطان المسمى  
سترنا الوجه عنهم وخرجنا زمنا بينهم وامضينا عنهم الى ان وردنا  
في فاران القدس وراء جبل الياقوت في بقعة مقدس محجوبا  
الخ وقوله :

" هو الباقي ان يامة الله اتصيرين على مقعدك بعد الذي  
كان قميص الغلام محمرا بدم البغضاء بين الارض ..... قل انا  
خلقنا البلعام من قبل بقبضة من الطين ثم البسناه قميص  
الاسماء بحيث اشتهرنا اسمه بين عبادنا المقربين وارفعنا  
ذكره الى مقام كان ان يذكره الناس في اكثر البلاد واحاطت به  
امطار الفضل من سحب امرنا المبرم العزيز القدير فلما قضت  
ايام بعثنا بعده الكليم بايات بيئات وارسلناه الى بلده اذا  
انكره وغرته الرياسة الى ان حارب بالذي بحرف منه خلق  
خلق السموات ومادونها والارضين ومن عليها وجعلناه مظهر  
نفسنا المعلم الحكيم " الخ ودر مناجاتي قوله :

" ارتفع ضجيج المشركين وصريخ المنكرين وقاموا على قتلى و  
تضييع امرك واثك بسمك المكنون احصيت وعلمت ما عملوا  
ويعملون وقد قضى يا الهى ما قضيته بمشيئتك وطهر ما اردته  
بارادتك وقدرتك واذ تراهم يا الهى اتخذوا العجل لانفسهم  
ربا سواك ويعبدونه في العشي والاشراق من دون بينة و  
لا كتاب وبلغوا في الغفلة الى مقام تعسكوا بالموهوم واعرضوا  
عن سلطان المعلوم " الخ وقوله :

" ولو اني اشاهدكم يا الهى احجب من ملل القبل بحيث ما  
احصيت اشقي منهم وابعد عنهم يقرؤون البيان ويكفرون  
بمنزله ..... سبحانه سبحانه يا الهى تسمع ضجيجي و  
صريخي وما يرد علي في كل الاحيان من مظاهر الشيطان ومطالع  
الطغيان ومعادن الحسد والحسان " الخ . ودر لوح به  
نصير است قوله :

" تالله الحق قد اخذنا ترابا وعجناه بمياه الامر وصورنا منه  
بشرنا وزيناه بقميص الاسماء بين العالمين فلما رفعنا ذكره  
واسهرنا اسمه بين ملاء الاسماء اذ قام على الاعراض وحارب  
مع نفسي المهيم العزيز العلیم وافتى على قتل الذي بذكر من  
عنده خلق وخلق السموات والارض وانا لما وجدناه في تلك  
الحالة سترنا في نفسنا وخرجنا عن بين هؤلاء وجلسنا في

البيت الوحدة متكلا على الله " الخ ودر لوحی دیگر قوله :  
 " ای مهدی معذک بعضی از محتجبین اهل بیان طنین زبانی  
 را از نعمات بدیعه مالک اسماء وصفات بهتر شمرده اند و مقدم  
 داشته اند این است لوتکون من المتفرسين کوثر اطهر معطر  
 را گذاشته اند و ببرکة منتنه خبیثه توجه نموده اند " وقوله :  
 " نفسی که واللہ الذی لا اله الا هو مثل آنکه اهل هند طیور  
 خود را که بطوطی مینامند تعلیم میدهند همان قسم تعلیم  
 نمودم و حفظ فرمودم ..... از خلف ستر بیرون بر قلم قیام  
 نمود " وقوله :

" ان اعرض عن القدير مقبلاً الى بحراسی القدير الذی کلّ  
 قطرة منه ینادی الملک لله الملک العلیم الخیر ان اعرض عن  
 الشجرة المفرسة فی الباب بغیر الحق " وقوله :  
 " چنانکه حال مشاهده میشود مشرک باللہ واتباعش بذکر  
 خلافت مجعوله ناس را از مالک بریه منع نموده اند ان هم الا  
 فی ضلال " وقوله :

" هو لا منع الا علی قد اشرقت شمس البهاء عن افق البقاء  
 بطراز ربی المقتدر العلی الابهی قل موتوا یاملاً الاشقیاء  
 کما زاد المشرکون فی الاعراض انها قد ظهرت بضیاء اخرى  
 اعظم من الا ولی فسبحان قدرة ربی الابهی اذا موتوا

یاملاً البقاء ان یاجعل قد فتحت ابواب الرضوان من اصبع  
 الرحمن وهبت روائح الریحان من شطراسمی السبحان فر مع  
 جنودك الصماء تالله یا خفاش قد جاء یوم موتك لا ن شمس الجمال  
 قد اشرقت من قطب الزوال بسلطان العظمة والا جلال فویل  
 لك ولمن کفروتولی یا بعوضة الشّرك قد جائك الفناء ..... ان  
 استکبروا یا اصفیاء الله بما اختصکم الله لنفسه وعرقکم ما اضطررت  
 عنه افئدة کل اهل العلم والعرفان قل موتوا یا اهل الکفر  
 والبغضاء " وقوله :

" بسم الله الامنع الا قدس الاعز الابهی ..... ان الذی یفر من  
 الثعلب وستر وجهه خلف الدّنان خوفاً من نفسه فلماً شهد  
 بانّا ارفعنا الا مر بسلطان القوة والقدرة واشتهر اسم الله بین  
 المشرق والمغرب اذا ندم عن ستره وخرج عن خلف القنصاع  
 ببغضاء عظیما وشاور مع خدامی علی قتلی واراد ان یسفک  
 هذا الدّم ..... ان یاقلم الا علی زگر لمن تجد ما نادى به  
 احد من حزب الشّیطان فی شطر العراق بان یاملاً البهاء لم  
 تبلغون امر الله ربکم وتدعون الناس الی الذی خلق کلشئ بامر  
 من عنده لان تنتهی رتبة العباد الی مقام الازل ..... قلنا فویل  
 لك یا ایّها المشرک تالله ما فوّهت فی اسم الازل انا خلقناه کما  
 خلقنا کلّ الا سماء لیدلّن علی موجد هم وصانعهم ..... بین

اینها الشقی کیف صار الدیان دنیا ولن یتغیردونه ان یا  
 واحد العین فکر فی نفسك اتشهد عیوب غیرک وتكون غافلا عما  
 فی نفسك فویل لك بما علمک الشیطان الذی کفر بالله وجعلنا  
 ظاهره عبرة للخلائق اجمعین ..... قل یا ایها الحمیر اننا  
 حفظناه وربیناه و وصفناه و انزکناه وانت عرفت وکنت علی ذلک  
 شهیداً وانه حارب بنفسی" وقوله :

"ثم انکری لهم باننا اصطفینا من اخواننا احداً ورشحنا علیه  
 من طعمام بحر العلم رشحاً ..... قل قد ظهر الشیطان بشأن  
 ماظهر شبهه فی الامکان وكذلك ظهر جمال الرحمن بطراز الذی  
 ما ادرك مثله عیون الا ولین نفسی که یک لطمه در دنیا نخورده و  
 همیشه پنج نفس از امام الرحمن نزدش بوده ..... حال  
 انصاف ده براین مظلومها چه وارد شده ( اشاره بدیوان  
 و آقاسید ابراهیم خلیل تبریزی است ) مع آنکه یکی در خدمتش  
 مشغول و دیگری براو وارد باری لعمر الله باعمالی عامل بوده که  
 قلم حیا میکند از ذکرش قدری در عصمت نقطه اولی تغرک کن  
 ملاحظه نما چه ظاهر گشته و قتیکه این مظلوم از هجرت دوساله  
 که در صحاری و جبال سالک بود و بسبب بعضی از نفوس که  
 بیابانها دیدند رجوع بدار السلام نمود میرزا محمد علی نامی  
 رشتی بحضور آمد و امام جمعی بکلمه ای نطق نمود در بیان

عصمت آنحضرت که فی الحقیقه حزن جمیع اقطار را اخذ نمود  
 سبحان الله چگونه راضی شدند که باین خیانت اعظم تمسک  
 جستند" و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله :  
 " جناب میرزا علی اکبر از منتسبین نقطه علیه بهاء الله و رحمته  
 و جناب ابوالقاسم کاشی و جمعی دیگر بفتوای میرزا یحیی کمال  
 را شهید نمودند " وقوله :

" یا شیخ ان قلنی ینوح لنفسی واللوح بیکی بماورد علی من  
 الذی حفظناه فی سنین متوالیات وکان ان یخدم وجهی فی  
 اللیالی والا یام الی ان اغواه احد خدامی یشهد بذلک عباد  
 موقنون الذین هاجروا معی من الزوراء الی ان وردنا فی هذا  
 السجن العظیم ..... جمیع این حزب میدانند که سید محمد  
 یکی از خدام بوده در ایامی که حسب خواهش دولت علیه  
 عثمانی بآن شطرتوجه نمودیم همراه بوده و بعد از اوظا هر شد  
 آنچه که لعمر الله قلم اعلی گریست و لوح نوحه نمود لهذا  
 طردش نمودیم و بمیرزا یحیی پیوست و عمل نمود آنچه را که هیچ  
 ظالمی ننمود ترکناه و قلنا اخرج یا غافل بعد از ظهور این کلمه  
 بمولوی خانه رفته با آنها بوده الی ان جاء امر الخروج الخ  
 در کتاب اقدس خطاب باواست قوله :

" یا مطلع الاعراض دع الاغماض ..... هبنی اشتبه علی الناس



امرك هل يشتهه على نفسك ..... قد اخذ الله من اغواك

(مراد سيد محمد اصفهانی مذکور است) . و قوله :

" ومن رؤسائهم الذين سمى بعلي محمد انه تمسك بامرهم  
ففي العراق بالذين ظلموا واذاجاء الافتتان اخذ وقال انسى  
كفرت بالله مالك يوم الدين فانظر في الذين يتبعونه بعد  
الذي يعلمون ماظهر منه الالعة الله على القوم الطالمين و  
كذلك رئيسه تمسك بالتمرد واذاجاء القضاء اخذ اول مرة  
ولم يجد لنفسه من محيص الخ ودرشان ميرزا علي محمد سراج  
برادر منقطعه حضرت نقطه در كربلا وسيد محمد در اسلامبول  
ميباشد كه بدولت عثمانى متوسل شده انكار ايمان كردند و  
معذلك گرفتار شدند . و نیز قوله :

" هوالمجيب نامه آنجناب بين يدي العرش حاضر ..... ای  
علي الخ و قوله :

" بسم الذي كل عنه لغافلون ..... وبعد سؤال از شمس حقيقت  
الخ هر دو در جواب سؤالات ازليانه ميرزا علي محمد سراج  
اصفهانی است و قوله :

" وان رأيت الهاء قل اقل لك بما اكتسبت في أيام الله تالله  
هذه لا أيام وعدتم بها في الالواح ثم في صحف النبيين و  
المرسلين لولاه ما بعث محمد رسول الله ..... ان اتق الله

يا ايها المشرك بالله والمعرض عن جنبه والكافر بآياته و

اتخذت البعل لنفسك رباً من دون الله الخ (راجع بملاً

هادی قزوینی است) و قوله :

" اگر اهل بیان بیانات یحیی و سید محمد و هادی و اعرج

(مراد از اعرج ملاً جعفر نراقی مذکور است) و امثال این نفوس

ملاحظه کنند و در بیانات خدام این باب هم تفکر نمایند

فوالله لیجدن الحق ویضعن الباطل و در لوحی است قوله :

" سوف تسمع من اكثر البلدان نداء العجل اياكم ان تعقبوا

كل كذاب كان في اللوح اشيما و قوله :

" و اذا تراهم يا الهی اتخذ والعجل لا نفسهم رباً سواك

و قوله :

" معذلك به جعل از مالك علل ممنوع گشته اند الخ و در ضمن

لغات شعبان و سجن و بدیع بعضی از الواح شديدة در تأکید

اجتناب و احتراز از معاشرت ازلیان ثبت است و در لوحی ثبت

در ضمن لغت آسیه و نصر شرحی از وضع عائله ميرزا یحیی ازل

و ضمن نام ميرزا محمد علی اشاره ای باعمالش و ضمن تمام

جعفر زکرملاً جعفر نراقی از صف اول پیروان وی و ضمن شریع

احوال و عرفان اشیاع وی مسطور می باشد و در یکی از آثار خدام اله

است قوله :



"این وجودات رذلیّه دنیّه که فضلّه جمیع مفقودین و مردودین خلق هر طمهورند بمنتهای غلّ و بفضاء قیام نموده" الخ و از حضرت عبدالبهاء است قوله :

"شخص غیر حضور ( مراد میرزایحیی ازل و تلویح بتفاوت حال او با یحیی بن زکریّا حضور بمعنی محترز از آمیختگی با زنان مذکور در قرآن است ) چهل سال در جزیره مزبور ( قبریس ) در نهایت خمول و خمود بوده نه نامی و نشانی و نه نصرتی و نه اخلاقی سبحان الله در مدت چهل سال نفسی را دالت نکرد حتی از تربیت خانه خویش عاجز ماند" انتهى و در مقاله ای از آنحضرت منطبقه در مجله چهره نما در قاهره مصر است قوله :

"اما آقامیرزایحیی قبریس بعد از شهادت حضرت باب کرامتی که از این سید حضور صد دریافت این بود که در ایّام ماتم باضجیع آنمظلوم دست در آغوش شد و باین کفایت نغمود بلکه طلاق داد بسید محمد اصفهانی تزویج کرد و هیئتی نفسی این قضیه را انکار نتواند زیرا همشیره ملا رجبعلی در میان بابیان مشهور و معروف بود ..... و در مدت اقامت ایران و عراق و قبریس جز تمتع بکواعب اتراب کرامتی ظاهر نگشت و قدرتی باهر نشد" الخ و نیز از آنحضرت است قوله :

"بواسطه میرزا عبدالحسین تفتی کشه هو الله الهی الهی

..... لا اله الا انت الملك الحق المعقتر العزيز الرؤف ای یاران عبدالبهاء در هر رمی صد هزار شکرانه بملکوت قدم نمائید که بدرقه عنایت رسید و صبح هدایت بدید و نسیم موهبت وزید و آهنگ ملاّ اعلی بمسامع روحانیان رسید و آذان نغمه یابهاه الابهی شنید سبحان الله باوجود آنکه حضرت اعلی روحی له الفداء در جمیع زبرو الواح زکری جزستایش من یظهره الله نغمودند و جمیع احکام و مسائل و حقایق و معانی بیان را مشروط و موکول بتصدیق اسم اعظم نمودند و بصریح عبارت بیان فرمودند که اگر الیوم خود را ظاهر فرماید انا اول المؤمنین بعد در خطاب بشخص بزرگواری میفرماید ایاک ایاک ان تحتجب بالواحد البیانی لا تم خلق عنده یعنی در طمهور مجلّی طور مبارک محتجب بواحد بیانی گردی و واحد بیانی عبارت از هیچد حرف حی و نفس مبارک است که عدد واحد تمام شود باوجود این غافلان محتجب بآن گشتند که چرا فلان موفق نشد و حال آنکه حضرت اعلی روحی له الفداء چنین فرمودند ایکاش آن شخص رامیدیدند و اطوار و احوال و کردار او را بمیزان الهی میسنجیدند تا واضح و معلوم شود که بسبب انحراف حتی عقل و شعور مسلوب شده تا چه رسد باسرار و عرفان ربّ غفور اهل فرقان اعتراض بحضرت اعلی روحی له الفداء مینمودند و میگفتند این

القيامة الكبرى وَايْنَ الطَّامَةُ الْعَظْمَى اَيْنَ النَّارَ وَايْنَ امْتِدَادَ  
الضَّرَاطِ وَايْنَ السَّوَالِ وَالْجَوَابِ وَايْنَ الْحِسَابَ وَالْكِتَابَ وَايْنَ  
الْحَشَرَ وَالنَّشُورَ وَايْنَ قِيَامَ اصحاب القبور اَيْنَ طُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ  
مَغْرِبِهَا وَايْنَ انْتِشَارَ النُّجُومِ مِنْ مَطَالِعِهَا وَايْنَ زَلْزَلَةَ الارضِ فِي  
مَشَارِقِهَا وَمَغَارِبِهَا اَيْنَ النَّفْخِ فِي الصُّورِ وَايْنَ النُّقْرِ فِي النَّاقُورِ  
وَايْنَ تَسْقَرُ النَّارَ وَايْنَ تَزْعِينُ الْجَنَّةِ بِفَاكِهَةِ الْاَشْجَارِ اَيْنَ الْكُوثُورِ  
السَّلْسَبِيلِ ..... باری اعتراض مینمودند که این وقایع عظمی  
صریح کتاب الله و شروط قیامت کبری است اما حضرت میفرماید  
که جمیع این وقوعات خمسين الف سنة در دقیقه و طرفه العین  
واقع و منقضی شد با وجود این اهل بیان گویند اَيْنَ ملوك البیان  
وَايْنَ مقابر اهل البیان این اجراء الاحکام وَايْنَ مکتب من یطهره  
الله فتباً لكل جاهل و سحراً لكل متجاهل قدری باید در حجاب  
اهل فرقان نظر کرد اشکالات و شبهات آنان صد هزار مرتبه  
اعظم از این است گذشته از این جمال مبارک در ایام عراق  
دو سال غیبت فرمودند شخص معهود در پس پرده خُوف  
چنان محجوب که نابود اثر یکی مفعول کاربرد چه ای رسید که  
ذکری از امر الله نماند نفوسی بودند معدود و مخمود و در زاویه  
خمول مختفی و مستور تا آنکه جمال قدم روحی لا حباه الفداء  
مراجعت فرمودند بمحضر ورود بعراق چنان پرتو انوار با آفاق

زد که عقول واله و حیران شد صیت امر الله بلند گشت و آوازه  
اشراق شمس حقیقت بشرق و غرب رسید فریداً و حیدراً  
بنفس مقدس مقابل من علی الارض قیام فرمودند و واضح و آشکار  
بدون سترو حجاب به اعلاء امر الله در آفاق پرداختند خضعت  
له الاعناق و ذلت له الرقاب و خشعت له الاصوات و شخص  
معهود در زاویه خمول خزیده و از ترس و خوف در صفحات بصره  
و سوق الشیوخ نام خویش را حاجی علی گذاشته و کفش و گسچ  
فروشی مینمود و این قضیه راحتی بیانیان شاهد و گواهند نفسی  
انکار نتواند و چون بقوت اسم اعظم امر الله را عظمتی حاصل  
و خوف و خشیت از میان رفت شخص معهود اظهار وجود فرمود  
و حال در جزیره قبریس چون تحت حمایت انگلیس است بمکاتبه  
پرداخته زیرا ابداً خوفی نیست حریت ادیان و آزادی هر ملتی  
موجود یا الله این شخص محترم قریب چهل سال است که در جزیره  
قبریس است چه قدرتی بنمود با وجود حریت و کمال آزادی ادیان  
و ملل که انسان واضحاً صریحاً در میادین و معابر و معااهد  
اقامه حجت و برهان میتواند که بنماید آیا این شخص محترم  
توانست که يك نفس هدایت نماید و یا آنکه در مجمع و محفلی  
لسان نطق بگشاید یا آنکه شخصی را مدعی باندک دانائی  
خویش نماید و یا آنکه حرکتی نماید که ذکرش در محلی و یا

روزنامه مذکور شود آیاهجری اعظم از این تصور توان نمود  
 لا والله اما جمال مبارك در سجن اعظم در کمال اقتدار در  
 مقابل من على الارض قیام فرمود و بملوك و سلاطین الواح مرقوم  
 و ارسال فرمود حتی بمرحوم ناصرالدین شاه لوح مخصوص  
 فرستاد و در جمیع اروپا آن الواح نشر گردید مختصر اینست که  
 امر مبارکش را در سجن اعظم فی الحقیقه سلاسل و اغلال بلند  
 فرمود ( مراد سلاسل و اغلال تضییق و ستم و جفاست ) چه  
 قدرتی اعظم از این والله الذی لا اله الا هو اگر اندک انصافی  
 باشد همین برهان کفایت است و ببرهان دیگر احتیاج نیست  
 از اول ابداع تا بحال هیچ مطهر مقدس از مظاهر الهیه در یوم  
 خود امر خویش را در سجن اعظم در تحت سلاسل و اغلال بلند  
 نکرد و این قضیه در ایام خود ما واقع گشت حکایت و روایت  
 نیست که ادنی شبهه ای حاصل شود صیت الهی از سجن  
 اعظم بلند شد و آوازه امر حق در سجن اعظم جهانگیر گشت و  
 ندای الهی از تحت سلاسل و اغلال آفاق را بحرکت آورد فانصفوا  
 یا اولی الانصاف و از این گذشته البته میدانید که شخص معهود  
 در چه حالت است بظواهر ظاهر نیز در خسران مبین است جمیع  
 اولاد هر یک در حالتی عجیب یکی ترساشده و دیگری در کلیسا  
 پارسا یکی وقف شرابخانه است و دیگری خادم بتخانها

البته این تفصیل بگوش کل رسیده غافلان اگر انکار کنند شخص  
 معتمد بفرستید تا تماشا کند مقصد این است حال مقتدا  
 چنین فیما سفا علی الاتباع والبنات والبنین ولی بحرا عظم را  
 اینگونه کفها مقاومت ننماید يك موج زند و خاشاک و خس را  
 بکنار اندازد دریا در نهایت صفا جلوه نماید کلاً پریشان و  
 پشیمان گردند و نادم و بی نشان شوند فسوف ترون الغافلین  
 فی خسران مبین و علیکم البهاء الا بهی " انتهى و از پسرانش  
 محمد نام معروف نزد ترکی زبانان و لیمحمد و دیگر رضوانعلی  
 در ایام حیات حضرت عبدالبهاء تنها تنها بهکا آمدند و  
 متعّم شدند رضوانعلی بر پدر خود در نوشت و ولی محمد چون  
 نقودی از این و آن مییافت صرف می و فجور میکرد لذا منع  
 فرمودند که چیزی باوند دهند تا موجب ضرر امرالله در آنجا نشود  
 و بالاخره ویراهمراه آقاسید اسدالله قمی بایران فرستادند تا  
 نزد پیروان پدرش آسایش کند . دیگر از پسرانش آقا نور شهرت  
 و سیادت کسوت و تظاهر پیشه طبابت سالها در رشت سکونت  
 داشت و میرزا احمد پسر دختر میرزا یحیی زوجه حاجی حسین  
 پسر حاجی عبدالسلام زنجانی که برادر حاجی حسین مذکور نیز  
 یحیی نام بود و میرزا احمد در اواخر سنین حضرت عبدالبهاء  
 با پسر برادر و دختر برادر بحیفا آمده در جوار بزرگواری و

عظایش بماند تا همانجا درگذشت و در گستان جاوید مقبره  
بهائیان آنجا مدفون گشت .

و از یحیی نامان کثیر الذکر در آثار حاجی میرزایحیی بن حاجی  
میرزاهادی دولت آبادی مذکور بود از حضرت عبدالبهاء  
خطاب به بشیر السلطان در شیراز در حق وی است قوله :  
" محرک فساد شیخ الملک است و این شخص از پیش مرقوم شد  
بشما که یحیائی ازلی بابی است ..... جمیع معاشرت او با اختیار  
یعنی حاجی میرزایحیای داماد ازل بود نه یار ..... میرزا  
یحیی پسر میرزاهادی دولت آبادی پدر متوفایش بکرات و مرات  
در اصفهان بر سر منبر تبرّی از حضرت اعلی نمود و سب و لعن  
کرد " و قوله :

" و همچنین سلیل آن شخص در این ایام در روزنامه چهره نما  
بکلی انکار و استکبار نمود " الخ و صورت مقاله ای که آنحضرت  
برای چهره نما فرستادند این بود :

" جناب مدیر چهره نما ملاحظه فرمایند هو الله سؤال: حاجی  
میرزایحیای دولت آبادی بموجب کاغذی که در چهره نما مندرج  
است کلیّا خود را عاری وبری دانسته جواب : حاجی میرزا  
یحیای دولت آبادی در مسلک و روش اقتدا بپدر مرحوم خویش  
و آقامیرزایحیای قبریس است ..... آقامیرزایحیای دولت آبادی

نیز ادّعی وصایت و خلافت نماید و خویش را نفسی نفیس شمرد  
و با وجود این تبرّی میفرماید و در جریده شما بیزاری از سرور  
مظلومان اعلان مینماید " الخ و در کتاب سفرنامه اروپانیان  
ذکر از او است و از سید محمد اصفهانی سابق الذکر نیز اشاره  
میشود . و ذکر یحیی خان حاکم ارومیه ضمن وصف ارومیه است  
و یحیی ازلی قزوینی که بعداً در محضر ابهی رفته بایمان بهائیی  
پیوست در لوحی است قوله :

" و نذكر من سمّي بيحيى الذى حضر وفاز وايدى الله على الانصاف  
فى هذا النبأ العظيم يا يحيى حضرت وسمعت رأيت ان نطق  
القلم الا على اذنان مستويا على عرشه الرفيع " و میرزایحیی بن  
حاجی ملا حسن ساکن جدّه مذکور ضمن نام جدّه نیز اعمال  
مخالفت اشتمالش در آثار آنحضرت ذکر میشود .

عربی دست و برگل و بر بعضهائی از آن  
( ید ) مانند کف و ذراع اطلاق میشود .

ایدی جمع . ایادی جمع الجمع .

در لوح صلوة یومیه است :

" للمصلّى ان يفسل يديه " که بدالت عمل و سیره مراد از ید  
از اصابع تازندین میباشد . و در لوح به رئیس است :  
" عرجوا الى مقام المکاشفة والحضور بين یدی الله " که مراد

حضور در جلو و محضر الهی است . و ایادی در آثار این امر  
بمعنی رجال فعال مجریان اراده امریه است چنانچه در  
مناجات ایام صیام است :

" الَّذِينَ اقْبَلُوا إِلَىٰ وَجْهِكَ وَآمَنُوا بِآيَاتِكَ الْكُبْرَىٰ وَانْقَطَعُوا عَمَّا  
خُلِقَ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ شَوْقًا لِّجَمَالِكَ وَطَلِبًا لِّرِضَاكَ وَاقْبَالًا  
لِّحَضْرَتِكَ وَاطْهَارًا لِّنِعْمَتِكَ وَأَنَّكَ جَعَلْتَهُمْ آيَادِي أَمْرِكَ بَيْنَ  
بَرِيَّتِكَ وَبِهِمْ أَظْهَرْتَ مَا أَظْهَرْتَ مِنْ شَوْنَاتِ أَحْدَيْتِكَ وَظَهْوَرَاتِ  
فِرْدَانِيَّتِكَ طَوْبِي لِمَنْ أَقْبَلَ إِلَيْهِمْ خَالصًا لِّحُبِّكَ وَسَمِعَ مِنْهُمْ  
آيَاتِكَ وَبَيِّنَاتِكَ الَّتِي عَجَزَتْ عَنِ الْإِتْيَانِ بِمِثْلِهَا مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ  
الْأَرْضِينَ " و در مناجاتی از حضرت عبدالبهاء است :

" اَيُّ رَبِّ اسْأَلُكَ بِآيَادِي أَمْرِكَ وَمَطَالَعِ ذِكْرِكَ وَمِشَارِقِ حُكْمِكَ "   
و ایادی در آثار و خطابات مرکز عهد ابهی عبدالبهاء بر چهار  
تن از پیشوایان این امر در آن زمان لقب قرار گرفت یعنی حاجی  
ملاعلی اکبر شه میرزادی و میرزا علی محمد ابن اصدق و حاجی  
میرزا محمد تقی ابهری معروف بابن ابهر و میرزا حسن ادریب  
طالقانی و خانواده ابن ابهر نام ایادی بخود دادند .

در لوح خطاب به نصیر :

(يُزِيلُ) " ان استقم على حبِّ مولاك على شأن لن  
يزلك من شئ عن صراطه " باب افعال

از زلل بمعنی لغزش . در دوستی مولایت چنان ثابت باشد که  
هرگز چیزی ترا از راهش نلغزاند .

در ضمن سنان ذکر است .

(لَيْسَتْ)

در ایران شب اول زمستان در خطابی  
است :

(يُلْدَا)

" و پرتوی روشن در این شب یلدا  
بر افروخت " .

در لوح معروف به ناصرالدین شاه :

(يُمَارُونَ) " ايمارون القوم وهم يشهدون اينكرون  
وهم يعلمون " کلمه القوم فاعل يمارون

است چنانکه در مواضع کثیره از آثار این امر فعل مسند با اسم  
ظاهر جمع یا اسم جمع و غیرهما که شامل افراد مافوق اثنین اند  
با واو جمع استعمال شد یعنی آيا قوم با اینکه بچشم می بینند  
مجادله میکنند و با اینکه میدانند انکار مینمایند ؟ .

در لوح به حاجی محمد کریم خان است :

(يِمَامَةٌ)

" كما يضرب بزرقاء اليمامة في حدة البصر "

دختری کبود رنگ تیز چشم و یمامة هم

قسمتی از جزیره العرب .

(يَمْرُق)

در مناجاتی از خطابی است :

" وشهب الرجوم علی الذین یمرقون

من دینک المبین " آنانکه از دین مبیین

تو چون تیراز کمان بدر شوند . در حق ناقضین وتلویح بمارقین

عصر علی امیرالمؤمنین وکلامش در حق آنان میباشد .

و در خطاب وصایای عهد است :

" واحرس حماك الحصین من عصبة المارقین " .

(يَمَن)

نظر بقصه شیوای بلقیس محبوبه سلیمان

وطکه یمن در قرآن نام یمن را بتشبیه و

استعاره بمعنی شهر استعمال کنند

و در آثار امریه است قوله :

" ونسائم علمیه از یمن عزّ احدیه مقطوع شده " و در ذیل نام

بلقیس و سبا ذکر است .

که در آثار غصن اعظم عبد البهاء بکثرت

(يَمُوتِي - يموتها) مذکور است چنانچه شمع ای ذیل نام

ادوارد برون ثبت میباشد عبارت از

میرزا یحیی ازل و پیروانش است که بتقابل وتبدیل نام یحیی

اطلاق گردید .

(يَنْبُوع)

ینبوع عربی چشمه وجدول پر آب .

ینابیع جمع منبع منشاء و درآمد نگاه

آب . در لوح حکما است :

" فلما انفجرت ینابیع الحکمة والبیان من منبع بیانہ "

در مناجات آغاز خطاب به عمه :

(يَنْعَش)

" وینعش به روحی " سرزنده کرده

شود بآن جانم .

در سورة ص است :

(يَهْرَعُونَ)

" یهرعون الی الطّافوت " و در لوح الامر

است :

" قد غلبت علیهم شقوتهم وهم الیوم فی هیما الضلال یهرعون "

یهرعون مضارع معلوم هرع باضطراب وسرعت میشتابند .

یهرعون مضارع مجهول اهرع پرشتاب وتمجیل کرده میشوند .

در سورة الصاد :

(يَهْطَعُونَ)

" یهطعون الی النار ( گردن کشیده

روی باتش آورده خیره مینگردند ) و

یحسبون آنها نور .

قصه یوسف بن یعقوب بن ابراهیم

بایدر و برادران واخوانش در مصر اصلا

(يُوسُف)

در ثورات مسطور و در قرآن با فصاحت تمام مذکور که بنام سوره احسن القصص مشهور میباشد و تفسیر باب اعظم بر آن که در آغاز امر خود نگاشتند و کتاب اصلی و حجت ما جاء به بود و تعامت منویات نوین خود را طی تفسیر بر سوره مذکور جلوه دادند و آن تفسیر تأویل اندر تأویل اثنی عشریه باروش بدیعی میباشد و از فقرات اول است قوله :

"اللّٰه قد قدر انّ ذلك الكتاب من عند محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب ليكون حجة الله من عند الله كسر على العالمين بليغا" .

و در سوره پنجم در تفسیر آیه "قد قال يوسف لا بیه الخ : "وقد قصد الرحمن في ذكر يوسف نفس الرسول وثمره القول حسين بن علي بن ابي طالب مشهورا" الخ و در بیان حکمت و مصلحت آن زمان و مراد خطابه ای "یا قرّة العین" و آنکه نام آن کتاب را کتاب العدل فرمودند شمه ای در ضمن نامهای تقی و عدل و قرّة ثبت است و در آثار توضیح در شأن آن است قوله :

"هذا ما نزل من سماء المشیة لمن سأل عن الآیة المنزلة في احسن القصص یا قرّة العین فاضرب على اهل المدينة

ضرباً ..... بسم الله الا قدم الا عظم الا قدس الا بهی هذا کتاب من لدنا لمن آمن بالله و سلطانه الذی کان علی العالمین محیطا ..... و بعد اجوبه سوالات آنجناب بعضی بشأن آیات منزله در قیوم الاسماء نازل و ارسال شد "الخ و در اثری دیگر :

"معلوم آنجناب بوده که تفسیر احسن القصص بما عند القیوم نازل شد و این نظر بفضل بحت بوده که شاید اهل غفلت و جهل بجبروت علم صعود نمایند چنانچه اکثری از مطالب مذکوره در آن از مطالبی است که نزد اهل فرقان محقق بوده و اگر از اول بما اراد الله نازل میشد احدی عمل نمینمود و باقی نیماند کلّ ذلك من فضله علی خلقه وجوده علی عباده ملاحظه نمائید که اول امر آنحضرت به بابیت خود را ظاهر فرمودند این نظر بآن بوده که طیور افتد انام در آن ایام قادر بر طیران فوق این مقام نبودند قد ناحت الاشیاء بما نسب نفسه بهذا المقام لانّ هذا المقام لو یكون اصلیا و ما فوقه و فوق فوقه یخلق بکلمه من عنده و اشارة من اصبعه لم یزل در بحر او همام مستغرق و از ما اراد الله محتجب بوده و خواهند بود الا من انقذه الله بفضل و عرفه ما اظهره بامر ملاحظه نمائید مقام امنع اقدس را که آیه لم یلد و لم یولد و لیس کمثله شئی



ونقطة بيان آياه ميگرمايد ياسيدنا الاكبر قد فديت بلكي لك  
وماتميت الا القتل في سبيلك چه نسبتها دارند وجه مقدار  
ضرر وارد نمودند مع آنكه لوينصفون يشهدون بان ظهرفسي  
هذا الظهور مالا ظهرفي ظهور من قبل " الخ .

ودر آثار اين امر يوسف وقصه اش بنوع مثل در زيبائي وغيره  
برمعاني وحقائق جميله متنوعه اطلاق واستعمال گرديد ودر  
لوحى ابتدا به " ياساكن السجن " قوله :

" ودخلت مصر الايقان و ما عرفت يوسف الرحمن " .  
تفصيل داده شد در لوحى است :

" لسان الله بكلمات پارسي تكلم ميگرمايد اي يوسف حجتكم  
بركك من في السموات والارض " الخ .

ودكر ايمان ميرزا يوسف خان مستوفى الممالك آشتياني نسبت  
بحضرت نقطه در نوشته ها والسن تكرر يافت .

ودر حين اشتغال باين كتاب در بيرجند قائن قضيه حاجي  
ملا يوسف نخعي رخ داد واو مردى از طبقه اهل علم وفضل  
وادب از اهل سرچاه وساكن بيرجند بود ودر جمعيت اهل  
بها رسائل بتأيد اين آئين همى نوشت و بكفاف غير كافى قناعت  
داشت وخصوصا نونهالان بهائى را تعليم و تربيت ميكرد تا

بسال ۱۳۶۳ هـ ق در بيرجند درگذشت و مردم بلد بهر  
ممانعت از دفنش در قبرستان عمومى مسلمانان هيچان کردند  
وناچار بجائى در خارج بلد مدفون و مخزون گرديد .

در لوح به رئيس :

(يُوفَّقُ) " نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُوفِّقَكَ (ترافائز وناحج

گرداند) عَلَى حَبِّهِ وَرِضَائِهِ " .

در آثار اين امر اصطلاح در اعصار

ظهورات دينيه كه باين معنى بنهايت

(يَوْمُ)

كثرت استعمال گرديد از آن جمله :

" امروز روزى است پيروز چه كه عرف ظهور ملكم طور در آن

متضوع طوبى از براى نفسى كه بعرفش فائز شد و بنورش منور

گشت ..... اين يوم مبارك عند الله مذكور بوده و بيوم الله

موسوم گشته هر نفسى بآن فائز شد بحيات ابدى و نعمت

سرمدى فائز است ..... ايام اولين و آخرين باين يوم معادله

ننمايد چه كه سلطان ظهور امام وجوه بر كرسى خود مستوى " الخ

و ديگر :

" من سلسبيل الحيوان فى ايام الله العزيز الكريم " .

مملكت تاريخى معروف جهان در اروپاى

(يُونان)

شرقى در حقش در آثار است :

” فانظروا اليونان انا جعلناها كرسى الحكمة فى برهة طويلة  
فلما جاء اجلها ثل عرشها وكل لسانها وخبت مصابيحها  
ونكت اعلامها كذلك نأخذ ونعطى ان ربك له والاخذ  
المعطى المقتدر القدير ”

پایان کتاب

=====

=====

=====